

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



خمس در عصر پیامبر ﷺ

و پاسخ به برخی شبهات

ویراست جدید

حضرت آیت الله العظمی دوزدوزانی تبریزی (مدظله العالی)

تحقیق: حجت الاسلام و المسلمین سید جمال الدین باستانی

سرشناسه: دوزدوزانی، یدالله، ۱۳۱۴ -
 عنوان و نام پدیدآور: خمس در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و پاسخ به برخی شبهات / دوزدوزانی تبریزی
 (مدظله العالی): تحقیق سید جمال الدین باستانی.
 مشخصات نشر: قم: شرق خیال، ۱۳۹۶.
 مشخصات ظاهری: ۱۹۲ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۸۳۷-۱-۷ : ۱۲۰۰۰۰ ریال
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: چاپ دوم.
 یادداشت: چاپ قبلی: همراز قلم، ۱۳۹۳.
 یادداشت: کتابنامه.
 موضوع: خمس
 موضوع: *Khums
 موضوع: خمس -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
 موضوع: *Khums -- Controversial literature
 موضوع: خمس -- جنبه‌های قرآنی
 موضوع: *Khums -- Qur'anic teaching
 موضوع: خمس -- فتواها
 موضوع: *Khums -- Fatwas
 موضوع: خمس -- پرسش‌ها و پاسخ‌ها
 موضوع: *Khums -- Questions and answers
 شناسه افزوده: باستانی، سید جمال الدین، ۱۳۴۳ -
 رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ خ ۸ / د ۹ / ۶ / ۱۸۸ BP
 رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۳۵۶
 شماره کتابشناسی ملی: ۴۹۱۹۴۸۷



خمس در عصر پیامبر ﷺ

حضرت آیت الله العظمی دوزدوزانی تبریزی مدظله العالی
 تحقیق: حجت الاسلام والمسلمین سید جمال الدین باستانی

نوبت چاپ: دوم / ۹۶

چاپ: احسان

شمارگان: ۲۰۰۰

ناشر: شرق خیال

بهاء: ۱۲۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۸۳۷-۱-۷

صفحه‌آرایی: گرافیک محسن (۰۲۵۳۷۷۴۸۱۷۷)

طراح جلد: محمد صداقت

مرکز پخش: قم، انتشارات شرق خیال تلفن: ۰۹۰۱۴۶۳۷۳۱۴

📧 @shargh_khial

آدرس دفتر معظم له: قم. خیابان معلم. کوچه ۱۱. پلاک ۳۷

۰۲۵-۳۷۷۳۳۹۷۳ / ۳۷۸۳۴۰۷۰

فهرست مطالب

- پیش‌گفتار محقق ۹
پیش‌گفتار مؤلف ۱۷

فصل نخست

- معنای لغوی و اصطلاحی خمس ۲۳
تاریخچه خمس ۲۳
آیا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ املاکی داشتند؟ ۲۶
املاک حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام ۲۸
برخورد خلفا با اموال حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام ۲۸
سرنوشت خمس پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ۲۹
عمر بن عبدالعزیز و حق فرزندان حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام ۳۱
امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام با خمس چه کرد؟ ۳۳
خمس در زمان صادقین عَلَيْهِمُ السَّلَام ۳۵
خلاصه فصل ۳۶

فصل دوم: خمس و اهل سنت

- شباهت خمس در میان اهل سنت ۳۹
ممنوعیت نقل روایت در عهد خلفا ۴۰
خمس در منابع اهل سنت ۴۵
پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از چه چیزهایی خمس دریافت کرده است؟ ۴۶

- بخش اول: روایات اهل سنت ۴۷
- وجوب خمس در رکاز ۴۷
- رکاز چیست؟ ۵۰
- سیوب چیست؟ ۵۱
- خمس در آمد ۵۲
- بخش دوم: نامه ها و فرمان های پیامبر ﷺ ۵۴
- معنای خمس از دیدگاه اهل سنت ۶۲
- خلاصه فصل ۶۴

فصل سوم: خمس در مکتب وحی و منابع شیعی

- عبادات مالی در قرآن ۶۷
- معنای لغوی زکات ۶۷
- اصطلاح زکات در قرآن ۶۹
- چگونگی تغییر در معنای زکات ۷۰
- واژه صدقه و تفاوت آن با زکات ۷۱
- تفاوت زکات و صدقه در سخن پیامبر ﷺ ۷۳
- خمس و آیه چهل و یکم سوره انفال ۷۴
- معنای غنیمت ۷۵
- اشکال به دلالت آیه و پاسخ آن ۸۰
- فرق خمس و زکات چیست؟ ۸۳
- خلاصه فصل ۸۴

فصل چهارم: خمس در فقه شیعی

- اظهار حکم خمس توسط صادقین علیهم السلام از چه بابی بوده است؟ ۸۹

فصل پنجم: بررسی نظریه تفویض

- نظریه تفویض تشریح احکام به ائمه اطهار علیهم السلام ۹۳
- ضرورت بررسی نظریه تفویض ۹۴

تاریخچه اعتقاد به تفویض	۹۵
تفویض چیست؟	۱۰۰
روایات تفویض	۱۰۴
شیخ صدوق <small>رحمته الله علیه</small> و تفویض	۱۱۵
نظر صاحب جواهر <small>رحمته الله علیه</small> و نقد آن	۱۱۹
نظرایت الله بروجردی <small>رحمته الله علیه</small> و نقد آن	۱۲۲
علم ائمه <small>علیهم السلام</small> به احکام شرعی	۱۲۴
علم غیب ائمه اطهار <small>علیهم السلام</small>	۱۲۵
اهل سنت و تفویض	۱۳۰
علم احکام الهی نزد ائمه اطهار <small>علیهم السلام</small>	۱۳۲
نظر صحیح در تفویض به پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>	۱۳۵
نظر صحیح در تفویض به ائمه اطهار <small>علیهم السلام</small>	۱۳۷
خلاصه فصل	۱۳۸

فصل ششم: تدریجی بودن تبلیغ احکام

به ودیعه گذاشتن احکام نزد ائمه <small>علیهم السلام</small>	۱۴۳
تبیین تدریجی بودن تشریح احکام	۱۴۸
خلاصه فصل	۱۴۹

فصل هفتم: تبلیغ خمس توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> حکم خمس را تبلیغ فرمود	۱۵۳
آیا خمس از ضروریات دین است؟	۱۵۴
خلاصه فصل	۱۵۵

فصل هشتم: بررسی نظریه تحلیل خمس

آیا ائمه <small>علیهم السلام</small> خمس را مباح کرده اند؟	۱۵۹
فقها و روایات تحلیل خمس	۱۵۹
جمع بین وجوب خمس و تحلیل آن	۱۶۱

۱۶۳ واکنش امام رضا و امام جواد <small>علیهما السلام</small> در برابر تحلیل خمس
۱۶۶ بررسی روایات تحلیل خمس
۱۸۴ نظر صاحب حدائق <small>رحمته الله علیه</small>
۱۸۷ خلاصه فصل
۱۸۸ منابع و مصادر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیش گفتار محقق

زیستِ مسلمانی در دنیای جدید با مشکلات عملی و نظری فراوانی مواجه است. رفع مشکلات نظری مقدمه و پیش‌نیاز مقابله با مشکلات عملی است؛ البته این وظیفه به طور مستقیم متوجه اندیشمندان اسلامی، به خصوص تحصیل‌کرده‌های حوزه است که شبهات نظری این حیطه را برطرف سازند.

بعضی مشکلات نظری مورد نظر، ناشی از وجود تعارض واقعی بین زندگی در دنیای جدید با احکام و ارزش‌های اسلامی و بعضی ناشی از احساس و توهم وجود این تعارض است. این تعارضات، به خصوص توهم آن، گاهی به دست تبلیغات دشمنان، بزرگ و احياناً بزرگ می‌شوند تا چنین القاء کنند که دورهٔ مسلمان‌زیستن و عمل به ارزش‌ها و احکام اسلامی گذشته است و اگر هم ارزش‌های اسلامی خوب است، اسطوره‌هایی است که تنها فائدهٔ آنها الهام‌بخشی است، نه الگوگیری و تبعیت؛ اینکه امروزه، بازار تجدد از سویی و بازار تصوّف و درویشی از سوی دیگر گرم است، ریشه در این حقیقت دارد که این دوگانه اعتقادی بسیار رواج یافته که یا تعالیم دین دوره‌اش گذشته و باید آن را گذاشت و گذشت، یا لاقلاً امروزه بیش از حد آرمانی و دست‌نیافتنی است.

دیدگاه رسمی علمای دین در حوزه‌های علمیه نه این است و نه آن؛ بلکه ایشان به استناد آیات قرآن و روایات اولیاء معصومین علیهم‌السلام معتقدند که تعالیم دین خاتم تا روز

قیامت با همه فراز و فرودهای عارض بر سبک زندگی قابل تبعیت و راه‌گشا است، ولو مستلزم تغییراتی در بعضی زوایای حرکت مدرنیته و البته نه اصل آن باشد.

همان‌طور که گذشت مشکلات نظری روبروی دین و دین‌داری، سؤالاتی است که وجود آن کاملاً طبیعی است و باید پاسخ بگیرد. وقتی سبک زندگی تغییر می‌کند، طبیعی خواهد بود که سنت‌ها با چالش مواجه شوند. بعضی از این اشکالات خاستگاه عقلانی ندارند، بلکه بر پایه غفلت‌ها ساخته و پرداخته و به وسیله تحریک غیرمتعارف عواطف و شهوات تقویت شده‌اند. اینها در حقیقت شبهه‌اند، نه سؤال. پاسخ به سؤال، وظیفهٔ همیشگی عالمان دین بوده و هست. به اعتقاد نگارنده، اگرچه شاید نتوان گفت، علی‌الاصول، شبهه با پاسخ‌گویی علمی قابل رفع است، ولی زمینه‌القاء شبهات همیشه وجود خلأهایی است که در پاسخ به سؤالات واقعی پرنشده‌اند. به همین دلیل، اگر در پاسخ‌گویی به سؤالات عقلانی اهل اندیشه، کوتاهی نشود و هر سؤالی پاسخ مناسب خود را بگیرد، پشتمانهٔ بسیاری از شبهات عاطفی نیز از بین می‌رود؛ به خصوص وقتی که بدانیم توده‌های مردم که بیشتر مستعد این هستند که تحت تأثیر شبهات واقع شوند در نهایت از خواص جامعه خود تبعیت می‌کنند و اگر به سؤالات معقول خواص به درستی پاسخ داده شود، این اقناع عقلانی خواص به توده‌های مردم انتقال می‌یابد. پس برای هدایت مردم و حفاظت آنان در مقابل شبهات، باید پاسخ‌گویی کامل و صحیح به سؤالات صاحبان اندیشه داشت.

حوزه‌های علمیه به عنوان داعیه‌داران دین‌شناسی و تبلیغ و ترویج آن در این زمینه، کم‌کار نکرده‌اند، ولی کم است مواردی که علمای برجسته مستقیماً به میدان پاسخ‌گویی به سؤالات مردم بیرون حوزه وارد شوند. بیشتر مسئولیت ارتباط دست‌گام روحانیت با اقشار مختلف مردم بر عهده خطبا و سخنرانان بوده است و ایشان اگرچه جایگاه بلندی دارند، ولی معمولاً از علمای طراز اول نیستند.

این حقیقت وقتی که پاسخ‌گویی به سؤالات به دقت و عمق بیشتری نیاز دارد، گاهی

می‌تواند در دسرساز باشد. میزان عمق لازم برای پاسخ یک سؤال، هم به عمق سؤال مربوط است، هم به سطح دانش و عمق فکری مخاطبانی که ذهنشان با آن سؤال درگیر است. برای مثال روشن و عالی از پاسخگویی علمای دین به سؤالات اهل نظر در دوران معاصر، می‌توان از مرحوم استاد مطهری یاد کرد. او در دورانی که هجمه‌های قدرتمندی بر آموزه‌های دینی در سطح دانشگاهیان و صاحبان اندیشه رواج یافته بود، از محدود دانشمندان طراز اولی بود که به میدان تألیف کتاب و سخنرانی و پاسخ‌گویی برای سؤالات نسل اندیشمند بیرون حوزه وارد شد و الحق و الإنصاف در زمان خود موفق و سربلند بود و چون دانشمند بود آنچه گفت و نوشت هنوز هم طراوت دارد و گرد گذشت زمان بر آن ننشسته است، که حق در گذر زمان کهنه نمی‌شود. این حاصل آن است که اندیشمندی حوزوی بخشی از دل مشغولی‌های خود را به مسائلی که در بیرون حوزه می‌گذرد معطوف داشته و تنها مخاطب حوزوی را ندیده است.

وجه ممتاز کتاب پیش‌رو، این است که توسط فقیه مسلمی از فقهای حوزه علمیه نوشته شده که مخاطب خود را غیر حوزویانی فرض کرده که صاحب اندیشه‌اند. او خواسته است تا سؤالی از سؤالات مطرح در اذهان ایشان را پاسخ دهد. این باب خوبی است که باز شدن آن در روشن شدن مسیر اندیشه‌ورزی بسیار مفید است. نگارنده معتقد است بسیاری از مشکلات نظری جامعه ما به این مربوط است که در دفاع از دین ناقص سخن گفته‌ایم؛ بخشی را گفته‌ایم و بخش دیگری مغفول مانده است. بخش بزرگی از برتری تعالیم دین به کمال و همه‌جانبه‌نگری آن است که اگر توسط اهلش تبیین نشود می‌تواند ارزش خود را از دست بدهد و به تعلیمی افراطی یا تفریطی بدل گردد. اینکه دین و دین‌داری در دنیای امروز از افراط و تفریط رنج می‌برد، به همین دلیل است که بسیاری بدون تخصص و شناخت کافی از دین به این میدان وارد شده‌اند.

امتیاز دیگر کتاب آن است که به مسئله‌ای می‌پردازد که گرچه نوپدید نیست و قرن‌ها است در حوزه‌ها مطرح بوده، ولی از آنجا که در همین حوزه‌های علمیه

پاسخ‌های متعددی به آن داده شده است، ترجیح یک قول بر اقوال دیگر، مبتنی بر بررسی مبانی علمی مهمی است که اگر توسط اهل تخصص کافی تبیین گردد، میدان وسیعی برای بررسی و آشنایی با مبانی اساسی دین‌شناسی حوزه‌های علمیه را در دسترس همه اعم از حوزویان و غیرحوزویان قرار می‌دهد. در این کتاب مباحث کلامی بسیار کلیدی‌ای در ذیل مسئله اصلی مطرح شده، که احیاناً از اصل موضوع کتاب مهم‌تر است.

نکته آخری هم که خوب است اشاره شود، اهمیت موضوعی است که در این کتاب بدان پرداخته شده است. کارکرد خمس در اندیشه و تاریخ شیعه آن چنان جایگاهی به آن داده است که دستبرد در آن می‌تواند خطرناک باشد. توضیح مطلب نیاز به مقدمه‌ای کوتاه دارد.

با تبدیل خلافت به نظام سلطنت بعد از پیامبر، غالب مردم دریافتند که نظام موجود، اسلامی نیست. به دنبال این آگاهی عمومی، سه نوع موضع تاریخی در ارتباط با دستگاه حاکم اتخاذ شد: سازش، مبارزه علنی و احیاناً مسلحانه و مبارزه منفی یا تشکیل دولت در دولت.

ائمه مذاهب بزرگ اهل سنت، اگرچه در ابتدا مقاومتی در برابر دستگاه حاکم از خود نشان دادند، چوب حکومت‌ها نیز بر بدنشان نشست، ولی به تدریج وقتی تأثیری در تلاششان ندیدند، به سازش روی آوردند و احیاناً به مذهب رسمی حاکمیت بدل شدند. خوارج راه مبارزه علنی و گاه مسلحانه را در پیش گرفتند، البته خیلی زود مضمحل شدند.

راهی که امامان اهل بیت علیهم‌السلام در پیش گرفتند نه این بود و نه آن، بلکه ایشان در حقیقت دولت در دولت تشکیل دادند. اهل بیت عصمت: پس از آنکه، به خصوص با قیام امام حسین علیه‌السلام، مرزها را ترسیم کردند، در قدم اول، با ایجاد شبکه‌ای از وکلای ارتباط دائمی خود را با شیعیان از طریق قابل اعتماد محفوظ داشتند، سپس با استقلال مالی‌ای که عمدتاً از طریق خمس به قرائت شیعی آن برای ایشان حاصل شد، توانستند

نبض مدیریت جامعه کوچک شیعی را با وجود سلطه حکومت جائز به دست بگیرند. اینکه در طول تاریخ، حوزه‌های علمیه و عالمان شیعه وابسته به قدرت‌های حاکمه نشده‌اند، بیشتر به این دلیل بوده که قرائت ایشان از دین و به خصوص در مفهوم خمس شرعی زمینه استقلال را به ایشان داده است. این برخلاف عالمان اهل سنت و حوزه‌های ایشان است که عمدتاً مجبور بودند در ذیل حکومت جای بگیرند تا امکان بقاء داشته باشند؛ و عادتاً چنین است که «هرکس نان دهد، فرمان دهد.» یکی از اساتید بزرگوار نگارنده که خود شاگرد مرحوم آیت الله بروجردی رحمته‌الله علیه بوده، مستقیماً از قول ایشان نقل می‌فرمود که احکام خمس در شیعه، حوزه‌های علمیه شیعه را از نظر مالی بی‌نیاز از صاحبان قدرت و ثروت کرده و این عامل بزرگ استقلال روحانیت شیعه در طول تاریخ بوده است؛ امری که اهل سنت و حوزه‌های علمیه ایشان به سبب قرائت دیگری که داشته‌اند از آن محروم بوده‌اند.

از این رو است که فارغ از احکام مسلم فقهی در مسئله خمس، مصلحت هم اقتضا می‌کند که خمس برای همیشه به مراجع عظام تقلید داده شود تا استقلال روحانیت و حوزه‌های علمیه شیعه در آینده نیز برای همیشه محفوظ بماند. حوزه مستقل می‌تواند در کنار مردم از حقوق ایشان دفاع کند و در برابر جور حکومت‌های جائز بایستد. اهمیت موضوع این کتاب به خاطر دفاع از خمس به عنوان یک واجب شرعی است، که توسط دست‌های شناخته یا ناشناخته‌ای احیاناً مورد حمله‌های مختلف قرار گرفته است.

تلاش ویژه این کتاب در موضوع خمس که نگارنده کمتر در کتاب‌های دیگر دیده آن است که توهم رایجی را که در بحث موارد تعلق خمس وجود دارد، از بین ببرد. این توهم آن است که خمس در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فقط به غنائم جنگی تعلق داشته، این سنت تا زمان ائمه متوسط شیعه به همین منوال ادامه داشته و برای اولین بار توسط امام باقر و امام صادق علیهما السلام به مطلق درآمد اشخاص تعلق گرفته است. مؤلف محترم توانسته

است، با ارائه مدارک تاریخی از منابع اهل سنت، به خوبی از عهده این مهم برآید و ثابت کند که در زمان پیامبر اکرم ﷺ هم تعلق خمس به غیر غنائم جنگی وجود داشته است. تلقی رائج مجاللی را برای شبهه افکنی بعضی باز کرده است، که با این تلاش علمی راه ورود این شبهه از اصل بسته می شود.

مؤلف محترم معتقد است از نظر کلامی، پس از پیامبر ﷺ، باب تشریح به جز در جزئیات بعضی احکام، که به نوعی طریق اجرای احکام اصلی هستند بسته است؛ و لذا هر چه به نام احکام ثابت دین، اعم از فریضه و سنت، مطرح است، ریشه در زمان خود پیامبر و تشریحات آن مقطع زمانی دارد. ادله ای که ایشان در این موضوع ارائه فرموده اند، مسئله مهم تفویض را پیش کشیده، همان طور که به مناسبت، اشاراتی به مسئله علم امامت و حدود آن دارد.

کتاب، علاوه بر این، کوشیده است نشان دهد انحصار خمس به غنائم جنگی، ریشه در انگیزه های خاص خلفای بعد از پیامبر ﷺ داشته است. آنها همان طور که اموال و املاک خاندان اهل بیت علیهم السلام را که در زمان پیامبر اکرم ﷺ به ملکیت ایشان درآمده بود به انحاء مختلف منکر شدند و از ایشان غصب کردند، خمس را هم منحصر به موردی کردند که اهل بیت پیامبر نتوانند حق شرعی خود را از آن مطالبه کنند. غنیمت جنگی امری بود که تحت اختیار حاکمان بود و اخذ خمس آن مستقیماً توسط خود ایشان صورت می گرفت. این همه برای آن بود که توان مالی این خاندان، از ایشان سلب گردد. اعتبار دینی اهل بیت علیهم السلام، در کنار توان مالی ایشان، می توانست برای غاصبان خلافت دردسرافرین باشد.

در لابلای مباحث کتاب، مطالب ریز و درشت کلامی و فقهی و اصولی و حدیثی و تاریخی زیاد است که قطعاً دوستداران دانش را سیراب می کند.

راقم این سطور در حق این کتاب کاری نکرده است، هر چه هست دانش و همت مؤلف گرانقدر حضرت آیت الله دوزدوزانی تبریزی مدظله العالی است. سهم بنده از

این کار، چیزی جز اظهار لطفی از جانب حضرت ایشان نیست که بنده نوازی کردند و فرمودند قبل از چاپ آن را بخوان. حتی منابع مورد استناد این نوشته هم قبلاً استخراج شده و در پاورقی آن آمده بود، که حاصل زحمات چند تن از شاگردان معظم له بوده است. این بنده سرسفره آماده این تلاش نشست، یکی دو بار آن را خواند و چند پیشنهاد داد، احیاناً عبارتی را تغییر داد و گاه نقطه و ویرگولی را جابجا کرد.

کار ما طلبه‌ها «ان قلت وقلت»های محتوایی طلبگی با اساتیدمان هست که طبق عادت در مجلس خصوصی خدمت ایشان عرض کرده، با توضیحات ایشان احیاناً قانع شدم و گاهی نیز احساس کردم باید بیشتر ببیندیشم. طبیعی است که این کتاب انعکاس دهنده آراء عالمانه حضرت استاد است و برای همه ما مفید و مغتنم.

در پایان هر فصل خلاصه‌ای از آن فصل تنظیم شده است. این خلاصه‌ها کار این بنده است، ولی با اجازه حضرت استاد از زبان مؤلف نگاشته شده است. اگر کسی بخواهد به نگاهی اجمالی از مباحث این کتاب و محتوای آن آشنا شود، با توفیقی می‌تواند خلاصه فصول را مطالعه کند. به نظر می‌رسد مطالعه آن، اشتیاق خواننده را برای مطالعه اصل کتاب، افزایش دهد.

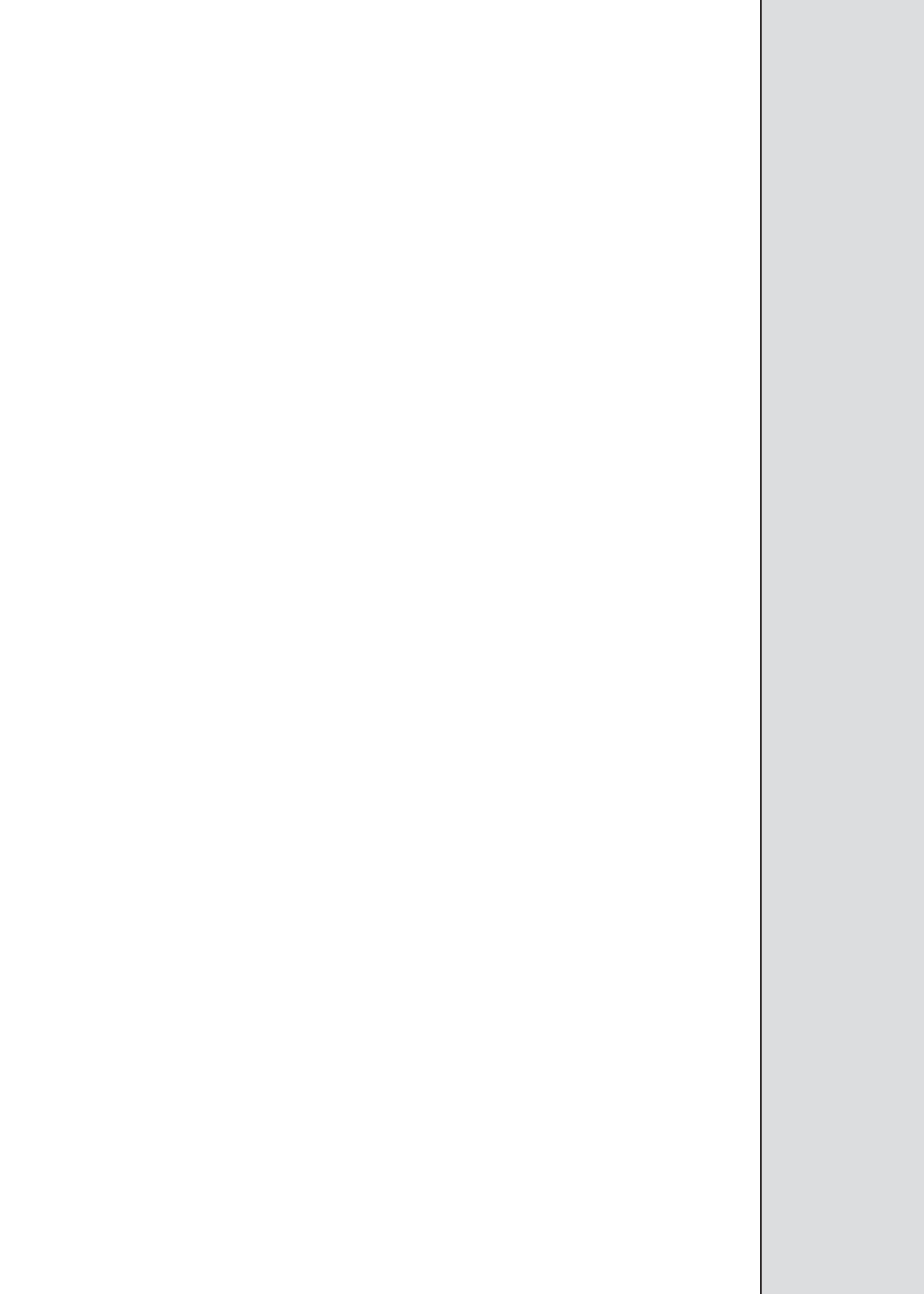
ضمناً از همکاری شاگردان معظم له و اساتیدی که در این امر ما را یاری نمودند به خصوص حجت الاسلام آقای باقری بیدهندی و دیگر عزیزان کمال تشکر داریم. به عنوان حسن ختام، عرض می‌شود: آنچه انسان را در مطالعه این کتاب بیش از هر چیزی وجد می‌آورد انتقال بی‌واسطه مطلب از یک فقیه مسلم به مخاطب اهل اندیشه در بیرون حوزه علمیه است. وجود و ادامه این نوع ارتباط، قطعاً برکاتی به همراه خواهد داشت.

آخردعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

سید جمال الدین باستانی

حوزه علمیه قم

مهرماه ۱۳۹۳ برابر با ذیحجه ۱۴۳۵



بسم الله الرحمن الرحيم

پیش گفتار مؤلف

به فرموده قرآن، از ابتدای خلقت حضرت آدم عليه السلام، شیطان عزم بر مبارزه با انسان و اغوای او کرد. بنا بر آنچه در قرآن آمده، شیطان بنای کار خود را بر سه پایه استوار ساخته است:

۱. ایجاد شبهات نظری و گمراه کردن انسان؛
۲. گرفتار کردن انسان به آرزوهای دراز و بیهوده؛
۳. ایجاد شهوت و وسوسه عملی انسان به کارهای زشت و افساد در آفریده‌های الهی.

لَعْنَةُ اللَّهِ وَقَالَ لَا تَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا وَلَا ضَلَّيْتَهُمْ وَلَا مَنِيتَهُمْ وَلَا أَمَرْتَهُمْ فَلْيَبْتَئِكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا أَمَرْتَهُمْ فَلْيَغْيِرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ: خدا شیطان را لعنت کند؛ او گفته است که از بندگان تو سهم معینی برخواهم گرفت و ایشان را گمراه ساخته و لبریز از آرزو خواهم کرد، به ایشان فرمان خواهم داد تا گوش چهار پایان را بشکافتند و قطع کنند، به ایشان فرمان خواهم داد تا آفرینش خدا را تغییر دهند.^۱

تفسیر و معنای صحیح این آیه را در کتاب تغییر جنسیت، آری یا نه؟^۲ بررسی کردیم. آنچه اینجا مد نظر ماست، توجهی است به نخستین مرحله از برنامه کاری شیطان،

۱. نساء: ۱۱۹.

۲. ص: ۴۱.

یعنی گمراه ساختن بندگان خدا.

نخستین قدم شیطان، برنامه گمراه ساختن انسانها و ایجاد شبهات نظری در آنها است. برنامه فریب دادن انسانها در طول تاریخ بشریت و در عرض زندگانی هر انسانی از سوی شیطان پیگیری می شود. چنانکه در قرآن کریم و نقل های تاریخی آمده است، نخستین کار شیطان در برابر آدم و حوا، ایجاد شبهه و وسوسه در اینها بود. او برای تشویق آن دو به نافرمانی خدای متعال و ترغیب آنها برای خوردن از درخت ممنوعه، به اینها گفت: «آیا شما را به سوی درختی که عمر جاویدان می بخشد راهنمایی نکنم؟»^۱ شیطان در هر عصری به روشی شبهه افکنی کرده و انسانها را اغوا کرده و گمراه ساخته است. مطالعه در تاریخ وسوسه ها و فعالیت های شیطانی نشان می دهد که شبهات نظری، اگرچه درون مایه و روح معمولاً یکسانی داشته اند؛ اما در هر دوره و زمانی شکل، رنگ و لعابی نوبه نویافته اند.

از جمله موضوعاتی که در تمام اعصار و دوران های پس از پیامبر گرامی اسلام ﷺ شبهه افکنی شده و بحث پیرامون آن در میان مسلمانان مطرح بوده، موضوع خمس است. هجوم این شبهه در عصر ما بیشتر احساس می شود، می بینیم که هر روز با اشکال و زبان ها و بیان های متفاوت، از سوی گروه های مختلف انحرافی، شبهاتی درباره خمس تکرار می شود.

آنها گاه در قالب سؤالاتی که متأسفانه در جستجوی حقیقت نیستند و شکل انکاری دارند، آنچه را می خواهند القا می کنند؛ سؤالاتی از قبیل اینک:

۱. آیا وجوب خمس دلیلی قرآنی دارد؟

۲. آیا در زمان رسول خدا ﷺ، حکم خمس، چنانکه امروزه رائج است، وجود

داشته است؟

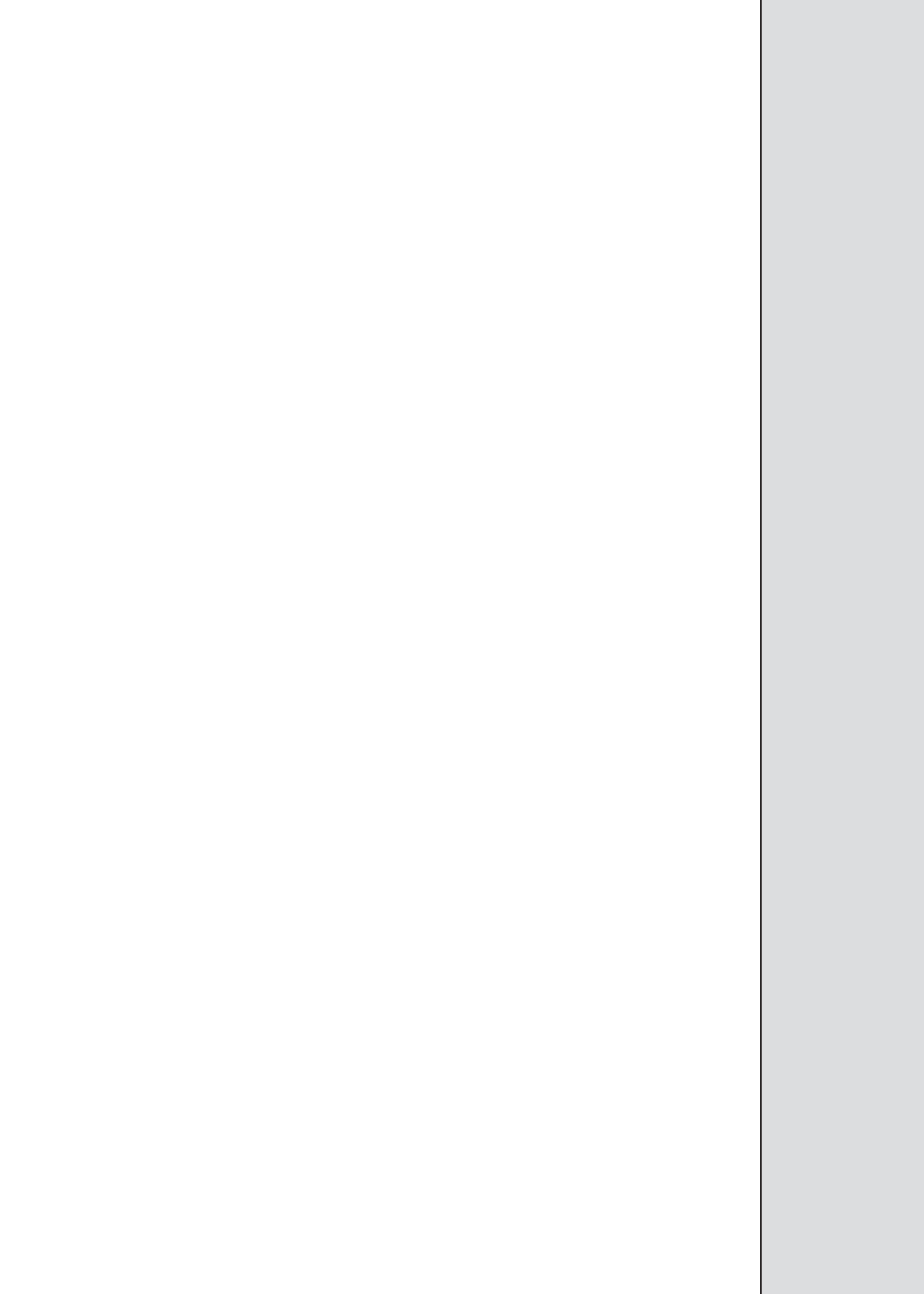
۳. آیا رسول خدا ﷺ، حتی برای یک بار اقدام به دریافت خمس کرده است؟

برخی بنا را بر منفی بودن پاسخ این سه سؤال گذاشته، مدعی شده‌اند اینها ساخته و پرداخته دستگاہ روحانیت است تا به منبعی مالی در جهت منافع خود دست یابند. عده‌ای هم که کمی مطالعه دارند خودشان را این‌طور توجیه می‌کنند که اگر هم خمس واجب باشد، مربوط به غنیمت‌های جنگی است، چون شأن نزول آیه خمس، غنیمت‌های جنگی بوده است.

جواب‌هایی هم که گاهی از این شبهه داده شده، صحیح نیست و خود مزید بر علت است. مثلاً گاه گفته شده که خمس حکمی شرعی است که از زمان نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا زمان امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام ابلاغ نشده، بعد از آن اعلان شده است.

گاهی نیز در احکام خمس تشکیک شده است. مثلاً گفته شده که به موجب روایاتی، خمس شیعیان در زمان غیبت حلال شمرده شده و پرداخت آن واجب نیست، یا اینکه پرداخت خمس به مراجع تقلید دلیلی ندارد؛ آنها نیازی به این پول‌ها ندارند و خمس اموال در هر راه خیری هزینه شود، کفایت می‌کند و ...

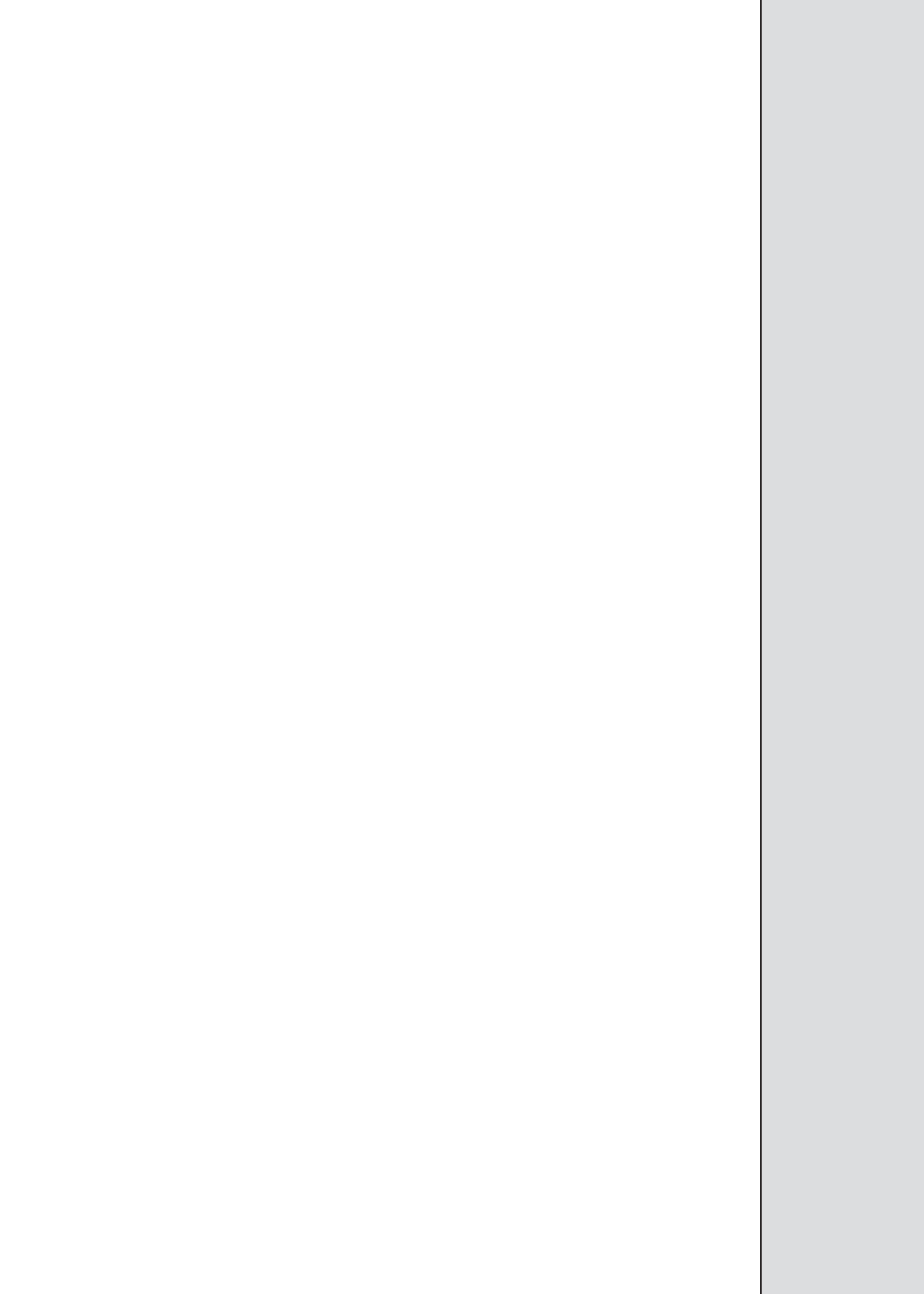
طرح مکرر این سؤالات و شبهات از سوی برخی از مؤمنین به صورت شفاهی و کتبی و استفتاء، که نشان از حقیقت‌طلبی آنها دارد، در ما ایجاد وظیفه کرد و این انگیزه را بوجود آورد که موضوع خمس را به صورت ریشه‌ای و مستدل مورد بررسی و تحقیق قرار دهیم و تلاش کنیم تا ریشه شبهات نظری در این موضوع را از میان ببریم؛ ان شاء الله.



فصل نخست

در این فصل به عناوین ذیل می پردازیم:

- معنای لغوی و اصطلاحی خمس
- تاریخچه خمس
- املاک رسول خدا ﷺ و حضرت زهرا علیها السلام
- برخورد خلفا با اموال حضرت زهرا علیها السلام
- سرنوشت خمس پس از رسول خدا ﷺ
- عمر بن عبدالعزیز و حق فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام
- امیرالمؤمنین علیه السلام با خمس چه کرد؟
- خمس در زمان صادقین علیهم السلام



معنای لغوی و اصطلاحی خمس

خمس در لغت به معنای یک پنجم است^۱ و در اصطلاح فقهی آن در شیعه به یک پنجم از درآمد شخص گفته می‌شود که موظف است در راه خدا و برای مصارف معینی پرداخت نماید.

تاریخچه خمس

دستگاه مدیریت و ریاست هر مجموعه‌ای نیازمند توانایی‌ها و امکانات ویژه‌ای است که برخی از این توانایی‌ها مربوط به خصائص درونی خود مدیر و رئیس است که مثلاً باید علم، عدالت، شجاعت و تدبیر لازم را داشته باشد و برخی دیگر از آنها امکاناتی است که در خارج وجود مدیر و رئیس باید وجود داشته باشد مثل وجود یاران صالح و ساختار و نظام قانونی لازم و همچنین توانایی مالی جهت اداره مجموعه تحت مدیریت خویش و...

امکانات بیرونی همانند حقی برای یک مدیر و رئیس در جوامع مختلف به رسمیت شناخته شده‌اند، زیرا بدون آنها، یا توانایی مدیریت از میان می‌رود و یا نقص پیدا می‌کند.

از این میان، امکانات مالی حقی است که یک مدیر برای اداره زندگی خویش و

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه خمس.

مجموعه‌ای که اداره می‌کند، دریافت می‌دارد تا ذهنش درگیر چگونگی تأمین معاش و پیدا کردن راه‌های تأمین هزینه‌های اداره زندگی خود و افراد تحت تکفلش نباشد. این حق ریاست در تمام جوامع در طول تاریخ به رسمیت شناخته شده و از راه دریافت مالیات و... تأمین می‌شده است. البته اشکال اختصاص این حق مالی به رئیس و مدیر، در جوامع مختلف متفاوت است، ولی اصل اختصاص جای مناقشه ندارد.

پیش از ظهور اسلام با توجه به اینکه منبع درآمد غالب قبایل و طوایف عرب، جنگ و غارت دیگر قبایل بود، حق ریاست از غنائم جنگی تأمین می‌شد. رؤسای قوم در دوران جاهلیت، از غنائم جنگی سهمی داشته‌اند، بنا به منابع تاریخی، این سهم ربع غنائم جنگی بوده است.

ابن منظور در ذیل واژه «مرباع» نقل می‌کند که رسول اکرم ﷺ، عدی بن حاتم را قبل از اینکه اسلام بیاورد مورد عتاب قرار داد و فرمود: «إِنَّكَ لِتَأْكُلَ الْمَرْبَاعَ وَهوَ لَا يَحِلُّ لَكَ فِي دِينِكَ» یعنی تو «مرباع» یعنی ربع غنائم مصرف می‌کنی، در حالیکه در دین تو حلال نیست. اینکه دین عدی چه بوده موضوع بحث ما نیست.

همچنین نقل شده که عدی بعد از مسلمان شدن گفته است: «رَبَّعْتُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَخَمَسْتُ فِي الْإِسْلَامِ» یعنی در زمان جاهلیت ربع اموال را جدا می‌کردم و در اسلام خمس آن را؛ و در توضیح این گفتار او گفته شده:

أَيُّ قُدْتُ الْجَيْشَ فِي الْحَالِيْنَ، لِأَنَّ الْأَمِيرَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ كَانَ يَأْخُذُ رِبْعَ الْغَنِيْمَةِ، وَجَاءَ الْإِسْلَامَ فَجَعَلَهُ الْخَمْسَ، وَجَعَلَ لَهُ الْمَصَارِيْفَ: دَرِ لَوَايَ دُو قَانُونِ رَهْبَرِي لَشَكَرْ كَرْدَهَام؛ چرا که امیر در زمان جاهلیت ربع غنائم را برمی‌داشت و اسلام آن را خمس قرار داد، برای آن مصارف خاص مقرر داشت.^۲

۱. محمد بن منظور؛ لسان العرب؛ ج ۵، ص ۱۱۴ ذیل ماده ربع.

۲. احمد بن حنبل؛ مسند احمد؛ ج ۴، ص ۲۵۷.

در هر حال، این جمله که به صورت متکلم بیان شده است، بر مقصود ما دلالت دارد.

ممکن است کسی بپرسد در حالی که به طور قطع، خمس حق رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده، عدی بن حاتم بر چه اساسی خمس گرفته است؟

در جواب می‌توانیم بگوییم: او خمس را که مال پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده به عنوان واسطه می‌گرفته، شاید مثل امروز بوده که فقها در اجازه‌نامه‌ها، وکلای خود در اخذ وجوهات را مجاز می‌کنند مثلاًثلث آن را در محل خودش با رعایت ضوابط شرعی مصرف کنند. بنابراین معنای کلام او این می‌شود که ... خَمْسَتِ فِي الْإِسْلَامِ بِإِذْنِ النَّبِيِّ الْأَكْرَمِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یعنی در اسلام، به اذن نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، خمس غنائم را گرفته‌ام.

خلاصه مطلب آنکه خمس حق ریاست و ولایت بوده و آیه غنیمت به آن اشاره دارد، به موجب آن خمس را به رئیس مسلمانان یعنی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت معصوم ایشان اختصاص داده است. این سهم در جاهلیت ربع بوده، پس از اسلام از نظر مقدار تقلیل یافت و به میزان خمس تعیین گشت. ما معتقدیم به موجب تعالیم پیامبر و اهل بیت ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در برابر این تقلیل و کمتر شدن میزان سهم تعیین شده، خمس علاوه بر غنائم جنگی، به تمام سودها و منافعی که از مشاغل مختلف به دست می‌آمد با شرایط خاصی تعلق گرفته است. به اثبات این مطلب در آینده می‌پردازیم.

به عبارت روشن‌تر، حاصل نظر مذهب شیعه درباره خمس آن است که خمس حقی است متعلق به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، به واسطه ولایتی که برای همیشه بر جامعه اسلامی دارند؛ البته باید آن را علاوه بر اموری که مربوط به ریاست و ولایت ایشان است، به مصرف نیازمندان از خاندان رسالت و سادات بنی‌هاشم نیز برسانند. این در عوض زکاتی است که سادات مجاز به اخذ آن نیستند. به این مطلب هم در آینده اشاراتی داریم.

آیا پیامبر ﷺ املاکی داشتند؟

نبی اکرم ﷺ املاکی داشتند که از آنها به خالصه و صفایا تعبیر می‌شود، بر خلاف آنچه در میان مردم مشهور و معروف است، املاک پیامبر ﷺ به فدک منحصر نیست.

در اینجا املاکی را که در منابع تاریخی برای پیامبر اکرم ﷺ ذکر شده فهرست وار نام می‌بریم، توضیحی مختصر در مورد آنها برای خواننده محترم ارائه می‌نماییم.

۱. املاک مُخیرِق.

وقتی نبی اکرم ﷺ به مسجد قبا وارد شد، مخیرِق که بزرگ یکی از طوایف یهود بود خدمت حضرت شرفیاب شد و اسلام آورد، در جنگ بدر نیز به شهادت رسید. طبق وصیت او املاکش پس از مرگ او در اختیار رسول خدا ﷺ قرار گرفت. املاک مخیرِق هفت قطعه زمین بود که نام یکی از آنها مشربّه ام ابراهیم است. حضرت رسول اکرم ﷺ در مشربّه ام ابراهیم برای یکی از همسران خویش به نام ماریه قبطیه مادر ابراهیم، پسر رسول خدا ﷺ خانه‌ای درست کردند و او را در آنجا اسکان دادند.

۲. زمین‌هایی که انصار به رسول اکرم ﷺ بخشیدند.

پس از ورود حضرت رسول ﷺ به مدینه چون آن حضرت در مضیقه مالی بودند، انصار زمین‌هایی را به ایشان پیشکش کردند و هر کس قطعه زمینی را به آن حضرت هدیه نمود.

۳. فدک.

چنانکه در تاریخ مشهور است، اهالی فدک از بلاد یهود از فرمانی که حضرت برای ایشان صادر فرموده بود، سرپیچی کردند؛ اما وقتی قلعه خیبر فتح شد، لرزه

براندامشان افتاد و از رسول اکرم ﷺ درخواست کردند که با آنها بر سرنیمی از زمین‌های فدک مصالحه کند و این چنین بود که نیمی از فدک به تملک آن حضرت درآمد.

۴. سه قلعه از قلعه‌های خیبر، به نام‌های وطیح، سلالم و کُتیبه.

دو قلعه نخست، فیء^۱ رسول خدا ﷺ بوده و کتیبه سهم آن حضرت از خمس املاک خیبر می‌باشد که به غنیمت به دست مسلمین رسیده بود. در تاریخ آمده است که عمر بن عبدالعزیز در فرمانی که برای بازگرداندن املاک فرزندان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام صادر کرده از ملکی به نام کُتیبه به عنوان ملک رسول خدا ﷺ یاد کرده، که غیر از ملک فدک است. این ملک زمینی است که در اطراف شهر مدینه قرار دارد.

۵. وادی القری.

این ملک دیگر حضرت رسول ﷺ در میانه راه شام و مدینه است، که مشتمل بر چند قریه بوده، و البته تنها یک سوم از آن ملک پیامبر بوده است. ۶. مهزور؛ و این بازاری در مدینه بوده است.

۷. زمینی از اموال بنی‌نضیر در مدینه.^۲

۱. مالی که از کفار به پیامبر ﷺ بدون جنگ برسد.

۲. رجوع کنید به: علی بن محمد الماوردی؛ الأحكام السلطانية؛ ص ۱۷۱-۱۶۸؛ محمد بن الحسین الفراء؛ ابی‌یعلی؛ الأحكام السلطانية والولايات الدينية؛ ص ۱۸۱-۱۸۵ (به نقل از مقدمه مرآة العقول، به قلم علامه عسکری، ص ۱۲۶).

املاک حضرت زهرا علیها السلام

حضرت زهرا علیها السلام نیز املاک مختلفی داشتند که می توان آنها را بر سه گونه دانست:

نخست: املاکی که تا پایان عمر شریف حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ملک آن حضرت بوده، و بعد از وفات ایشان به عنوان ارث به همسران و تنها فرزندش، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، منتقل شده است.

دوم: املاکی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات به آن حضرت تملیک فرموده بودند.

سوم: سهمی که از خمس به عنوان ذوی القرباء به آن حضرت می رسید.

به موجب منابع تاریخی، حضرت زهرا علیها السلام در مقام طرح دعوا در مقابل آنچه ابوبکر انجام داد، به هربخش از اموال و حقوق فوق اشاره کرده است.

ظاهراً پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات خویش فدک را به حضرت زهرا علیها السلام تملیک کرده اند.

شواهدی برای این ادعا وجود دارد. از جمله دستور عمر بن عبدالعزیز که فرمان داد آن را تنها به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام بازگردانند؛ که اگر ارث می بود زنان پیامبر هم در آن شریک می شدند.

برخورد خلفا با اموال حضرت زهرا علیها السلام

پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تلاش شد اموالی که در اختیار فاطمه زهرا علیها السلام و خانواده اوست از دست ایشان خارج شود، و اگر هنوز به ایشان نرسیده، دیگر به دست ایشان نرسد.

درواقع با املاک آن حضرت علیها السلام برخورد سیاسی شد، زیرا اگر قرار بود این اموال در اختیار حضرت فاطمه زهرا و خانواده اش علیها السلام باشد، بنی هاشم قدرت مالی پیدا می کردند. با غضب این اموال توان این خاندان برای عرض اندام در مقابل دستگاه خلافت تضعیف می شد.

سرنوشت خمس پس از رسول خدا ﷺ

کسانی که پس از رسول خدا ﷺ عهده‌دار حکومت شدند، در راستای سیاست منع خاندان پیامبر ﷺ از حقوق مالی ایشان، اولاً خمس را در غیر غنائم نادیده گرفتند، و ثانیاً در خمس غنائم هم، سهم الله و سهم رسول خدا و اقربای پیامبر ﷺ را ساقط کردند که بیان تفصیلی آن از حوصله بحث خارج است، و تنها خلاصه‌ای از این اقدامات را از کتاب‌های اهل سنت نقل می‌کنیم.

در کتاب الخراج ابی یوسف^۱ و سنن النسائی^۲ و بسیاری از کتب اهل سنت چنین آمده که پس از رحلت رسول خدا ﷺ در دو سهم رسول خدا و اقربای پیامبر اختلاف پدید آمد؛ گویی سهم الله را اصلاً نادیده گرفته بودند. گروهی گفتند که سهم رسول ﷺ، به خلیفه بعد از او می‌رسد، و دیگران گفتند که سهم ذوی القربی به خویشان و اقربای پیامبر ﷺ می‌رسد، و گروهی دیگر معتقد شدند سهم ذوی القربی به خویشاوندان خلیفه پس از پیامبر ﷺ می‌رسد. ایشان سهم ایتام و مساکین و ابناء سبیل را هم از اختصاص بنی‌هاشم خارج کردند.

پس از این اختلافات، با هم اتفاق نظر پیدا کردند که این دو سهم را برای آنچه مصلحت جامعه اسلامی اقتضا می‌کند هزینه کنند، و مصلحت را در تهیه اسب و سلاح برای جنگ دیدند!

ابن عباس در نقلی که از او شده، می‌گوید:

جُعِلَ سَهْمُ اللَّهِ وَسَهْمُ رَسُولِهِ وَاحِدًا وَلِذِي الْقُرْبَى، فَجُعِلَ هَذَا السَّهْمَانِ فِي الْخَيْلِ وَالسَّلَاحِ؛ وَجُعِلَ سَهْمُ الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ لَا يُعْطَى غَيْرَهُمْ. پس از پیامبر ﷺ، سهم خدا و سهم رسول یکی انگاشته شد و این دو با سهم ذی القربی به تهیه اسب و سلاح جنگی اختصاص یافت. سهم ایتام و مساکین و

۱. قاضی ابویوسف؛ الخراج؛ ص ۱۹.

۲. أبو عبدالرحمن نسائی؛ سنن النسائی؛ ج ۷، ص ۱۲۸ به بعد.

ابن سبیل هم به آنها داده شد.^۱

دستگاه حاکم پس از رسول خدا ﷺ نتوانست قبول کند که خمس به سادات و ذوی القربی برسد، و لذا آیه را به غنائم جنگی تفسیر کردند^۲ و در مورد تقسیم غنائم جنگی گفتند: سهم خدا به معنای اعطای سهمی به او نیست، و نام خدا به صورت تشریفی در این آیه ذکر شده، پس حق او به رسول الله می‌رسد، و الآن مصلحت اقتضا می‌کند که این اموال را مثل زکات برای جنگ و کشورگشایی و جهاد هزینه می‌کنیم. به این ترتیب در واقع خمس را از ماهیت خود خارج گشت و حکم آن به فراموشی سپرده شد. «سبیل الله» را هم منطبق بر دو چیز دانستند: اسلحه و اسب!

البته از جابر نقل شده:

كان يَحْمَلُ الخُمس في سبيل الله ويعطى نائبة القوم فلما كثر المال جعله في غير ذلك: خمس را در سبیل الله مصرف می‌کردند و آن را به کسانی دادند که مبتلا به گرفتاری و مصیبتی بودند. البته بعد از آن که اموال جامعه اسلامی زیاد شد، آن را به مصارف دیگر رساندند.^۳

جالب است بدانیم وقتی در زمان عثمان که غنائم جنگی آنقدر زیاد شد که طلاها را با تبر تقسیم می‌کردند و او خمس را به خویشان و نزدیکان خود می‌داد! و داستان آن را همه می‌دانند.

۱. محمد بن جریر طبری؛ جامع البیان فی تاویل القرآن؛ ج ۱۰، ص ۶.

۲. شاید گفته شود که: وقتی دستگاه حاکم اصل خمس را ملک حاکم و از اموال حاکمیت، هر که باشد، و نه اهل بیت رسول خدا ﷺ، دانست، تعمیم متعلق خمس به همه درآمدهای مردم به سود دستگاه حاکمیت بوده است.

در جواب عرض می‌شود این درست است که این می‌توانست بر اموال حاکمیت بیفزاید، ولی از آنجا که غنائم تحت تسلط دستگاه حاکم بوده است چرا که جنگی جز از مجرا و به خواست ایشان واقع نمی‌شده ایشان در اخذ آن و تسلط بر آن با مشکلی مواجه نبودند؛ ولی این سلطه در بقیه اموال مردم وجود نداشت، و احياناً، بلکه علی القاعده، مردم آن را به اهل بیت پیامبر می‌پرداختند. این مطلوب دستگاه حاکم نبود، لذا خمس را در غیر غنائم جنگی منکر شدند.

۳. قاضی ابویوسف؛ الخراج؛ ص ۲۳؛ احمد بن علی الجصاص؛ أحكام القرآن؛ ج ۳، ص ۶۱.

اوضاع در عصر بنی امیه و بنی مروان نیز بر همین منوال بود تا خلافت عمر بن عبدالعزیز که قصد داشت به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل کند. پس از او دیگر خبری از خمس و عملکرد خلفای بعدی در این مورد وجود ندارد، و تنها بحث فدک مطرح بوده است.

عمر بن عبدالعزیز و حق فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام

عمر بن عبدالعزیز پس از رسیدن به خلافت (در سال ۹۹ هجری) تصمیم گرفت حق فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام را به ایشان بازگرداند.

او برای انجام تصمیم خود دو کار انجام داد. یکی اینکه به قاضی مدینه، یعنی ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم، فرمان داد تحقیق کند که آیا «کُتِبَ» یعنی دهی که ام ابراهیم در آنجا منزل داشت، جزو خمس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خبیر بوده یا خالصه آن حضرت بوده است؟

به او پاسخ می دهند که آن ملک، خمس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. بر این اساس عمر بن عبدالعزیز چهار یا پنج هزار دینار برای قاضی مدینه فرستاد و فرمان داد از منافع آن قریه هم ۵ هزار دینار بردارد، و همه را در میان بنی هاشم و فاطمیون تقسیم کند.^۱

می گویند فاطمه دختر امام حسین علیه السلام پس از این ماجرا نامه ای به عمر بن عبدالعزیز نوشت، و این گونه از او تقدیر کرد: لَقَدْ أَخْدَمْتَ مَنْ كَانَ لَا خَادِمَ لَهُ وَ اَكْتَسَى مَنْ كَانَ عَارِيًّا. عمر بن عبدالعزیز با دیدن این نامه خوشحال و مسرور شد.^۲

کار دوم عمر بن عبدالعزیز در مورد فدک بود. یعقوبی می نویسد که او نامه ای به والی مدینه نوشت، و به او فرمان داد فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام بازگرداند. والی مدینه نیز طی نامه ای که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده، از او پرسید که فدک را از

۱. محمد بن سعد؛ الطبقات الكبرى؛ ج ۵، ص ۲۸۷-۲۸۸.

۲. همان.

چه کسی باز پس بگیرم، در حالی در میان آل عثمان و آل فلان یا آل فلان است؟! عمر بن عبدالعزیز در پاسخ او نوشت:

أما بعد، فإني لو كتبتُ إليك أمرُك بذبح شاةٍ لكتبتُ إليّ أجماء أم قرناء؟! أو كتبتُ إليك تذبح بقرةً تسألني ما لونها؟!!

اگر به تو بنویسم گوسفندی را ذبح کن، خواهی پرسید آیا شاخ دار باشد یا بی شاخ؟! یا اگر بنویسم گاوی بکش، خواهی پرسید که رنگ آن چگونه باشد؟! که اشاره دارد به داستان معروف ذبح بقره در زمان حضرت موسی و ایرادات بنی اسرائیلی قوم او!

و سپس گفت: «وإذا وُرد كتابي هذا فاقسمها في ولد فاطمة من علي عليه السلام» یعنی هر وقت این نامه به دستت رسید فدک را در میان فرزندان فاطمه از علی عليه السلام تقسیم کن.^۱ از این رویداد تاریخی استفاده می شود نزد ایشان مسلم بوده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فدک را به حضرت فاطمه عليها السلام داده اند، چون اصلاً عمر بن عبدالعزیز نمی گوید در این مورد تفحص کن.

گفته شده که بنی امیه و گروهی از اهل کوفه نزد عمر بن عبدالعزیز رفتند و او را مورد عتاب قرار دادند و توبیخ نمودند، و به او گفتند کار شیخین را مورد هجوم قرار دادی! در این هنگام بود که او به ایشان گفت: «من می دانم، و شما جاهل هستید»؛ سپس روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ایشان نقل می کند که «فاطمة بضعة مني يسخطها ما يسخطني، و يرضيني ما أرضاها...»، و سپس می گوید که من به خاطر این روایت، فدک را برگرداندم.^۲

۱. ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۴، ص ۱۰۳.

۲. همان.

امیرالمؤمنین علیه السلام با خمس چه کرد؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مدت کوتاه خلافت خویش گرفتار نافرمانی و جنگ بودند، و جوئی در جامعه به وجود آمده بود که فرصت و توانایی تغییر هیچ کدام از بدعت‌هایی که پیش از آن حضرت پدید آمده بود، نیافتند.

حتی در مورد متعه و ازدواج موقت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده: «اگر عمر بن خطاب منع متعه و ازدواج موقت نمی‌کرد، کسی جز انسان شقی و بدبخت، زنا نمی‌کرد»، با این حال نتوانست ممنوعیتی را که خلیفه دوم در مورد آن اعلام کرده بود، تغییر دهد. در منابع اهل سنت آمده است که خلیفه دوم وقتی دید مردم در مسجد به صورت انفرادی نافله می‌خوانند، خوشایندش واقع نشد و دستور داد این نماز در شب‌های ماه مبارک رمضان به جماعت خوانده شود، و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که در زمان ابوبکر به همان روش ادامه داشت، تغییر داد!

این کار او و دیگر تغییرات و بدعت‌هایی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دین پدید آوردند، به این دلیل بود که ایشان خود را مجتهدی در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانستند و تقدسی برای سنت پیامبر قائل نبودند!

تاریخ‌نویسان نقل کرده‌اند که وقتی حضرت امام علی علیه السلام خواستند بدعت به جماعت خواندن نماز مستحبی در ماه رمضان را از میان بردارند، به فرزند گرامی خویش، امام حسن مجتبی علیه السلام دستور دادند که در مسجد کوفه مردم را از خواندن نماز تروایح به صورت جماعت منع کند. در این هنگام در میان مردم ولوله‌ای پیا خاست و فریاد «وا سُنَّتَا عَمْرٍ» به آسمان بلند گشت، و اوضاع طوری شد که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از این دستور منصرف شدند. جالب است که سنت پیامبر اکرم می‌توانست تغییر کند، ولی سنت عمر هرگز!

از تاریخ چنین برمی‌آید که بیشتر لشکر ۵۰ یا ۶۰ هزار نفری آن حضرت طرفدار خلفا

بوده و شیعه نبوده‌اند.

به همین دلیل بود که امام علی بن ابی طالب علیه السلام در مورد خمس نیز نتوانست کاری انجام دهد، و به همان ترتیبی که خلفای پیشین عمل می‌کردند، عمل کرد. در تاریخ به کرات می‌بینیم که کسی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواست در برابر بدعت‌های دستگاه حاکمه بایستد و حکم واقعی الهی را بیان کند، و با او به شدت برخورد شد؛ چنانکه ابوذر و دیگرانی که برای ابراز حقایق احکام الهی حرفی زدند، تبعید یا کشته شدند، و به کسی اجازه اظهار حق و واقعیت داده نشد. در مورد خمس هم چنین بود.

از امام باقر علیه السلام درباره عملکرد حضرت امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام در مورد سهم ذی القربی سؤال شد. آن حضرت در جواب فرمودند: «سلک به سبیل اَبی بکر و عمر...»^۱. ماحصل پاسخ این بود که چون در زمان آن حضرت، گرفتن و تقسیم صحیح خمس امکان نداشته، رویه و عملکرد حضرت بر طبق رویه خلفای قبلی بوده است. همچنین از امام باقر علیه السلام پرسیدند که نظر امام علی علیه السلام درباره خمس چه بود؟ حضرت پاسخ فرمود: «کان رأیه فیهِ رأی اهل بیته ولکنه کره أن یخالف ابا بکر و عمر» یعنی نظر مبارک آن حضرت، در این باره همان نظر خاندانش بود، ولی کراهت داشت که با ابوبکر و عمر مخالفت کند.^۲

بیهقی و دیگران نقل کرده‌اند که «ولکن کره أن یتعلق علیه خلاف اَبی بکر و عمر»^۳ یعنی حضرت علی علیه السلام کراهت داشت عملکردی برخلاف شیخین به او نسبت داده شود.

۱. قاضی ابویوسف؛ الخراج؛ ص ۲۳؛ ابوعبیده قاسم بن سلام؛ الأموال؛ ص ۳۳۲؛ احمد بن علی الجصاص؛ أحكام القرآن؛ ج ۳، ص ۶۳.

۲. همان منابع.

۳. احمد بن الحسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج ۶، ص ۳۴۳.

خمس در زمان صادقین علیهم السلام

با توجه به اینکه موقعیت امیرالمؤمنین علیه السلام آن طور بود که در بخش قبل بیان شد، می توان تصور کرد که موقعیت دیگر ائمه علیهم السلام هم که تحت فشار بیشتری از سوی دستگاه حاکمه بودند، چطور بوده است؟

اوایل امامت امام باقر علیه السلام مصادف با خلافت عمر بن عبدالعزیز بود که بر اساس سیاست های اتخاذ شده از سوی او اختناق کم تر و فضا برای بیان احکام خمس آماده تر شد.

در این زمان، امام باقر علیه السلام به تدریج اصل موضوع خمس را مطرح، در ظاهر آن را برای شیعیان خود اباحه و حلال فرمودند، و اقدام به اخذ آن نکردند.

پس از امام باقر علیه السلام، حکم خمس از سوی امام صادق علیه السلام در دو مرحله بیان شده است. در روایاتی که مربوط به دوران آغازین امامت آن حضرت است، موضوع اباحه خمس برای شیعیان مطرح شد؛ اما هنگامی که موقعیت برای بیان احکام واقعی و تفصیلی خمس فراهم گشت، حضرت حکم وجوب آن را بیان فرمودند، حتی در برخی از روایات، آن حضرت منکر آن را مرتد اعلام فرمودند؛ به همین ترتیب است که اثری از اباحه و تحلیل خمس در روایات اهل بیت در عصر امامت امام کاظم و امام رضا علیهم السلام وجود ندارد.

در این دوره، زمینه پذیرش حق چنان آماده بود که مأمون خلیفه عباسی جلسه تشکیل می دهد و در این جلسه کسی را وکیل حضرت زهرا علیه السلام و شخص دیگری را وکیل ابوبکر می کند تا درباره فدک بحث کنند، و در این جلسه وکیل حضرت زهرا علیه السلام پیروز و غالب می شود. این نشان از این دارد که ائمه اطهار علیهم السلام در این دوره در بیان و تبلیغ احکام که از آن جمله خمس است آزادی بیشتری داشتند، لذا به تبلیغ احکام تفصیلی آن پرداخته و ابعاد مختلف آن را کاملاً تبیین فرموده اند.

خلاصه فصل

در زمان جاهلیت، حاکمان قبائل و اقالیم عرب از غنائمی که از غارت و جنگ با قبائل دیگر بدست می‌آمده که البته عمده درآمد مردمان آن زمان نیز بوده است حقی اختصاصی داشته‌اند که احیاناً به میزان یک چهارم کل غنائم می‌رسیده است. شخص حاکم این اختیار را داشته که این درآمد را در مصارف شخصی و حاکمیتی خود به کار گیرد.

اسلام اصل این قانون را با تغییراتی در موارد تعلق آن که در فصول آتی به آن می‌پردازیم پذیرفت، ولی اولاً این حق مالی حاکم را به خمس تقلیل داد و ثانیاً آن را منحصرأً برای رسول خدا و اهل بیت معصوم او ﷺ مقرر داشت، البته مصارفی برای آن مشخص نمود. این حکم ثابت شرعی نشان این بود که در نزد خداوند قرار است حاکمیت برای همیشه در دست این خاندان باشد.

با غضب خلافت از امیرالمؤمنین ﷺ دستگاه حاکم اولاً نمی‌توانست این مطلب را تحمل کند که نشانه مشروعیت الهی حاکمیت اهل بیت پیامبر ﷺ و عدم مشروعیت هر حکومت دیگری در میان مردم وجود داشته باشد، و ثانیاً نمی‌توانست اجازه دهد این خاندان تمکن و اقتدار مالی ویژه‌ای داشته باشند، که این می‌توانست برای حاکمیت دستگاه خلافت ایجاد مزاحمت نماید.

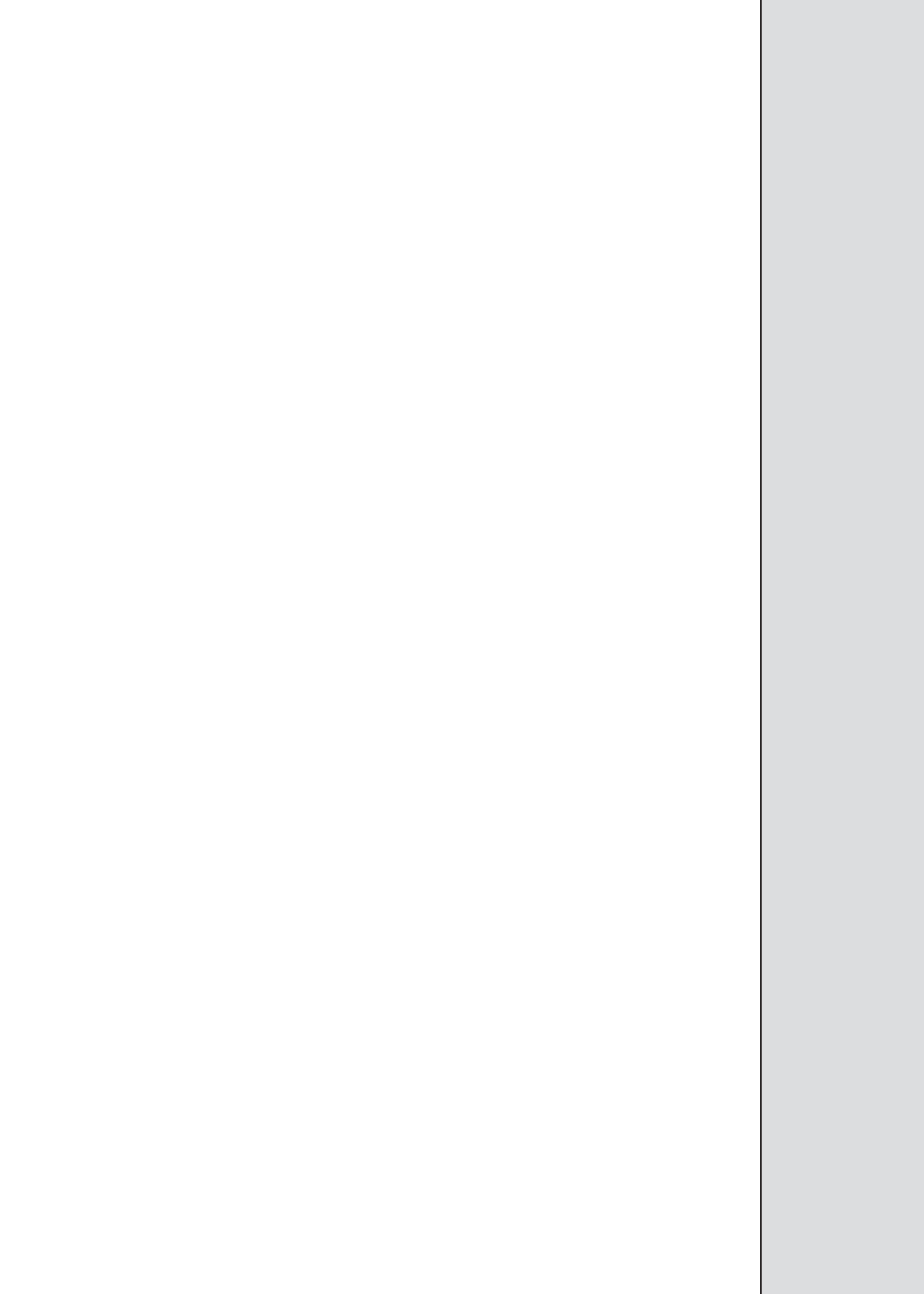
از این جهت دستگاه حاکم، اولاً اختصاص خمس به اهل بیت ﷺ را منکر شد و آن را متعلق به حاکمان هر که باشند دانست؛ ثانیاً، سعی کردند موارد تعلق خمس را مانند زمان جاهلیت، محدود به غنیمت جنگی کنند، تا کاملاً امر خمس را در تحت تسلط خود داشته باشند.

جریانی که خلافت را به دست گرفت در راستای هدف فوق، به این هم اکتفا نکرد، بلکه هرآنچه را از طریق رسول خدا ﷺ، چه در زمان حیات آن بزرگوار به دختر گرامیش، حضرت زهرا ﷺ منتقل شده بود و چه مقداری که به عنوان ارث به ایشان می‌رسید، انکار و سلب مالکیت کرد. مال حضرت زهرا ﷺ می‌توانست پشتوانه خوبی برای اهل بیت ﷺ باشد.

فصل دوم: خمس و اهل سنت

عناوین ذیل در این فصل مورد توجه است:

- شبهات خمس در میان اهل سنت
- ممنوعیت نقل روایت در عهد خلفا
- خمس در منابع اهل سنت
- پیامبر از چه چیزهایی خمس دریافت می‌کرده است؟
- بخش اول: روایات اهل سنت
- وجوب خمس در رکاز
- رکاز چیست؟
- سیوب چیست؟
- خمس درآمدها
- بخش دوم: نامه‌ها و فرمان‌های پیامبر ﷺ
- معنای خمس از دیدگاه اهل سنت



شبّهات خمس در میان اهل سنت

در میان اهل سنت در عصر حاضر، دو گونه برخورد با حکم خمس دیده می‌شود. نظر عده‌ای از ایشان انکار وجود حکمی به نام خمس است که با عبارات و به اشکال مختلف بیان می‌شود.

اما عده بیشتری معتقدند که خمس تنها در غنائم جنگی واجب است و به این گسترده‌گی که در فقه شیعه مطرح شده که خمس به هر درآمد و منفعتی تعلق گیرد نیست. پیش از این نیز در فصل نخست دانستیم که موارد مصرف خمس پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تغییر یافت و منحصر به تهیه هزینه لوازم جنگی شد و سهم خدا، پیامبر، ذوی القربی و سادات و... از آن ساقط گشت.

در این فصل به بررسی خمس در منابع اهل سنت می‌پردازیم، تا روشن شود که آیا ادعای نبودن حکمی به نام خمس صحت دارد؟ و آیا خمس تنها در غنیمت‌های جنگی مصداق پیدا می‌کند، یا در منابع اهل سنت هم دایره موضوعاتی که خمس به آنها تعلق می‌یابد گسترده‌تر از غنائم جنگی بوده است؟

ممنوعیت نقل روایت در عهد خلفا

پیش از آنکه روایات وارد شده پیرامون خمس را در منابع اهل سنت بررسی و تحقیق کنیم، باید به این مطلب مهم اشاره کنیم که روایات نقل شده از سوی اهل سنت مقدار بسیار اندکی از روایات صادر شده از حضرت رسول ﷺ است؛ زیرا نقل و نوشتن روایت پس از رحلت آن حضرت از سوی دستگاه حاکمه ممنوع شد، و این ممنوعیت نزدیک به یک قرن، تا خلافت عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت.

در کتاب طبقات ابن سعد، و کتاب‌های دیگر نقل می‌کنند که سختگیری در مورد این ممنوعیت به قدری بود که خلیفه دوم، عمر بن خطاب، کسانی که روایات را گردآوری کرده بودند را احضار کرد، روایت‌ها را گرفت و آتش زد.^۱

برخی از نویسندگان اهل سنت خواسته‌اند در صحت این رویداد تاریخی تردید نمایند و بگویند چنین ممنوعیتی به وقوع نپیوسته است؛ ولی شواهد بسیاری از منابع خود ایشان موجود است که وقوع این رخداد را قطعی می‌نماید. باید گفت ریشه‌های جلوگیری از نقل و تدوین و حفظ سخنان پیامبر اکرم ﷺ را باید در داستان «حسبنا کتاب الله» و «إن الرجل لیهجر» جستجو کرد.

از ابن عباس نقل شده و معروف است که عمر بن خطاب اجازه نداد سخنان رسول گرامی اسلام ﷺ که در هنگام بیماری، پیش از رحلتشان، می‌خواستند بفرمایند، نوشته شود. عمر در برابر فرمان آن حضرت برای آوردن دوات و قلم و نوشتن وصایای ایشان مقاومت کرد و عبارت معروف *إن الرجل لیهجر و حسبنا کتاب الله* را بر زبان راند.^۲

۱. محمد بن سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۵، ص ۱۴۰، شرح حال قاسم بن محمد بن ابی بکر؛ عبد الله بن عبدالرحمن دارمی؛ مقدمه؛ ص ۱۲۶.

۲. محمد بن اسماعیل بخاری؛ الجامع الصحیح؛ ج ۲، ص ۱۲۰، کتاب الجهاد باب جوائز الوفد؛ و نیز ج ۲، ص ۱۳۶، کتاب الجزیه، باب إخراج الیهود من جزیرة العرب؛ مسلم بن حجاج؛ الجامع الصحیح؛ ج ۵، ص ۷۵ باب ترک الوصیة؛ أحمد بن حنبل؛ مسند؛ حدیث ۱۹۳۵.

این واقعه تاریخی در صحیح بخاری چنین نقل شده است:

عن ابن عباس قال: لَمَّا حَضَرَ النَّبِيَّ، وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هَلَمْ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ.» قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَلَبَهُ الْوَجْعُ وَعِنْدَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ فَحَسَبْنَا كِتَابَ اللَّهِ. وَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ فَاخْتَصَمُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ، وَمَا أَكْثَرَ اللَّغَطَ وَالِاخْتِلَافَ. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قَوْمُوا عَنِّي، وَلَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ»:

هنگامی که موقع احتضار حضرت رسول ﷺ بود، عده زیادی از اصحاب از جمله عمر بن خطاب در محضر ایشان بودند، رسول خدا ﷺ فرمودند: برای من ابزار نوشتاری بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم که به موجب آن بعد از من گمراه نشوید. عمر گفت: بر پیامبر درد عارض شده، و ما برای هدایت کتاب خدا را داریم و کتاب خدا ما را بس است یعنی نیازی به وصیت پیامبر نداریم! و به دنبال آن بین حاضرین اختلاف شد. عده‌ای موافق و عده‌ای مخالف عمر بودن و این اختلاف اوج گرفت. پیامبر ﷺ فرمودند: از نزد من بروید، که شایسته نیست در حضور من نزاع و اختلاف باشد.^۱

در نقل دیگری که از این روایت شده، کلام عمر ذیلی هم دارد، به این صورت که زینب بنت جحش بعد از آنچه گذشت، گفت:

... إيتوا رسول الله بحاجته. فقال عمر: أسكتن فإنكن صواحبه، إذا مرضَ عسرتن أعينكن وإن صحَّ أخذتن بعنقه. فقال رسول الله: «هنَّ خيرٌ منكم»:^۲ زینب بنت جحش گفت حاجت رسول خدا ﷺ را برآورده کنید. عمر گفت: ساکت باشید. شما همسران پیامبر وقتی مریض باشد چشم تنگ می‌کنید و گریه

۱. محمد بن اسماعیل بخاری؛ الجامع الصحیح؛ ج ۶، باب ۱۵۲ مرض النبی ﷺ، ص ۹.

۲. محمد بن سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۲، ص ۲۴۳ - ۲۴۴، باب الکتب الذی أراد أن یکتبه الرسول لأُمَّته.

می‌کنید و وقتی سالم باشد از گردش آویزان هستید! رسول خدا در این هنگام فرمود: آنها بهتر از شما هستند.^۱

پیش از این زمان هم مبارزه با نوشتن روایات حضرت رسول ﷺ انجام می‌شده است؛ یعنی گروهی بودند که کارهایی می‌کردند تا احادیث نبوی نقل و ثبت نشود، و از این کار در زمان خود حضرت منع می‌کردند.

در روایتی نقل شده که عبدالله بن عمرو بن عاص سخنانی را که از حضرت می‌شنید، می‌نوشت. عده‌ای که از ایشان نام برده نشده او را مورد عتاب قرار دادند و از این کار جلوگیری کردند.

شاید بتوان گفت از این رو که نام مانع یا مانعین را ذکر نکرده‌اند معلوم می‌شود این شخص یا اشخاص در مدینه مشهور بوده، و معلوم بوده چه کسانی مدعی هستند که احادیث را نباید نوشت. این رویداد تاریخی را چنین نقل کرده‌اند که این عده به عبدالله بن عمرو بن عاص گفتند: تکتب کلّ شیء سمعته من رسول الله، ورسول الله بشرٌ یتکلم فی الغضب والرضا؟! عبدالله بن عمرو بن عاص می‌گوید:

فأمسکت عن الكتابة، فذکرت ذلك لرسول الله فأوماً بإصبعه إلی فیه وقال:
«أکتب، فوالذی نفسی بیده ما خرج منه إلا الحق.»^۲

مضمون روایت این است که آن عده به عبدالله عتاب کردند که آیا هر چه از رسول خدا می‌شنوی می‌نویسی؟! مگر نمی‌دانی که او هم بشری همچون دیگران است؟! گاهی غضب‌آلود است و چیزی می‌گوید، و گاهی خشنود است و چیزی دیگر! عبدالله

۱. از این روایات ضمناً معلوم می‌شود که حضرت رسول اکرم ﷺ در حال حیاتش می‌توانسته بنویسد، و اگر نمی‌توانسته قبل از نبوتش بوده، و شاید بتوان گفت ناتوانی از نوشتن در زمان نبوت عیب است، و پیش از آن عیب نیست.

۲. عبدالله بن عبدالرحمن دارمی؛ سنن؛ ج ۱، ص ۱۲۵ باب من رخص فی الكتابة من المقدمه؛ سلیمان بن أشعث أبی داود؛ سنن أبی داود؛ ج ۲، ص ۱۲۶ باب کتابة العلم؛ أحمد بن حنبل؛ مسند؛ ج ۲، ص ۱۶۲ و ۲۰۷ و ۲۱۶.

پس از این واقعه دست از نوشتن برداشت تا اینکه ماجرا را به حضرت رسول ﷺ عرض کرد. در اینجا بود که حضرت با دستانش به دهان مبارکش اشاره کردند و فرمودند: بنویس، زیرا قسم به کسی که جانم در دستان اوست جز حق نمی‌گویم، و هرچه می‌گویم به حکم آیه قرآن^۱ چیزی جز وحی نیست.

آری، این جریان منحرف که در زمان حیات خود رسول خدا ﷺ تلاش می‌کرد از او و کلماتش قداست‌زدایی کند و از نوشتن روایات و سخنان آن حضرت جلوگیری کند، پس از رحلت نبی مکرم اسلام ﷺ قدرت گرفت و با شدت عمل هرچه بیشتر اهداف خود را دنبال کرد.

ذهبی در کتابش می‌گوید که منع نقل حدیث اختصاص به عمر نداشته و ابوبکر هم در زمان خلافتش از نقل احادیث پیامبر اکرم ﷺ منع کرده است. او این رویداد را چنین شرح می‌دهد:

إِن أَبَا بَكْرٍ جَمَعَ النَّاسَ بَعْدَ وِفَاةِ نَبِيِّهِمْ فَقَالَ: إِنَّكُمْ تُحَدِّثُونَ عَن رَسُولِ اللَّهِ أَحَادِيثَ تَخْتَلِفُونَ فِيهَا، وَالنَّاسُ بَعْدَكُمْ أَشَدَّ اخْتِلَافًا فَلَا تُحَدِّثُوا عَن رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا فَمَنْ سَأَلَكُمْ فَقُولُوا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابَ اللَّهِ فَاسْتَحِلُّوا حَلَالَهُ وَحَرِّمُوا حَرَامَهُ: ابوبکر بعد از وفات پیامبر ﷺ، مردم را جمع کرد و گفت: شما احادیثی را از رسول خدا نقل می‌کنید که در آن اختلاف دارید، و این اختلاف بعد از شما شدیدتر می‌شود. پس از رسول خدا چیزی نقل نکنید و هرگاه با مسئله‌ای مواجه شدید بگویید بیننا و بینکم کتاب الله و تنها حلال قرآن را حلال، و حرام آن را حرام بدانید.^۲

کار به این جا ختم نشد، بلکه عمر بن خطاب برخی از اصحاب رسول خدا ﷺ، همچون ابن مسعود و ابودرداء و ابومسعود انصاری، را به جرم اینکه از رسول خدا ﷺ

۱. «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»: النجم، ۳.

۲. شمس‌الدین الذهبی؛ تذکرة الحفاظ؛ ج ۱، ص ۳-۲ در شرح حال ابوبکر.

زیاد نقل روایت می‌کردند، سه روز حبس و زندانی کرد.^۱
قرطه بن کعب می‌گوید:

عمر ما را به عراق فرستاد. روزی که از مدینه بیرون می‌رفتیم به مشایعت ما آمد، و با ما حرکت کرد تا به اصرار، که منطقه‌ای در حومه مدینه است، رسیدیم. در آنجا رو به ما کرد و پرسید: آیا می‌دانید چرا شما را مشایعت کردم؟ پاسخ گفتیم: خواسته‌ای ما را مشایعت نموده و تکریم نمایی. عمر به ما چنین گفت: علاوه بر این، کاری با شما داشتم. شما نزد مردم شهری می‌روید که صدای ایشان به خواندن قرآن همچون صدای زنبوران عسل در کندو بلند است. پس ایشان را از این کار با روایت احادیث از رسول خدا ﷺ بازمدارید. در این صورت من نیز شریک شما هستم. قرطه می‌گوید: از آن پس روایتی از رسول خدا نقل نکردم.^۲

این ممنوعیت باقی بود تا زمان عمر بن عبدالعزیز، که او از نقل و نگاشتن روایات رفع منع کرد، و به مردم مدینه نوشت که در روایات رسول خدا ﷺ نظر کنید و آنها را بنویسید؛ چون می‌ترسم علم، کهنه شود و اهل آن از دنیا بروند.

گفته شده که ابن شهاب زهری نخستین کسی بود که به فرمان عمر بن عبدالعزیز به تدوین حدیث پرداخت، و این کار در رأس سده نخست هجری بود. پس از آن بود که تدوین و نگارش روایات فزونی گرفت.^۳

با توجه به این واقعیت تاریخی که نزدیک به یک قرن نگارش و تنظیم و تدوین روایات در جامعه اسلامی ممنوع بوده است، به راحتی می‌توان درک کرد که چرا از آن حضرت و امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ خمس روایات اندکی بدست ما رسیده است؛ خصوصاً که دستگاه حاکمه در مورد خمس انگیزه‌های خاص داشت و پس از آزادی

۱. همان، ص ۷، در شرح حال عمر.

۲. همان ص ۴-۵.

۳. احمد بن حجر عسقلانی؛ فتح الباری؛ ج ۱، ص ۲۱۸.

نگارش و تدوین روایات نیز وضعیت خمس در عملکرد رسمی و حکومتی همانند قبل، باقی ماند.

خمس در منابع اهل سنت

با همه این تفصیلات، روایات و شواهد تاریخی مختلفی در منابع اهل سنت مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم و... وجود دارد که نشان می‌دهند شخص نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، به صراحت حکم خمس را تبلیغ کرده، و به مسلمانان دستور داده خمس درآمدهای خود را پرداخت کنند.

همین منابع ثابت می‌کنند که واژه «غنیمت» به کار رفته در آیه خمس به غنائم جنگی اختصاص ندارد، بلکه عام است و همه درآمدها را شامل می‌شود؛ بنابراین لازم است منابع اهل سنت را مورد کنکاش قرار دهیم تا این مطلب برای کسانی که به دنبال حقیقت هستند کاملاً روشن و معلوم شود.

پیامبر ﷺ از چه چیزهایی خمس دریافت کرده است؟

بررسی روایات نقل شده در منابع اهل سنت نشان می‌دهد که رسول اکرم ﷺ تنها از غنائم جنگی خمس دریافت نکرده‌اند؛ بلکه احیاناً دستور فرموده‌اند که مردم از دیگر درآمدهای خود، مثل درآمدهای بدست آمده از معدن و گنج، نیز خمس پرداخت کنند. نقل شده که وقتی نبی اکرم ﷺ حضرت علی رضی الله عنه را برای دریافت حق الله والرسول به یمن فرستاد، امیرالمؤمنین رضی الله عنه با اموالی به مدینه بازگشت و در میان آن اموال خاک معدن طلایی بود، که آن را در ظرفی از پوست حیوان پر کرده بودند، و حضرت آن را بین چهار نفر تقسیم فرمود.^۱

مسئله این اموال صدقه یا زکات نبوده، بلکه یا خود آنها مالی بوده که خمس به آنها تعلق گرفته و یا از منافع کار دیگری بوده است. این نکته زمانی آشکارتر می‌شود که توجه کنیم قبایل یمن ایمان آورده بودند و کسانی که ایمان می‌آوردند چنین نیست که مثل زمان جاهلیت از راه غارت قبائل دیگران درآمدهای دست آورده. مؤمنین غنیمت را جز از راه جهاد بدست نمی‌آوردند و جهاد ایشان جز به دستور و نظارت رسول خدا ﷺ نبوده است. با توجه به دوری منطقه یمن می‌توان گفت احتمال اینکه اموال مزبور، خمس غنائم جنگی بوده باشد، منتفی است.

منابع موجود درباره خمس در میان اهل سنت بر دو قسم هستند:

الف: روایاتی که از آن حضرت نقل شده و عملکرد آن حضرت را نشان می‌دهند و در آنها خمس به عنوانهایی با ذکر نام تعلق یافته است.

ب: نامه‌ها و فرمان‌های آن حضرت که با عنوان مکاتیب نقل شده‌اند و در آنها هنگامی که دستور به پرداخت خمس می‌دهند، آن را به طور مطلق به کار می‌برند؛ یعنی قرینه‌ای بر اختصاص خمس به غنائم جنگی در آن نیست.

۱. محمد بن اسماعیل بخاری؛ الجامع الصحیح؛ ج ۵، ص ۱۳۴، باب بعث علیّ إلى الیمن؛ أبو عبدالرحمن نسائی؛ سنن؛ ج ۲، ص ۳۵۹.

بخش اول: روایات اهل سنت

در روایات نقل شده از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از طریق اهل سنت، وجوب خمس به عنوان‌های مختلفی تعلق یافته است؛ که برخی از آنها عبارتند از:

۱. رکاز
۲. کنز
۳. سیوب
۴. خمس درآمد

وجوب خمس در رکاز

در منابع اهل سنت روایات بسیاری یافت می‌شوند که حاکی از وجوب خمس در «رکاز» است، که برخی از آنها را نقل می‌کنیم.

روایت نخست:

احمد بن حنبل در مسند، و ابن ماجه در سنن خویش، از ابن عباس نقل کرده‌اند:
قضی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فی الرکاز الخمس: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای زیرخاکی‌ها [دفینه و معدن] خمس مقرر فرموده است.^۱

روایت دوم:

مسلم، بخاری، ابوداود، ترمذی و مالک از ابوهیرة نقل کرده‌اند:
العجماء جُرْحُهَا جُبَارٌ، والمعدن جُبَارٌ، وفي الرکاز الخمس «صدمه چهارپا ديه ندارد و همین‌طور در معدن کسی که بمیرد و برزیرخاکی [دفینه و معدن] خمس تعلق می‌گیرد.^۳

۱. أحمد بن حنبل؛ مسند؛ ج ۱، ص ۳۱۴؛ محمد بن یزید بن ماجه؛ سنن؛ ص ۸۳۹.

۲. "العجماء" به معنای حیوان است؛ و "جبار" به معنای هدر است، یعنی خسارتی که لزوم جبران ندارد.

۳. مسلم بن حجاج؛ الجامع الصحیح؛ ج ۵، ص ۱۲۷، باب الحرج العجماء والمعدن؛ محمد بن اسماعیل بخاری؛ الجامع الصحیح؛ ج ۱، ص ۱۸۲، باب فی الرکاز الخمس (در برخی چاپ‌ها ج ۲، ص ۱۰۹)؛ سلیمان بن أشعث أبی داود؛ سنن أبی داود؛ ج ۲، ص ۲۵۴، کتاب الحدود، باب من

توضیح اینکه در عصر جاهلیت وقتی کسی در معدن می‌مرد، دیه‌اش را از مردم می‌گرفتند، و همین‌طور اگر حیوانی اهلی مثل اسب، انسانی را می‌کشت، ولو صاحبش در نگهداری و بستن او کوتاهی نکرده باشد، دیه‌اش را از صاحبش می‌گرفتند. حضرت در این روایت این قانون جاهلی را از میان برداشته و فرموده‌اند این موارد دیه ندارند، و به همین مناسبت حکم رکاز را نیز بیان کرده‌اند.

پس روایت شاهد بسیار خوبی است که در زمان نبی اکرم ﷺ خمس از غیر غنائم هم دریافت می‌شده، و غنیمت دارای مفهومی مطلق است که معدن هم یکی از مصادیق آن است.

روایت سوم:

احمد بن حنبل از انس بن مالک نقل کرده است:

قال: خرجنا مع رسول الله ﷺ إلى خيبر فدخل صاحب لنا إلى خربة يقضى حاجته فتناول لبنة ليستطيب بها فانهارت عليه تيراً فأخذها فأتى بها النبي ﷺ فأخبره بذلك. قال: زنها. فوزنها فإذا مائتا درهم. فقال النبي: «هذا ركاز، وفيه الخمس»

انس بن مالک می‌گوید: ما با رسول خدا ﷺ به سوی خیبر حرکت کردیم. یکی از همراهان ما برای رفع حاجت به خرابه‌ای رفت و برای طهارت یک خشتی برداشت، که ناگاه قطعه‌ای از طلا یا نقره بر روی او فروریخت. آن را برداشت و به نزد رسول خدا ﷺ آورد. به دستور آن حضرت وزن شد و معلوم شد که حدود

قتل عمیای بین قوم؛ و ج ۲، ص ۷۰، باب ما جاء فی الرکاز؛ سنن ترمذی؛ ج ۳، ص ۱۳۸، باب ما جاء فی العجماء جرحها جبار و فی الرکاز الخمس؛ و سنن ابن ماجه؛ ص ۸۰۳، کتاب اللقطه، باب من أصاب رکازاً؛ الموطأ؛ ج ۱، ص ۲۴۴، باب زکاة الشریکاء؛ أحمد بن حنبل؛ مسند؛ ج ۲، ص ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۵۴، ۲۷۴، ۲۸۵، ۳۱۹، ۳۸۲، ۳۸۶، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۶۷، ۴۷۵، ۴۸۲، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۹، و ۵۰۱ و ۵۰۷.

دویست درهم است، حضرت فرمود: این رکاز است و در آن خمس واجب است.^۱ تیربه کسرتاء و سکون باء قطعه طلا و نقره را می‌گویند، قبل از آنکه ضرب سکه یا تبدیل به زینت شده باشد. این تعبیر گاهی در مورد قطعات غیر طلا و نقره از دیگر معدنیات هم بکار می‌رود.

روایت چهارم:

در مسند احمد آمده است:

إِنَّ رَجُلًا مِنْ مُزَيْنَةَ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ مَسَائِلَ جَاءَ فِيهَا: فَالْكَنْزُ نَجْدَةٌ فِي الْخَرْبِ وَالْأَرَامُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فِيهِ وَفِي الرِّكَازِ الْخَمْسُ» فردی از قبیله مزینة از رسول خدا ﷺ سؤالاتی کرد؛ از جمله درباره گنجی که در خرابه و آرام می‌یابیم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: در آرام و در رکاز خمس واجب است.^۲

توضیح: کلمه «آرام» آنکه در گذشته جاده‌های میان شهرها به صورت امروزی نبود، و مسیرها در اثر حوادث طبیعی به مرور زیر خاک و شن و... ناپدید می‌شدند، خصوصاً در بیابان‌های شنزار. برای جلوگیری از این مشکل، در فاصله‌های معین، از قطعات سنگ، تپه‌ای می‌ساختند که طوفان شن و باد و حوادث طبیعی دیگر آن را نریزد، و علامتی باشد برای پیدا کردن راه و مسیر، تا مسافران گم نشوند. گاهی برخی از مسافران اموال خود را زیر این تپه‌ها که در زبان عرب به آنها «آرام» گفته می‌شد دفن می‌کردند، و احیاناً به فراموشی سپرده می‌شد تا اینکه این اموال بعدها به صورت گنج پیدا می‌شد.

۱. أحمد بن حنبل؛ مسند؛ ج ۳، ص ۱۲۸؛ نورالدین هیشمی؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد؛ ج ۳، ص ۷۷، باب فی الرِّكَازِ وَالْمَعَادِنِ؛ محمد بن عمر الواقدی؛ المغازی؛ ص ۶۸۲.

۲. أحمد بن حنبل؛ مسند؛ ج ۲، ص ۱۸۶ و ۲۰۲ و ۲۰۷، باب الکنز تجده فی الخرب والآرام. این روایت به هفت طریق نقل شده که عبارتند از انس بن مالک، عبادة بن صامت، جابر بن عبدالله (به صورت مرسل)، ابن عباس، عبدالله بن عمرو، و عمرو بن عوف المزنی. این روایت هم چنین در سنن ترمذی؛ ج ۱، ص ۲۱۹، باب لقطه از کتاب الزکاة نقل شده است.

روایت پنجم:

احمد بن حنبل از شعبی از جابر از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: «وفى الركاز الخمس»^۱.

روایت ششم:

احمد بن حنبل از عبادة بن صامت از رسول خدا ﷺ نقل کرده: «وقضى فى الركاز الخمس»^۲.

رکاز چیست؟

لسان العرب در تعریف رکاز می‌گوید: «قِطْعُ ذهب وفضة تخرج من الأرض أو المعدن: قطعه‌ای از طلا یا نقره که از زمین یا معدن یافته می‌شود»^۳ که ظاهرش این است که رکاز هم در گنج استعمال می‌شود، و هم در معدن.

روایت دومی که در بخش قبل نقل شد یعنی حدیث العجماء... در بعضی نقل‌ها ذیلی دارد که از حضرت معنای رکاز را سؤال می‌کنند:

قیل له: ما الركاز یا رسول الله؟ قال: «الذهب والفضة الذى خلقه الله فى الأرض يوم خلقت» از پیامبر ﷺ سؤال شد: یا رسول الله رکاز چیست؟ فرمود: معادن طلا و نقره است که خداوند در زمین آفریده است.^۴

رکاز گاهی به معنای گنج بکار می‌رود؛ یعنی در معنای طلا و نقره و مثل آنکه توسط انسانی در زمین یا لای دیواری دفن شده و صاحب آن پیدا نشود و احیاناً توسط دیگران کشف گردد. ولی به طور قطع این کلمه در مورد معدن هم بکار رفته است. در این روایت، رکاز به معدن تفسیر شده است. در روایت چهارم هم رکاز و کنز (گنج) در

۱. أحمد بن حنبل؛ مسند؛ ج ۳، ص ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۵۶ و ۳۵۳ - ۳۵۴.

۲. همان، ص ۳۲۶.

۳. محمد بن منظور؛ لسان العرب؛ ج ۵، ص ۳۰۰.

۴. قاضی ابویوسف؛ الخراج؛ ص ۲۶.

برابر هم قرار گرفته‌اند. نتیجه آنکه لااقل رکاز معنای دیگری غیر از گنج هم دارد، وگرنه روایت معنای درستی نخواهد داشت.

با ملاحظه این روایت و سخن صاحب لسان العرب شاید بتوان گفت رکاز به معنایی است که می‌تواند هم برگنج و هم برمعدن صدق کند، و به حسب مورد می‌بایست مراد متکلم را یافت.

سیوب چیست؟

یکی دیگر از عناوینی که در روایات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، خمس به آن تعلق گرفته، «سیوب» است. «سیوب» جمع «سَيب» است که در لغت به معنای جود و عطا و نیکی است.

در کتاب نهاية اللغة آمده است: «و فی کتابه ای کتاب رسول الله لوائل بن حجر: فی السُیوب الخمس».

او در بیان معنای این واژه می‌نویسد:

وقیل: السیوب عروق الذهب والفضة یسب فی المعدن، ای تتکون فیہ وتظهر...: سیوب رگه‌های طلا و نقره‌ای است که در معدن پدید می‌آید و آشکار می‌شود.

ایشان سپس از زمخشری نقل می‌کند:

السُیوب جمع سَيب یرید به المال المدفون فی الجاهلیة أو المعدن لأنه من فضل الله تعالی و عطاءه لمن أصابه: سیوب جمع سَيب، به معنای مالی است که در دوره جاهلیت در زیرزمین دفن شده، و یا معدن است، که آن از فضل خدای تعالی، و عطای او به کسی است که به دستش برسد.^۲

خلاصه اینکه «سَيب» مال مدفون از قدیم‌الایام یعنی گنج و یا معدن را گویند، و

۱. نام رئیس قبیله ای از یمن است.

۲. نهاية اللغة: ذیل ماده سَيب.

بدان سبب به آن «سبب» گفته شده که گنج و معدن عطیه الهی است؛ یعنی گویا خدا آن را به کسانی که آنها را کشف می‌کنند، مرحمت فرموده است. با این حساب، سیوب شامل معدن هم می‌شود.

خمس درآمد

در میان مکتوبات حضرت رسول ﷺ روایتی نقل شده که چون نامه و فرمان نیست، بلکه سخنان حضرت است که ایشان املا فرموده و دیگران نوشته‌اند، آن را به صورت جداگانه نقل می‌کنیم.

إن وفد عبد القيس لما قالوا لرسول الله ﷺ إن بيننا وبينك المشركين من مُضَر وإنا لانصل إليك إلا في أشهر حُرْم فمرنا بجُمْل الأُمْران عملنا به دخلنا الجنة وندعو إليه من وراءنا. قال: أمركم بأربع وأنهاكم عن أربع. أمركم بالإيمان بالله، وهل تدرون ما الإيمان بالله؟ شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة وتُعطوا الخمس من المَغْنَم....^۱

داستان از این قرار است که گروهی از قبایل ربیعه به نام عبدالقیس خدمت حضرتش ﷺ رسیدند و عرض کردند بین ما و شما را طائفه مُضَر که مشرک هستند فاصله انداخته، و آنها نمی‌گذارند از مقر خود بیرون بیاییم و فقط در ماه‌های حرام می‌توانیم حضور شما مشرف شویم. پس برای ما جملاتی بفرمایید تا با عمل به آنها به بهشت برویم. حضرت رسول هم آنها را به چهار چیز امر کردند: ایمان به خدا، اقامه نماز، دادن زکات و خمس از مغنم.

اگر به این نکته توجه کنیم که سؤال‌کنندگان در محاصره بوده و نمی‌توانستند از

۱. محمد بن اسماعیل بخاری؛ الجامع الصحیح؛ ج ۱، ص ۱۶؛ و ج ۴، ص ۲۰۵ (والله خلقكم وما تعملون) از کتاب توحید؛ و ج ۳، ص ۵۳؛ مسلم بن حجاج؛ الجامع الصحیح؛ ج ۱، ص ۳۵ و ۳۶، باب الأمر بالإيمان؛ أحمد بن شعيب نسائي؛ سنن نسائي؛ ج ۲، ص ۳۳۳؛ أحمد بن حنبل؛ مسند؛ ج ۳، ص ۳۱۸؛ و ج ۵، ص ۱۳۶.

مقر خود بیرون آیند، و خودشان در سؤال تصریح کرده‌اند که جز در ماه‌های حرام نمی‌توانیم از مقر خویش بیرون بیاییم، و همچنین با توجه به اینکه مسلمان بوده و جنگ و غارت نمی‌کردند، و طبیعتاً جهاد نیز برایشان امکان نداشته است، معلوم می‌شود که «مغنم» در سخنان حضرت رسول ﷺ، نمی‌توانسته به معنای غنیمت جنگی بوده باشد؛ که در این صورت توصیه‌های حضرتش بیهوده می‌شد! این کافی است تا نشان دهد حضرتش کلمه «مغنم» را در معنای مطلق درآمد و منافع اراده کرده است.

بخش دوم: نامه ها و فرمان های پیامبر ﷺ

حضرت رسول ﷺ در طول زندگانی خویش نامه ها، عهدنامه ها و فرمان هایی نوشته اند که در منابع مختلف به طور پراکنده نقل شده، و در کتاب های مستقلی گردآوری شده اند. از جمله این کتاب ها می توان به کتاب های مکاتیب الرسول و مدینه البلاغه اشاره کرد، که مرحوم شیخ علی احمدی میانجی و مرحوم شیخ موسی زنجانی آنها را گردآوری و تدوین کرده اند، و بارها به چاپ رسیده است.

در مکاتیب الرسول ۱۶ مکتوب، و در مدینه البلاغه حدود ۱۲ یا ۱۳ مکتوب به موضوع بحث ما می پردازند. این نامه ها از منابع اهل سنت نقل، و مدارک آنها از منابع شیعی هم استخراج شده است.^۱

مکتوب نخست:

ابن هشام، طبری و ابن کثیر عهدهی را از آن حضرت نقل کرده اند که رسول خدا ﷺ هنگامی که عمرو بن حزم را برای تبلیغ به یمن فرستاد برایش نگاشت، و ما آن را از کتاب فتوح البلدان بلاذری نقل می کنیم.

بسم الله الرحمن الرحيم هذا بيان من الله ورسوله. «يا أيها الذين آمنوا أوفوا بالعقود» عهد من محمد النبي رسول الله لعمر بن حزم حين بعثه إلى اليمن؛ أمره بتقوى الله في أمره كله وأن يأخذ من الغنائم خمس الله وما كتب على المؤمنين من الصدقة من العقار...»:

به نام خداوند بخشنده مهربان این بیانی از جانب خدا و رسول او است. «ای کسانی که ایمان آورده اید به عهد خود وفا کنید» این عهدنامه ای است از سوی محمد پیامبر و رسول خدا به عمرو بن حزم هنگام اعزام او به یمن. پیامبر او را به

۱. علی احمدی میانجی؛ مکاتیب الرسول؛ از ۲۰۶ تا ص ۳۹۷، نامه های شماره ۳۱-۳۲-۳۸-۵۴-۶۹-۶۲-۶۳-۷۰-۷۱-۷۲-۷۴-۹۸-۱۰۴-۱۰۵-۱۱۳، که مدارک آنها را از بحار و مناقب شهر آشوب هم آورده است؛ و هم چنین در مدینه البلاغه مرحوم زنجانی در ج ۲، ص ۲۶۸ تا ص ۳۴۴. ابن سعد نیز در جلد اول از کتاب طبقات خویش در ص ۲۶۹ تا ص ۳۰۰ این نامه ها را به صورت پراکنده آورده است.

تقوای خدا در همه تکالیف او امر می‌کند، و اینکه از غنائم خمس خدا را بدهد؛ همان‌طور که بر مؤمنین صدقه از زمین‌هایشان را فرمان داده است.^۱

در این فرمان مراد از خمس غنایم، خمس مطلق منافع است، چرا که مسلمانان یمن حتی با اذن پیامبر نیز امکان جنگ نداشتند تا گفته شود که مقصود پرداخت خمس غنائم جنگی است.

مکتوب دوم:

نامه‌ای است که حضرت برای سعد هذیم از قضاة و جذام، به صورت مشترک نوشته، و در آن احکام صدقه را آموزش داده و به ایشان فرمان داده بود که صدقه و خمس را به فرستادگانش (أبی و عنبسة) یا کسی که آنها می‌فرستند، پرداخت کنند.

ما کتب لسعد هذیم من قضاة و الی جذام، کتاباً واحداً یعلمهم فرائض الصدقة وأمرهم أن یدفعوا الصدقة والخمس إلی رسولیه أبی و عنبسة أو من أرسلاه:

این فرمان واحدی است برای سعد هذیم از عشیره قضاة و برای عشیره جذام، که در آن فرائض صدقه را تعلیم می‌دهد، و امر به دادن صدقه و خمس به نمایندگان پیامبر یعنی أبی و عنبسة و یا نمایندگان آنها می‌کند.^۲

در این مکتوب کلمه مغنم یا غنائم نیامده تا تصور شود تنها مربوط به غنائم جنگی است، بلکه در آن تنها امر به پرداخت زکات و خمس شده است. این توضیح برای برداشت کامل از بعضی مکتوبات آتی هم باید مورد توجه باشد.

در بعض مکاتیب هم آمده است که افراد دارا و ثروتمند از اضافه مالشان به فقراء بدهند، که این هم جز بر خمس نمی‌تواند حمل شود، چرا که پرداخت واجب مالی در اسلام یا خمس است و یا زکات، و غیر این دو چیز واجب دیگری نداریم، تا حمل

۱. احمد بن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ج ۱، ص ۸۴، باب الیمن؛ سیره ابن هشام؛ ج ۴، ص ۲۶۵ و ۲۶۶؛ محمد بن جریر طبری؛ جامع البیان فی تاویل القرآن؛ ج ۱، ص ۱۷۲۷ و ۱۷۲۹؛ اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی؛ البدایة و النهایة؛ ج ۵، ص ۷۶؛ وقاضی ابویوسف؛ الخراج؛ ص ۸۵ و...

۲. محمد بن سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۱، ص ۲۷۰.

بر آن شود. از طرفی موارد زکات محدود و مشخص است، پس این مورد لزوماً خمس خواهد بود.

مکتوب سوم:

مکتوبی است که حضرت برای مالک بن أحمَر جُذامی و مسلمانانی که از او پیروی می‌کردند نگاشته است و در آن می‌فرماید:

«أماناً لهم ما أقاموا الصلاة واتبعوا المسلمين وجانبوا المشركين وأدوا الخمس من المغنم وسهم الغارمين و...»: این امانی برای آنها است مادامی که نماز پیا دارند و تبعیت از مسلمانان کنند و از مشرکین دوری گزینند و خمس از مغنم و سهم غارمین (یعنی زکات) را بپردازند و...^۱

مکتوب چهارم:

این مکتوب را حضرت برای فجیع بن عبدالله و تابعان او نگاشته‌اند:

«من محمد النبي للفتح ومن تبعه وأسلم وأقام الصلاة وآتى الزكاة وأطاع الله ورسوله وأعطى من المغنم خمس الله ونصر النبي...»: این مکتوب از سوی محمد پیامبر به فجیع و تابعان او است که مسلمان شده و نماز پیا می‌دارند و زکات می‌پردازند و اطاعت خدا و رسول او می‌کنند و از مغنم خود خمس می‌دهند و یاری پیامبر می‌کنند...^۲

مکتوب پنجم:

حضرت برای أسبذیین چنین نگاشته‌اند:

«من محمد النبي رسول الله لعباد الله الأسبذیین... وآتوا الزكاة وأطاعوا الله ورسوله وأعطوا حقَّ النبي...»: [فرمانی] از محمد پیامبر و رسول خدا به بندگان خدا «اسبذی»ها [اهالی قریه هجر]... و زکات بدهید، و اطاعت خدا و رسول او کنید،

۱. علی بن محمد بن اثیر؛ اسد الغابه فی معرفه الصحابه؛ ج ۴، ص ۲۷۱.

۲. محمد بن سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۱، ص ۳۰۴ و ۳۰۵.

و حق [مالی] نبی را ادا کنید ...

گفته شده که اُسبذی نسبت ایشان است به قریه‌ای در نزدیکی مدینه به نام هَجْر؛ یعنی این مکتوب به قومی نوشته شده که از آن قریه بوده‌اند.

در این مکتوب زکات را جدای از حق رسول اکرم ﷺ ذکر کرده است که معلوم می‌شود مقصود همان خمس می‌باشد. در اینجا هم سخن از مغنم و غنیمت نیست تا کسی از آن اختصاص خمس به غنائم استفاده کند.

مکتوب ششم:

نامه ای است که حضرت در آن چنین نگاشته‌اند:

«لَمَنْ أَسْلَمَ مِنْ حَدَسٍ وَلَخْمٍ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَأَعْطَى الزَّكَاةَ وَأَعْطَى حِطَّ اللَّهِ وَحِطَّ

الرَّسُولِ ...»: این مکتوبی است برای مسلمانان دو قبیله حدس و لخم و کسانی

که اقامه نماز کنند و حقوق خدا و رسول را می‌پردازند و ...^۱

مخاطب این مکتوب با عنوان «لِمَنْ» مشخص شده، یعنی «برای هر فردی»، حتی

اگر گروه و قومی نباشد، پس دیگر معنا ندارد بگوییم فقط بهره و حِطَّ رسول خدا ﷺ

از غنائم جنگی مد نظر بوده است، چون مخاطب قوم و قبیله نیست که جنگ کند.

جنگ کار قوم است و نه فرد.

مکتوب هفتم:

رسول اکرم ﷺ برای جنادة الأزدی و قوم و پیروانش نگاشته‌اند:

«... ما أقام الصلاة وآتوا الزكاة وأطاعوا الله ورسوله وأعطوا من المغنم خمس الله

وسهم النبي ...»: ... مادامی که اقامه نماز می‌کنند و زکات می‌دهند و اطاعت

از خدا و رسولش می‌کنند و از عائداتشان خمس خدا و سهم رسول خدا ﷺ را ادا

کنند و از مشرکین تبری نمایند خدا و پیامبر ضامن آنها خواهد بود و ...^۲

۱. محمد بن سعد؛ الطبقات الكبرى؛ ج ۱، ص ۲۶۶.

۲. همان، ص ۲۷۰، باب ذکر بعثة رسول الله ﷺ بکتابه؛ و همچنین ج ۱، ص ۳۰۰ در شرح حال جنادة.

مکتوب هشتم:

آن حضرت ﷺ برای بنی معاویه بن جرّول الطائی نوشتند:

«... لمن أسلم منهم وأقام الصلاة وآتى الزكاة وأطاع الله وأعطى من المغنم خمس الله وسهم النبي وفارق المشركين وأشهد على إسلامه أنه آمن بأمان الله ورسوله وأن لهم ما أسلموا عليه»: [مکتوبی] برای هرکس از بنی معاویه بن جرول طائی که اسلام آورد و اقامه نماز کرد و زکات پرداخت و اطاعت خدا نمود و از مغنم خمس خدا و سهم پیامبر را پرداخت و از مشرکین دوری گزید و بر اسلام خود شاهد گرفت که او در امان خدا و رسول او قرار دارد و از حقوق مسلمانی برخوردار است.^۱ همچنین حضرت نامه‌ای به بنی جویین طائی با اختلافی اندک نگاشتند:

«لمن آمن منهم بالله وأقام الصلاة وآتى الزكاة وفارق المشركين وأطاع الله ورسوله وأعطى من المغنم خمس الله وسهم النبي و...».^۲

مکتوب نهم:

در نامه‌ای که حضرت ﷺ برای جُهیته بن زید نوشتند، چنین آمده است:

«إنّ لكم بطون الأرض وسُهلها وتلاع الأودية وظهورها على أن ترعوا نباتها وتشربوا ماءها على أن تؤدّوا الخمس و...»: [حال که مسلمان شدید] سخت و هموار زمین و دره و بلندی‌های آن برای شما است و می‌توانید از نباتش برای چرا، و از آبش برای شرب استفاده کنید، به این شرط که خمس پردازید و...^۳

مکتوب دهم:

این نامه را حضرت برای ملوک حمیر نوشته‌اند که در آن آمده است:

«أما بعد فإن الله هداكم بهدأيته أن أصلحتم وأطعتم الله ورسوله وأقمتم الصلاة

۱. همان، ج ۱، ص ۲۶۹.

۲. همان.

۳. محمد حمیدالله حیدرآبادی؛ مجموعه الوثائق السياسية؛ ص ۱۴۲، شماره ۱۵۷ به نقل از جمع الجوامع؛ سیوطی.

وَأَتَيْتُمُ الزَّكَاةَ مِنَ الْمَغْنَمِ خَمْسَ اللَّهِ وَسَهْمَ النَّبِيِّ وَصَفِيهِ وَمَا كَتَبَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الصَّدَقَةِ...: اما بعد، براستی که خداوند شما را به هدایت خود مفتخر ساخت که به راه صلاح وارد شدید و اطاعت خدا و رسول او کردید و نماز گزاردید و زکات از مغنم، یعنی خمس خدا و سهم رسول و آنچه خاص او را بود، و همچنین آنچه از صدقات بر شما واجب بود، را پرداخت کردید...^۱

با توجه به آنچه در فصل آتی به تفصیل می آید که واژه «زکات» در ادبیات قرآن و روایات به معنی زکات اصطلاحی در امروز نبوده، بلکه به معنای مطلق حقوق مالی بوده و شامل خمس هم می شده، معنای روایت روشن می شود. در این روایت، ذکر خاص (سهم النبئی) بعد از عام (الزکاة من المغنم) صورت گرفته است.
مکتوب یازدهم:

حضرت برای بنی ثعلبَةَ بن عامر می نویسند:

«مَنْ أَسْلَمَ مِنْهُمْ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَأَتَى الزَّكَاةَ وَخَمْسَ الْمَغْنَمِ وَسَهْمَ النَّبِيِّ وَالصَّفَايَا فَهُوَ آمِنٌ بِأَمَانِ اللَّهِ»: هر کس از آنها [بنی ثعلبة بن عامر] اسلام بیاورد و اقامه نماز کند و زکات بپردازد و خمس منافع و سهم پیامبر ﷺ و صفایای غنائم را بدهد، به امان الهی محفوظ است...^۲

مکتوب دوازدهم:

برای بنی زُهَيرِ الْعُكَلِيِّينَ نوشته اند:

«إِنَّكُمْ إِنْ شَهِدْتُمْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَأَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَأَتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَأَدَيْتُمُ الْخَمْسَ مِنَ الْمَغْنَمِ وَسَهْمَ النَّبِيِّ...»: به تحقیق شما [یعنی بنی زهیر العکلیین] اگر شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد بدهید و اقامه نماز

۱. احمد بن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ج ۱، ص ۸۵؛ عبد الملک بن هشام؛ السیرة النبویة؛ ج ۴، ص ۲۵۸ و ۲۵۹؛ محمد بن عبد الله حاکم نیشابوری؛ المستدرک؛ ج ۱، ص ۳۹۵.

۲. احمد بن علی بن حجر العسقلانی؛ الإصابة فی تمییز الصحابة؛ ج ۲، ص ۱۸۹ در شرح حال صیفی بن عامر.

کنید و زکات پردازید و ادای خمس عائدات و سهم رسول و... کنید...^۱

مکتوب سیزدهم:

برای برخی از طوائف جُهینة نوشتند:

«من أسلم منهم وأقام الصلاة وآتى الزكاة وأطاع الله ورسول الله وأعطى من الغنائم الخمس وسهم النبي الصفي...»: هر کسی از آنها [طوائف جهینه] اسلام بیاورد و اقامه نماز کند و زکات پردازد و اطاعت خدا و رسول خدا کند و از عائداتش خمس و سهم خالص پیامبر را پردازد...^۲

مکتوب چهاردهم:

رسول الله ﷺ برای نَهْشَل بن مالک الوائلی نوشتند:

«باسمك اللهم هذا كتاب من محمد رسول الله لتهشل بن مالك ومن معه من بنى وائل لمن أسلم وأقام الصلوة وآتى الزكاة وأطاع الله ورسوله وأعطى من المغنم خمس الله...»: به نام توای خداوندگار، این مکتوبی است برای نَشهل بن مالک و کسانی که تحت فرمان او هستند از بنی وائل، کسانی که اسلام آوردند و اقامه نماز کردند و ادای زکات نمودند و اطاعت خدا و رسول او کردند و از مغنم خمس خدا را پرداختند و...^۳

مکتوب پانزدهم:

رسول الله ﷺ برای عمرو بن معبد الجهنی و بنی الحُرقة از جهینه و بنی الجرمرز

نگاشت:

۱. سلیمان بن أشعث أبی داود؛ سنن أبی داود؛ ج ۲، ص ۵۵، باب ۲۰ از کتاب خراج؛ و سنن النسائی؛ ج ۲، ص ۱۷۹؛ محمد بن سعد؛ الطبقات الكبرى؛ ج ۱، ص ۱۷۹؛ أحمد بن حنبل؛ مسند؛ ج ۵، ص ۷۷ و ۷۸ و ۳۶۳؛ و علی بن محمد بن اثیر؛ اسد الغابه فی معرفة الصحابة؛ ج ۵، ص ۴ و ۳۸۹.

۲. محمد بن سعد؛ الطبقات الكبرى؛ ج ۱، ص ۲۷۱.

۳. همان، ص ۲۴۸.

«من أسلم منهم وأقام الصلاة... وأعطى من الغنائم الخمس...»^۱.

در پایان کلام، تذکر مجدداً این مطلب خوب است که در این مکتوبات نمی‌تواند مراد از غنائم متعلق خمس، غنائم جنگی باشد، بلکه ظاهر آن سود و منافی است که افراد در تلاش برای کسب معاش بدست می‌آورند. دلیل این مدعا آن است که مخاطبان این نامه‌ها و فرمان‌ها به طور مستقل و به خودی خود مجاز به جنگ با کفار نبوده‌اند، و در عمل نیز گزارش تاریخی معتبری وجود ندارد که چنین اتفاقی افتاده باشد، و مسلمانان خودشان جنگیده و غنیمت گرفته باشند تا رسول اکرم ﷺ ایشان را مکلف به پرداخت خمس آن نماید؛ به ویژه که مخاطبین این نامه‌ها نوعاً یا بعضاً گروه‌های کوچکی بودند که امکان جنگ و جهاد را به طور مستقل نداشتند.

۱. همان، ص ۲۷۱.

معنای خمس از دیدگاه اهل سنت

از آنچه گذشت، کاملاً آشکار شد که اصل حکم شرعی با عنوان خمس و اینکه به عناوین دیگری غیر از غنائم جنگی خمس تعلق پیدا می‌کند، در منابع اهل سنت نیز وجود دارد، و انکار آن به دور از انصاف علمی است.

آنچه در این قسمت بدان می‌پردازیم آن است که گرچه در علمای اهل سنت افرادی مثل ابویوسف^۱ و شافعی هستند که قائل به وجوب خمس در غیر غنائم جنگی می‌باشند، ولی در عین حال روی هم رفته طبق فتوای ایشان خمس، به معنای پرداخت یک پنجم، در غیر غنائم جنگی نیست.

بلکه اهل سنت احیاناً در مفهوم خمس با شیعیان اختلاف نظر دارند، و گاه آن را در معنای زکات استعمال می‌کنند.

در کتاب خلاف به موضوع تفاوت مفهوم خمس در میان اهل سنت و شیعیان اشاره شده است.^۲ این ادعا شواهدی در منابع اهل سنت دارد.

از آن جمله ماجرای است که در صحیح بخاری در ذیل روایت «فی الرکاز خمس» نقل شده، و در آن می‌گوید: «فأخذ عمر بن عبدالعزیز من المعادن من کلّ مأتین خمسة».^۳ می‌بینیم که طبق این نقل از هر ۲۰۰ درهم از معادن، پنج درهم گرفته است، که این نشان می‌دهد مقصود از ادای خمس، پرداخت زکات آن بوده، و نه خمس، یعنی یک پنجم محصول معدن.

شاهد دیگری که برای این ادعا وجود دارد این است که روایات خمس در کتاب‌های اهل سنت در باب‌های مختلف آمده است، و بابتی به نام «خمس» به طور مستقل وجود ندارد.

۱. قاضی ابویوسف؛ الخراج؛ ص ۲۵ و ص ۸۳.

۲. محمد بن حسن طوسی؛ الخلاف؛ مسأله ۴۱.

۳. محمد بن اسماعیل بخاری؛ الجامع الصحیح؛ ج ۲، ص ۱۰۹.

در مسند مسلم این روایات در باب «الجرح والعجماء و...»، و در صحیح بخاری، مثل روایت «الخمس من الإیمان» در جلد اول در «باب الإیمان» نقل شده است. همچنین در «باب اللقطة» و «باب الزكاة» می‌توان روایات مربوط به خمس را یافت. از اینجا معلوم می‌شود که ایشان معنای خمس را هم تغییر داده‌اند، و هر جا پرداخت خمس را نقل می‌کنند، از آن پرداخت زکات را برداشت می‌نمایند.

خلاصه فصل

دستگاه خلافت پس از رسول خدا ﷺ تلاش کرد مدارک موجود از تراث نبوی را در مواردی که با اعتقادات و خواسته‌هایشان در تعارض است کتمان و انکار کند، و در همین راستا منع از کتابت و حتی نقل سنت نبوی را در دستور کار قرار داد، و تا اواخر قرن اول هجری این روند ادامه یافت، و این در سلامت تراث موجود حدیثی اهل سنت اثر خود را گذاشته است. با این وجود، در خصوص خمس، علاوه بر منابع شیعی، از خود منابع اهل سنت مدارک کافی مبنی بر تعلق خمس به همه منافع و درآمدها بدست آمده است. مکاتیب متعدد رسول خدا ﷺ شاهد بر این است که حضرتش در زمان حیات خود از گنج و معدن خمس می‌گرفته است. این برای ابطال ادعای انحصار خمس به غنائم جنگی و تفسیر محدود لفظ ما غنمتم در آیه خمس کفایت می‌کند.

این فصل بدین امر پرداخت که این مدارک تاریخی حدیثی را برای اثبات مطلب نشان دهد.

فصل سوم: خمس در مکتب وحی و منابع شیعی

عبادات مالی در قرآن

معنای لغوی زکات

اصطلاح زکات در قرآن

چگونگی تغییر در معنای زکات

صدقه و تفاوت آن با زکات

تفاوت زکات و صدقه در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

خمس و آیه چهل و یکم سوره انفال

معنای غنیمت

اشکال به دلالت آیه و پاسخ آن

فرق خمس و زکات چیست؟



عبادات مالی در قرآن

زندگی فردی و اجتماعی انسان ابعاد مختلفی دارد که در دین اسلام برای هر کدام از این ابعاد عبادت‌های مختلفی تشریح شده است. از آن جمله بُعد اقتصادی زندگی انسان است که اسلام قوانین دقیقی برای آن تعیین کرده است. در قرآن کریم عبادت‌های مالی مختلفی بیان شده است که همگی در ذیل عنوان انفاق فی سبیل الله قرار می‌گیرند، و عبارتند از زکات، خمس، صدقه و...

در گذر زمان، بر اثر عوامل مختلف، مفاهیم برخی از این عناوین در جامعه اسلامی و اذهان مسلمانان دچار دگرگونی شده، حتی بعضی با بعضی خلط گردیده است. آگاهی از معنای اصلی این عناوین در قرآن می‌تواند در رفع این اشتباهات ما را یاری کند.

در این فصل به بررسی مفاهیم این واژه‌ها، به خصوص در قرآن، می‌پردازیم و تفاوت آنها را بیان می‌کنیم.

معنای لغوی زکات

واژه زکات در قرآن سی و یک بار آمده است، که در موارد بسیاری با واژه صلاة مقارن و همراه می‌باشد.

در لغت نامه‌ها چهار معنا برای زکات ذکر کرده‌اند:

الطهارة،

النماء،

البركة،

المدح.^۱

در قرآن و روایات، برخی مشتقات زکات در بعضی از معانی لغوی آن به کار رفته است. مثلاً قرآن از قول اصحاب کهف نقل کرده که «فلینظرأیها أزکی طعاماً»^۲ که در آن أزکی به معنی أظهربکار رفته است؛ یعنی أظهر طعاماً (= خوراکی پاکیزه‌تر). از امام باقر علیه السلام هم روایتی نقل شده که فرمودند: «زکاة الأرض یبسُّها»^۳ یعنی پاک شدن زمین با خشک شدن آن است.

در آیه «ألم ترالی الذین یرکون أنفُسَهُم»^۴ یعنی آیا به کسانی که خود را به پاکی می‌ستایند، ننگریستی؟

زکاة به معنای «مدح» به کار رفته است، که به کسانی که خود را مدح می‌کنند، اشاره دارد.

همین‌طور در روایاتی زکات به معنای رشد و نمو استعمال شده است. مثلاً از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «العلم یرکوعلی الإنفاق»^۵ یعنی علم با انفاق رشد و نمو می‌یابد، و یا «زکاة الزرع» به معنی «نمو کشت و زارعت» بکار می‌رود.

۱. محمد بن منظور؛ لسان العرب؛ ج ۶، ص ۶۵.

۲. کهف: ۱۹.

۳. همان.

۴. نساء: ۴۹.

۵. همان، ج ۶، ص ۶۴.

اصطلاح زکات در قرآن

ظاهراً معنای خاص زکات در قرآن، هر مالی است که انسان از اموال خود به عنوان حق خدای متعال به مستحقان پرداخت می‌کند. در این معنا، واژه «زکات» تمام حقوق مالی را شامل می‌شود، چه خمس، چه زکات فطره، چه زکات طلا و نقره و چهارپایان و

راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید:

الزكاة ما يخرج الإنسان من حق الله تعالى إلى الفقراء، وتسميته بذلك لما يكون فيها من رجاء البركة أو لتزكية النفس، أي تنميتها بالخيرات والبركات، أو لهما جميعاً...^۱

خلاصه سخن ایشان این است که زکات مال هزینه‌ای است که انسان برای تقرب به خدای متعال به امید برکت یا پاک کردن مال خود یا رشد و نمو یافتن آن با خیرات و برکات یا همه این موارد از اموال خود پرداخت می‌کند.

در این تعریف اشاره‌ای هم به وجه تسمیه زکات اصطلاحی، و مناسبت آن با معنای لغوی آن شده است.

لسان العرب نیز زکات اصطلاحی را چنین تعریف می‌کند:

الزكاة ما أخرجته من مالك لتطهره به: زکات مقداری است که از مالت اخراج می‌کنی تا با آن تطهیرش کنی.^۲

بنابراین مراد از زکات در آیات زیادی به معنای اعم آن است، و برای انواع صدقات واجب همچون زکات فطره، زکات اموال چهارگانه و خمس به کار می‌رود.

شواهد و مؤیدات مختلفی برای مدعا وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

نخست آنکه گفته شد که معنای لغوی «زکات»، نمو و برکت است و این در مالیات

۱. حسین بن محمد راغب اصفهانی؛ المفردات فی غریب القرآن؛ ص ۲۱۲ ذیل ماده زکا.

۲. محمد بن منظور؛ لسان العرب؛ ج ۶، ص ۶۵.

به معنای مطلق اعطای مال مناسب است، و اختصاص به نوعی از آن ندارد. دوم آنکه از آیات قرآن کریم چنین برمی آید که این واژه پیش از اسلام نیز کاربرد داشته است، چنانکه از زبان حضرت عیسی علیه السلام نقل می فرماید که «أوصانی بالصلوة والزكاة»^۱. بعید است که مراد از زکات مورد نظر در دین عیسی، زکات به معنای خاص آن باشد.

سوم آنکه این مسلم است که حکم زکات به معنای خاص آن که در مقابل خمس است در مکه تشریح نشده بود. با توجه به اینکه واژه «زکات» در سوره های مکی مثل سوره بینه^۲ مورد استفاده قرار گرفته است، نمی توان پذیرفت که این واژه در آیات مکی و مدنی به دو معنای متفاوت بکاررفته باشد. پس باید گفت در همه جای قرآن مراد از زکات عام است و شامل خمس هم می شود، و اختصاصی به زکاتی که در دین اسلام تشریح شده، ندارد.

چهارم آنکه در چندین آیه از قرآن کریم عبادت بدنی و مالی در کنار هم به کاررفته و فرموده: «أقیموا الصلوة وآتوا الزكاة»^۳ که در آن وجهی برای اختصاص به معنای خاص زکات نیست، بلکه مقصود از آن همه عبادت های مالی است.

چگونگی تغییر در معنای زکات

به نظر می رسد تغییر در معنای زکات و در واقع، تحریف معنای آن از زمانی پدید آمد که حاکمان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تدریج خمس را از احکام اسلامی حذف کردند. با حذف مفهومی به نام خمس از زیر مجموعه های زکات، وقتی آیات مربوط به زکات قرائت می شد، واژه «زکات» در اذهان تنها منطبق بر صدقات واجب گشت، و معنای اصلی آن به مرور زمان به فراموشی سپرده شد.

۱. مریم: ۳۱.

۲. بینه: ۵.

۳. بقره: ۴۳، ۸۳، ۱۱۰، نساء: ۷۷؛ نور: ۵۶؛ مزمل: ۲۰.

واژه صدقه و تفاوت آن با زکات

راغب در بیان معنای صدقه می‌گوید:

الصدقة ما يخرجهُ الإنسانُ مِن مالِهِ على وَجهِ القُربةِ، كالزكاة: صدقه مقداری

است که شخص از مال خود به قصد قربت خارج می‌کند، مثل زکات.^۱

از این بخش تعریف چنین استفاده می‌شود که معنای اصطلاحی صدقه صرف پرداخت مال نیست، بلکه در آن همچون زکات قصد قربت نیز لازم است. او در ادامه می‌نویسد: «لکن الصدقة فی الأصل تُقال للمتطوع به، والزكاة للواجب» یعنی ولی صدقه در لغت به پرداختهای مستحبی، و زکات به پرداختهای واجب گفته می‌شود. علامه طبرسی نیز در بیان معنای «صدقه» در قرآن کریم به تفاوت میان زکات و صدقه اشاره کرده، و می‌فرماید:

إن الزكاة لا تكون إلا فرضاً، والصدقة قد تكون فرضاً وقد تكون نفلاً: به تحقیق

زکات [تنها یک قسم دارد، و آن] واجب است، و صدقه دو قسم دارد، گاهی واجب

است و گاهی مستحب.^۲

بنابراین، در معنای زکات، وجوب لحاظ شده است، و از آن «حق الله» قصد می‌شود، یعنی اعطای مال قریباً الی الله؛ ولی اینکه آیا در معنای صدقه، استحباب لحاظ شده، و یا صدقه اعم از واجب و مستحب مالی است، جای بحث و گفتگو دارد. در عین حال واژه صدقه در قرآن در مواردی در صدقه واجب (زکات اصطلاحی) استعمال شده است.

«خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم»: ای پیامبر از اموال مسلمانان صدقه

دریافت کن.^۳

۱. حسین بن محمد راغب اصفهانی؛ المفردات فی غریب القرآن؛ ص ۲۷۹ ذیل ماه (صدق).

۲. فضل بن حسن طبرسی؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱، ص ۳۸۴، ذیل آیه ۲۷۱ سوره بقره.

۳. توبه: ۱۰۳.

اکثر مفسرین برآنند که مراد از صدقه در آیه فوق زکات واجب به معنی اصطلاحی است.

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ»: صدقات تنها به تهیدستان و بینویان و متصدیان [گردآوری و پخش] آن است، و کسانی که برای جلب محبتشان [به دین، لازم] باشد، و در [راه آزادی] بردگان، و [ادای دین] وامداران، و در راه خدا، و به انسان‌های در راه مانده اختصاص دارد.^۱

مخفی نیست که این گروه‌ها همان مستحقان زکات واجب اصطلاحی هستند، در حالی که در قرآن کریم از مستحقان زکات سخنی نرفته است.

از همین رو در باب نهم از ابواب زکات کتاب شریف وسائل الشیعه در ذکر روایاتی که زکات را برای بنی هاشم حرام اعلام کرده‌اند، می‌بینیم چندین روایت نقل شده است که در غیر از یک روایت، از آن با لفظ صدقه یاد کرده‌اند.^۲

در این میان، تنها یک روایت از ابی خدیجه وجود دارد که در آن واژه «زکات» به کار رفته، که ظاهرش معمول به نیست، و در آن آمده است:

أَعْطُوا الزَّكَاةَ مِنْ أَرَادِهَا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَإِنَّهَا تَحِلُّ لَهُمْ، وَإِنَّمَا تَحْرِمُ عَلَى النَّبِيِّ وَعَلَى الْإِمَامِ الَّذِي مِنْ بَعْدِهِ وَالْأَثَمَةَ: از بنی هاشم هر که زکات خواست به او بدهید؛ زیرا زکات برای ایشان حلال است؛ و آن فقط بر پیامبر ﷺ و امام علیؑ بعد از او، [و به طوری کلی بر] امامان حرام است.^۳

مضمون این خبر چنین است که زکات برای بنی هاشم حلال است، جز رسول اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام؛ که بعضی آن را حمل بر تقیه، و بعضی هم توجیه کرده‌اند.

۱. توبه: ۶۰.

۲. محمد بن حسن حرعاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج ۶، ص ۱۸۷-۱۸۵، باب ۲۹ باب تحریم الواجبة علی بنی هاشم... ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷.

۳. همان، ح ۵.

تفاوت زکات و صدقه در سخن پیامبر ﷺ

رسول خدا ﷺ در نامه خویش که به پادشاه حمیر نگاشته، اول فرمان به پرداخت زکات داده، و خمس را از شقوق و زیرمجموعه‌های آن برشمرده است، که خود شاهد عموم معنای واژه «زکات» می‌باشد. حضرت در ضمن این نامه می‌فرماید:

«... وَأَتَيْتُمُ الزَّكَاةَ مِنَ الْمَغْنَمِ خَمْسَ اللَّهِ وَسَهْمَ النَّبِيِّ وَصَفِيهِ وَمَا كَتَبَ اللَّهُ

عَلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الصَّدَقَةِ...»: [در ضمن وظائف شما این است که] زکات

دستاوردهای خود را، از قبیل خمس خدا و سهم پیامبر و خالصه او و آنچه را که

خداوند از انواع صدقه بر مؤمنان واجب کرده است، بپردازید.^۱

معنای مغنم در این نامه همان سود تجارت‌ها می‌باشد، زیرا اعراب بعد از اسلام

آوردن به طور مستقل و بدون اجازه رسول خدا ﷺ جنگی نداشته‌اند تا از آن غنیمت

داشته باشند، و چون خمس غنیمت جنگ‌هایی که با اجازه حضرت بود، مستقیم

و بدون واسطه به رسول خدا ﷺ می‌رسیده، و خود ایشان مباشر اخذ خمس آن و

تقسیم بین رزمندگان می‌شدند، پس نیازی نبود در این نامه از احکام خمس غنائم

جنگی سخنی بگویند. بنابراین مغنم مورد اشاره در این عبارت، هر منفعت و سودی

را در بر می‌گیرد، که همان سود تجارت و مثل آن می‌شود.

اما از اینکه حضرت در ادامه می‌فرماید: «وَمَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الصَّدَقَةِ»

معلوم می‌شود که زکات در معنای اعم آن استعمال شده، یعنی انفاق‌های واجب، که

دو چیز است:

یکی خمس و دیگری صدقات واجب که امروزه با نام زکات معروف شده‌اند، و در

قرآن کریم واژه صدقه برای آن به کار رفته است.

جای تعجب است که چطور مفهوم به کار رفته برای واژه «صدقه» در قرآن و روایات

تحریف شده و تغییر یافته، و از آن تعبیر به «زکات» شده است؛ که این جای تأمل دارد.

۱. احمد بن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ج ۱، ص ۸۵؛ و سیره ابن هشام؛ ج ۴، ص ۲۵۹ - ۲۵۸.

خمس و آیه چهل و یکم سوره انفال

با آنچه گذشت معلوم شد که هر جا در قرآن کریم واژه «زکات» به کار رفته، و فرمان به پرداخت آن داده شده است، در واقع فرمان به پرداخت خمس و صدقه واجب است؛ در عین حال، به طور ویژه یک آیه^۱ به تشریح خصوص صدقه واجب یعنی زکات به معنای مشهور و تعیین مستحقان آن، و یک آیه به تشریح خمس و تعیین مستحقان آن اختصاص یافته است. خدای متعال در تشریح خمس می فرماید:

«واعلموا أنما غنمتم من شيء فإن لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل إن کنتم آمنتم بالله وما أنزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان والله علی کل شیء قذیر»:

بدانید که هر چیزی را به دست آوردید یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان او و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است، اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی [حق از باطل]، روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند نازل کردیم ایمان آورده اید، و خدا بر هر چیزی تواناست.^۲

در این آیه با صراحت و روشنی حکم خمس و موارد مصرف آن تشریح شده است. روایات مختلف و فراوانی در تفسیر این آیه و بیان چگونگی احکام خمس در منابع شیعی و اهل سنت وجود دارد، که پیش از این برخی از آنها را از منابع اهل سنت نقل کردیم.

مسئله مورد اختلاف تفسیری است که از آیه خمس شده است. برخی با توجه به عملکرد دستگاه حاکم پس از رسول خدا ﷺ معتقد شده اند که غنیمت، محدود به غنائم جنگی می باشد و سیاق آیات پیش و پس این آیه را به عنوان تأییدی بر این مدعا آورده اند. اهل سنت بیشتر بر این رأی رفته اند.

۱. توبه: ۶۰.

۲. انفال: ۴۱.

از میان فقهای شیعه، به مقدس اردبیلی نسبت داده شده که معنای عام غنیمت را در آیه انکار کرده است.

اما صحیح این است که موضوع خمس، مغنم است، و مغنم هر سودی است که انسان به دست می آورد، و فرقی نمی کند گنج باشد یا سود تجارت یا مال الاجاره یا درآمد کارگری و...

بله، یکی از مصادیق مغنم، که در این آیه ذکر شده، غنیمت جنگی است، ولی این معنای انحصاری آن نیست. این رأی قاطبه فقهای شیعه است، و جز در موارد نادری قول مخالف دیده نمی شود.

معنای غنیمت

با تحقیق و تتبع در متون ادبی و تاریخی می توان چنین برداشت کرد که برای معنای واژه «غنیمت» سه مرحله و دوره گذشته است:

قبل از اسلام؛

زمان پیامبر ﷺ؛

پس از پیامبر؛

در دوران جاهلیت و قبل از اسلام، عرب از واژه «غنیمت» مطلق سود و منفعت را در می یافت. در دوره زندگانی پیامبر اکرم ﷺ نیز امر بر همین منوال بود، و غنیمت به مطلق سود و منفعت گفته می شد.

پس از آن حضرت به خاطر این که فتوحات جنگی مسلمانان زیاد شد، بیشترین سود و درآمد مسلمانان از جنگ بدست می آمد، و به همین دلیل، به تدریج کار به جایی رسید که واژه غنیمت در اذهان، غنائم جنگی را متبادر ساخت. ظاهراً کثرت استعمال موجب تغییر معنای عرفی واژه شده است، و این باعث اشتباه در فهم معنای آیه شده است.

علت دیگری که برای این تغییر و انتقال در معنای واژه «غنیمت» می‌توان ذکر کرد، حذف خمس از غیر غنیمت پس از رسول خدا ﷺ از سوی خلفا است و این اصطلاح جدیدی را در جامعه ایجاد کرد.

اینها موجب شد که در لغت‌نامه‌ها معانی مختلفی برای واژه غنیمت ذکر شود. مراجعه به کتاب‌های لغت، سیر این تحول و تغییر را برای ما به خوبی روشن می‌نماید. راغب اصفهانی می‌گوید:

الْغُنْمُ إِصَابَتُهُ وَالظَّفْرُ بِهِ ثُمَّ اسْتُعْمِلَ فِي كُلِّ مَظْفُورٍ بِهِ مِنْ جِهَةِ الْعَدَى وَغَيْرِهِمْ. قال: ... فكلوا ممّا غنمتم حلالاً طيباً: غنيمت به چیزی رسیدن و بر آن دست یافتن است؛ و سپس در مورد هر چیزی که از طرف دشمنان و غیر ایشان به آن دست یابند به کار رفته است. خدای متعال می‌فرماید: «فكلوا ممّا غنمتم حلالاً طيباً»، یعنی هر آنچه بدست آوردید بر شما حلال است.^۱

روشن است که تعریف راغب از این واژه و آنچه از آیه دریافت شده است خصوص آنچه از دشمن بدست آورند، نیست.

ابن منظور نیز غنیمت را چنین تعریف می‌کند:

الْقَوْزُ بِالشِّئِءِ مِنْ غَيْرِ مَشَقَّةٍ؛ وَالْإِغْتِنَامُ: إِنْتِهَازُ الْغَنَمِ... غَنِمَ الشَّيْءُ غُنْمًا: فَازَ بِهِ: غَنِمَتِ دَسْتِيَابِي بِهِ شَيْءٌ بَدُونِ مَشَقَّةٍ وَ سَخْتِي اسْتِ، وَ اِغْتِنَامٌ قِيَامٌ بِرَأْيِ غَنِيمَتِ كَرَفْتِنِ اسْتِ... غَنِمَ الشَّيْءُ غُنْمًا: بِهِ أَنْ دَسْتِ يَافِتِ.^۲

علامه طریحی رحمته اللہ علیہ می‌نویسد:

الغنيمة في الأصل هي الفائدة المكتسبة، لكن اصطلاح جماعة على أن ما أخذ من الكفار، إن كان من غير قتال فهو فية وإن كان مع القتال فهو الغنيمة: غنيمت در اصل به سودی گفته می‌شود که به دست آید، ولی گروهی در مورد

۱. حسین بن محمد راغب اصفهانی؛ المفردات فی غریب القرآن؛ ص ۳۷۲ ذیل ماده غنم.

۲. محمد بن منظور؛ لسان العرب؛ ج ۱۰، ص ۱۳۳ ذیل ماده غنم.

آنچه از کفار گرفته شود، این اصطلاح را به کار برده‌اند که اگر بدون جنگ باشد

فیء و اگر با جنگ باشد، غنیمت است.^۱

این سخنان آشکارا تغییر و تحولاتی را که در معنای غنیمت پیدا شده است نشان

می‌دهد.

از تهذیب اللغة أزهري، والقاموس المحيط فیروزآبادی و دیگران نیز در بیان معنای واژه «غنیمت» همانند سخنان فوق نقل شده است.

حاصل اینکه آنچه از بیشتر لغت‌شناسان ظاهر می‌شود این است که غنیمت به معنای دستیابی به هر چیزی است، و از این باب است که گفته می‌شود: «من له الغنم فعلیه الغرم» یعنی هرکس که غنم و منفعت برای اوست، غرم و خسارت نیز بر عهده او خواهد بود، و در روایت آمده است که «غنیمة مجالس الذکر الجنّة» یعنی بهشت فائده و ثمره مجالس ذکر [خدا] است.

بنابراین؛ اصل در استعمال واژه غنیمت غنائم جنگی نیست، بلکه پس از نزول آیه است که چنین ذهنیتی پیدا شده، و این معنا چنان تبلیغ شده که در بعضی کتاب‌های تفسیری همچون المنار تنها معنای غنائم جنگی را در تفسیر آن می‌آورند؛ در حالی که مراجعه به آیات دیگر قرآن کریم برای ما روشن می‌سازد که در کلام وحی واژه «غنیمت» به همان معنای عام، یعنی هرگونه سود و منفعت به کار رفته است. از جمله خدای متعال در سوره نساء می‌فرماید:

«فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ»؛ غنیمت‌های فراوان [تنها در] نزد خداست.^۲

مسلم است که در این آیه، مقصود از «مغانم» غنیمت‌های جنگی نیست، چون معنا ندارد که بگوییم: نزد خدای متعال غنیمت‌های جنگی بسیاری وجود دارد! پس معلوم می‌شود که معنای واژه «مغانم» در این آیه، مطلق سود و منفعت می‌باشد.

۱. فخرالدین الطریحی؛ مجمع‌البحرین؛ ج ۶، ص ۳۹۸ ذیل ماده غنم.

۲. نساء: ۹۴.

بسیاری از مفسران اهل سنت، همچون قرطبی در تفسیر خود نیز این معنا را قبول کرده‌اند.

آیت الله خوئی رحمته الله علیه در بحث خمس خویش به این موضوع اشاره کرده است. ایشان می‌گوید:

ثم اعترف القرطبي في تفسيره، وكذا غيره، بشمول لفظ الآية لعموم الفوائد والأرباح، غير أنه خصّها بغنائم دار الحرب من أجل الإجماع الذي ادعى قيامه على ذلك: قرطبي و دیگران در تفاسیر خویش با آن که اعتراف دارند که غنیمت در لغت شامل غیر غنائم جنگی هم هست، ولی به دلیل وجود اجماع ادعایی گفته است که واژه غنائم در آیه ۴۱ سوره انفال به غنائم جنگی اختصاص دارد.^۱ حاصل کلام آن که آیه چهل و یکم از سوره انفال دلالت دارد که به هر آنچه انسان بدست آورد خمس تعلق پیدا می‌کند، چه از جنگ باشد و چه از غیر آن، مثل تجارت، گنج و معدن و...؛ و این معنا حتی امثال جوایز و ارث را نیز شامل می‌شود، الا اینکه در جای خود ثابت است که مصادیق اخیر به دلیل شرعی خارجی از پرداخت خمس استثناء شده‌اند.

روایات بسیاری نیز این شمول و عموم را در معنای واژه «غنیمت» تأیید می‌کند که به عنوان شاهد و برای اختصار به نقل یک روایت از انبوه روایات می‌پردازیم، و آن را شرح می‌دهیم.

شیخ کلینی رحمته الله علیه این روایت را نقل می‌کند:

محمد بن يحيى عن احمد بن محمد بن محمد بن سنان عن عبد الصمد بن شبير عن حكم - مؤذن ابن عيسى - قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قوله

۱. مرتضی بروجدی؛ مستند العروة الوثقى؛ کتاب الخمس، ص ۱۹۵ حاشیه خمس فاضل المؤمنة.
 ۲. براو به اعتبار غلواشکال می‌کنند ولی چون غلوایشان به حدی نیست که ائمه را معبود بدانند اشکال برای ما ثابت نیست پس او را ضعیف نمی‌دانیم. (استاد).

تعالی: «إِنَّمَا غَنِمْتُمْ...» فقال أبو عبد الله عليه السلام بمرفقيه على ركبته ثم أشار بيده وقال: «والله هي الإفادة يوماً بيوم، إلا أن أبا جعل شيعته في حلّ ليزكوا»: حكيم مؤذن ابن عيسى می گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم از قول خدای تعالی که فرمود: بدانید هر آنچه را غنیمت بردید از هر چیزی پس خمس آن برای خدا واجب است و برای رسول و برای ذی القربی... امام عليه السلام دو دست از زانوی خود برداشت، و با دستش اشاره کرد و فرمود: مقصود از غنیمت، به خدا، فائده روز به روز است، لکن پدرم آن را بر شیعۀ خود حلال کرد تا موالیدشان پاک باشد.^۱

این روایت را شیخ طوسی رحمته الله علیه با اندکی تفاوت در کتاب تهذیب نقل کرده است.^۲ در کتاب وسائل الشیعة متن روایت از تهذیب نقل، و به نقل کافی اشاره شده است. در این روایت حضرت در پاسخ به پرسش از آیه غنیمت، می فرماید که غنیمت آن سودی است که هر روز بدست می آید، جز اینکه پدرم آن را برای شیعیانش حلال کرد تا پاکیزه شوند.

در توضیح حدیث عرض می شود منظور از قال بمرفقيه این است که دستشان را روی زانو گذاشتند یا اینکه دستشان را روی زانوها حرکت دادند. بعضی هم گفته اند در اینجا قال یعنی وضع. به نظر می رسد حضرت از پرسش مطرح شده ناراحت شده باشند، و دستشان را به نشانه ناراحتی حرکت داده و به مرفقشان مالیده اند.

کتب لغت، از جمله مجمع البحرین، در مورد ماده قال دارند که در هر چه مناسب داشته باشد بکار می رود، مثل همین وضع.

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ کافی؛ ج ۱، حدیث ۱۰، کتاب الحجّة؛ وج ۷ فی باب الفیء والأنفال، باب

۴، حدیث ۸..

۲. محمد بن حسن طوسی؛ تهذیب الاحکام فی شرح المقنعة؛ ج ۴، باب ۳۵ روایت ۳۴۴.

اشکال به دلالت آیه و پاسخ آن

اشکال: از آنجا که مسلّم است که آیه در مورد جنگ بدر نازل شده و در شأن نزول خود، تنها شامل غنائم جنگی می‌شود، همین قرینه کافی است تا نشان دهد مراد از غنیمت خصوص مالی است که از دشمن بدست می‌آید و وجهی برای شمول آن به همه غنائم و منافع وجود ندارد.

جواب: در علم اصول ثابت شده که مورد مخصّص نیست، و در روایات هم داریم که قرآن هم چون خورشید جاری است، و احکام آن مخصوص به دوران رسول خدا ﷺ نمی‌شود، بلکه در طول زمان جریان دارد، و مورد نزول آیه، ولو خاص باشد، ولی این مانع شمول معنای آیه نیست.

فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام روایت کرده:

«سألت أبا عبد الله عليه السلام عن هذه الرواية: ما في القرآن إلا ولها ظهر وبطن وما فيه حرف إلا وله حد ولكل مطلع، ما يعني بقوله: لها ظهر وبطن؟ قال عليه السلام: «ظهره تنزيله، وبطنه تأويله، ومنه ما مضى، ومنه ما لم يجئ بعد، يجرى كما تجرى الشمس والقمر لكل ما جاء منه شيء وقع. قال الله تعالى: وما يعلم تأويله إلا الله والراسخون في العلم، نحن نعلم.»

فضیل می‌گوید از امام صادق علیه السلام از این روایت سؤال کردم که همه آنچه در قرآن آمده ظهری و بطنی دارد، و حرفی در آن نیست مگر آنکه حدی دارد، و موردی که بر آن قابل تطبیق و انطباق است. پرسیدم مراد از اینکه فرمود: ظهور و بطن دارد چیست؟ امام علیه السلام فرمود: ظهور قرآن تنزیل آن و بطن قرآن تأویل آن است؛ بعضی از تأویل آن ناظر به گذشته است، و بعضی از تأویل آن در آینده واقع خواهد شد. قرآن در هر زمان بر مصادیقی قابل حمل است، همان طور که خورشید و ماه جریان

دارند [و بر همه چیز می تابند]. خداوند متعال فرموده است: وما يعلم تأويله إلا الله والراسخون فی العلم وما همانی هستیم که تأویل قرآن را می دانیم.^۱ ما بر همین اساس معتقدیم معنای آیه «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ» نیز عام است؛ یعنی هر کس کارابی لهب را بکند، آیه شامل او می شود. گرچه مورد آیه مخصوص به ابولهب است.

مجدداً یادآوری می کنیم که اگر مورد مخصّص باشد، و بر اساس گفته مخالفین، این آیه که در جنگ بدر نازل شده، تنها شامل غنائم جنگی شود، ایشان چطور خمس را شامل غنائم دیگر جنگ ها غیر از جنگ بدر هم می دانند؟! خطاب «واعلموا» در آیه خمس را نمی توان به تعداد معدودی که در هنگام نزول در آن جا حضور داشتند مقید و محدود کرد. خطاب آیه به همه مؤمنین است، بنابراین هرگاه موضوع آن پیدا شود، حکم هم بار می شود. از همین منظر است که باید گفت مراد از غنیمت، اعم از غنیمت جنگی و غیر جنگی است. در همین سوره، پیش از آیه مورد بحث، آیات ذیل وجود دارد:

«وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَصِيرَةٍ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۲۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۷) وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۹)»: و به یاد آورید هنگامی را که شما در زمین گروهی اندک و مستضعف بودید، می ترسیدید مردم شما را برابیند، پس خدا به شما پناه داد و شما را به یاری خود نیرومند گردانید، و از

۱. هاشم بن سلیمان بحرانی؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ مقدمه، ص ۴-۵؛ محمد بن مسعود عیاشی؛ تفسیر عیاشی؛ ج ۱، ص ۱۱؛ محمد باقر مجلسی؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار؛ ج ۸۹، ص ۹۴.

چیزهای پاک به شما روزی داد؛ باشد که سپاسگزاری کنید. (۲۶)
 ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خدا و پیامبر او خیانت مکنید و [نیز] در امانت‌های
 خود خیانت نرزید، و خود می‌دانید [که نباید خیانت کرد]. (۲۷)
 و بدانید که اموال و فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند، و خداست که نزد او
 پاداشی بزرگ است. (۲۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از خدا پروا دارید برای شما نیروی تشخیص حق
 از باطل قرار می‌دهد و گناهانتان را از شما می‌زداید و شما را می‌آموزد و خدا دارای
 بخشش بزرگ است. (۲۹)^۱

معلوم است که مخاطب این آیات همه مؤمنین می‌باشند، نه گروه خاصی که
 در هنگام نزول آیات در آنجا حضور داشتند. مخاطب آیه مورد بحث ما هم، به قرینه
 سیاق، همین طور است. این آیه هم در عام بودن مخاطبان همانند آنها است، و
 دلیلی برای تخصیص و انحصار نداریم. بله، اگر دلیل برای محدود بودن مخاطبین
 داشتیم آن را می‌پذیرفتیم.

فرق خمس و زکات چیست؟

پرسش: با توجه به اینکه زکات به معنای مصطلح آن و خمس، هر دو مالیاتی دینی هستند، چه فرقی با هم دارند؟

پاسخ: اصلاً تأسیس خمس برای این نیست که مردم بوسیله آن دست رنج خود را تطهیر کنند، بلکه برای این است که رئیس اسلام در کار آنها با آنها شریک است. به دلیل همین نکته خمس برای بنی هاشم حرام نشده است.

شاید بتوان گفت از روایات خمس استفاده می‌شود که خمس درآمد اعتباراً وارد ملک صاحبان آن نمی‌شود و از ابتدا مال رئیس و حاکم است. در عبارت عدی بن حاتم خواندیدم که «تربعت فی الجاهلیة و تخمست فی الإسلام». کاری که آیه غنیمت می‌کند آن است که مقرر می‌دارد که این خمس از ابتدا مال خدا و رسول او ﷺ است؛ همان طور که در روایات اهل بیت آمده است که «لنا الخمس». این در حالی است که در مورد زکات چنین نیست. خداوند در مورد زکات می‌فرماید: «خذ من أموالهم صدقة»؛ یعنی از اموال آنان صدقه‌ای بگیر. این پذیرفته شده که مقدار زکات در ابتدا مال صاحبان آن است، ولی به عنوان حقوق شرعی باید آن را از مال خود خارج کنند. آنچه در روایات تحت عنوان تطهیر مال بوسیله زکات گفته شد، با این توجیه قابل فهم است.

خلاصه فصل

در این فصل از سه موضوع سخن رفت:

یکی معنای واژه «زکات» در قرآن و بیان نسبت آن با «خمس» و «صدقه» است؛ که حاصل آن اثبات این حقیقت است که «صدقه» اعم مفاهیم سه گانه می باشد و شامل همه وجوه شرعی و انفاقات قربی، اعم از واجب و مستحب، می شود.

بعد از آن، «زکات» است که همه انفاقات واجب و نه مستحب را در بر می گیرد، چه خمس، چه زکات فطره، چه زکات طلا و نقره و چهارپایان و ...

البته زکات معنای اصطلاحی خاصی هم دارد که خصوص وجوه شرعی مربوط به طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر و گندم و جو و خرما و کشمش را شامل می شود؛ ولی استعمال قرآنی آن تنها به معنای عام آن است.

با این حساب، «خمس» اخص مفاهیم سه گانه، و مشمول «صدقه» و «زکات» می باشد. استعمالات قرآنی باید بر این اساس تفسیر شوند. این برخلاف آن چیزی است که لااقل در بین اهل سنت در معنای زکات در قرآن رائج شده است، که آن را در عرض خمس و به معنای خاص آن حمل می کنند.

در ضمن این موضوع، بیان شد که علت تصرف در معنای زکات در قرآن، و ایجاد تقابل بین آن و خمس آن است که حاکمان پس از رسول خدا ﷺ، خواستند به تدریج خمس را از احکام اسلامی حذف کنند.

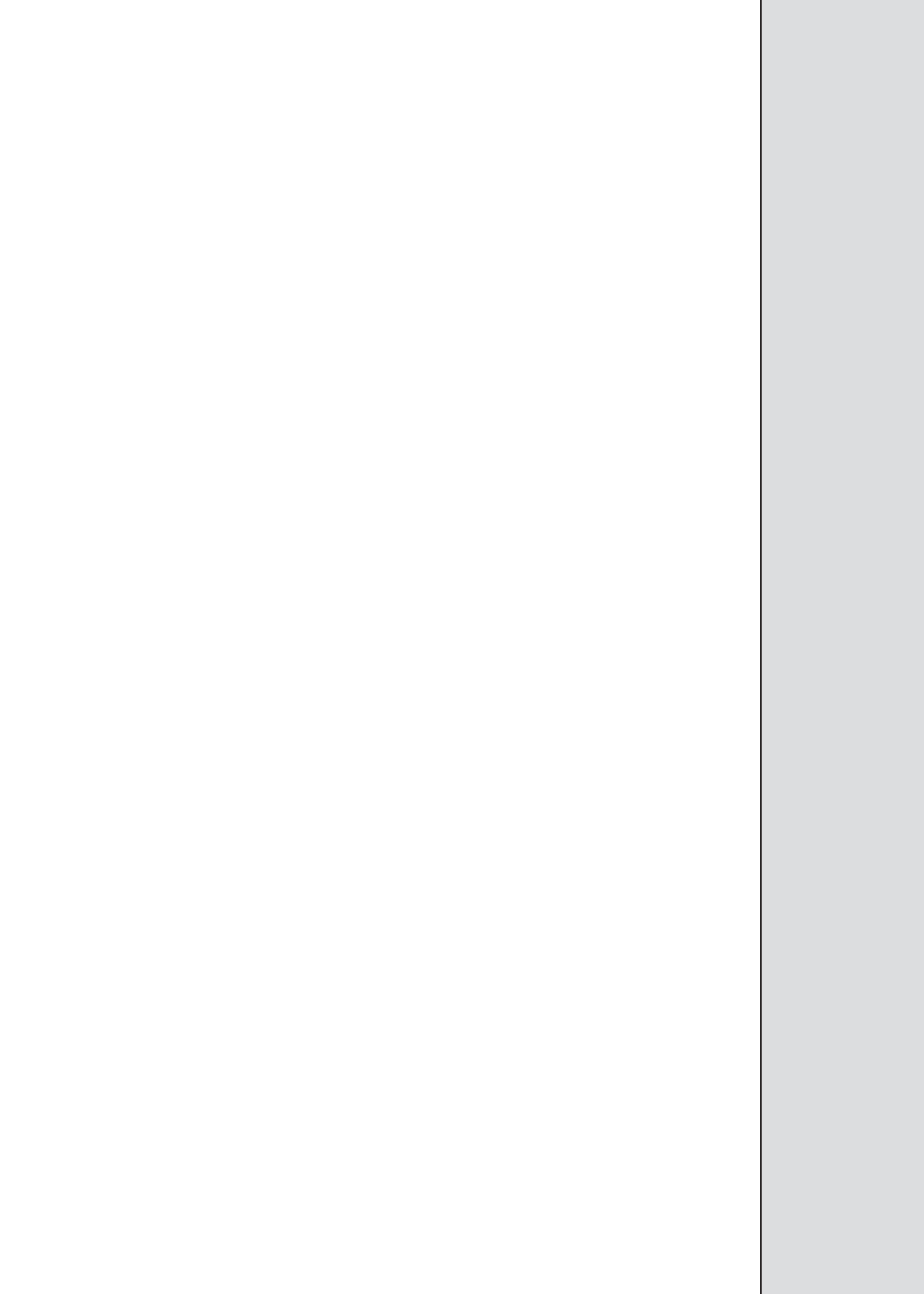
موضوع دومی که در این فصل به آن پرداخته شد، نگاهی دقیق به معنای «غنیمت» و مشتقات آن در لغت و استعمالات قرآنی و روایی است. به موجب قرائن متعددی که اقامه شد، نشان داده شد غنیمت در اصل به مطلق درآمد و منافی گفته می شود که به دست می آید. این معنا در قرآن به وفور در استعمال این واژه با اشتقاق متفاوت آن بکار رفته است؛ مواردی مثل «فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ» و یا «فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا». همچنین در روایات ما استعمال این کلمه در معنای عام بسیار داریم؛ مثل

«من له الغنم فعليه الغرم»، و یا «غنیمه مجالس الذکر الجتّه».

در فصل پیشین فرامین حکومتی و کلمات و نامه‌های فراوانی از رسول خدا ﷺ آورده شد که واژه غنیمت مورد تعلق خمس، جز با معنای عام آن قابل تفسیر نبود. این معنا به تدریج در اذهان تغییر کرد و به آن چیزی اختصاص یافت که در جنگ از کفار گرفته می‌شود. این معنای خاص، در استعمالات قرآنی و روایی جایی ندارد، و جز به خواست عده‌ای که در دوران خلفا خواستند احکام را تحریف کنند، حمل بر آن شده است. در این فصل گذشت که قرطبی و دیگران در تفاسیر خویش با آنکه اعتراف دارند که غنیمت در لغت شامل غیر غنائم جنگی هم هست، ولی به دلیل وجود اجماع ادعایی گفته شده است که واژه غنائم در آیه ۴۱ سوره انفال به غنائم جنگی اختصاص دارد! و اما موضوع سوم در این فصل بیان فرق «خمس» و «زکات» اصطلاحی است. سؤال این است که فرق بین این دو مالیات اسلامی در چیست؟ و در پاسخ گفته شد خمس سهم ریاست جامعه یعنی رسول خدا و اهل بیت ایشان ﷺ از درآمدهای حاصل در آن جامعه است، تا با آن امور حاکمیتی را رتق و فتق کند، و البته زندگی شخصی اش نیز با همین تأمین می‌شود.

به عبارت دیگر خمس سهمی است که در عرض مالکیت مردم بر اموال تعلق می‌گیرد، و لذا قرآن می‌فرماید: «واعلموا أنما غنمتم من شیء فأن لله خمسَه و...» یعنی مقدار خمس درآمد، از ابتدا داخل اموال مردم نمی‌شود تا از آن خارج گردد.

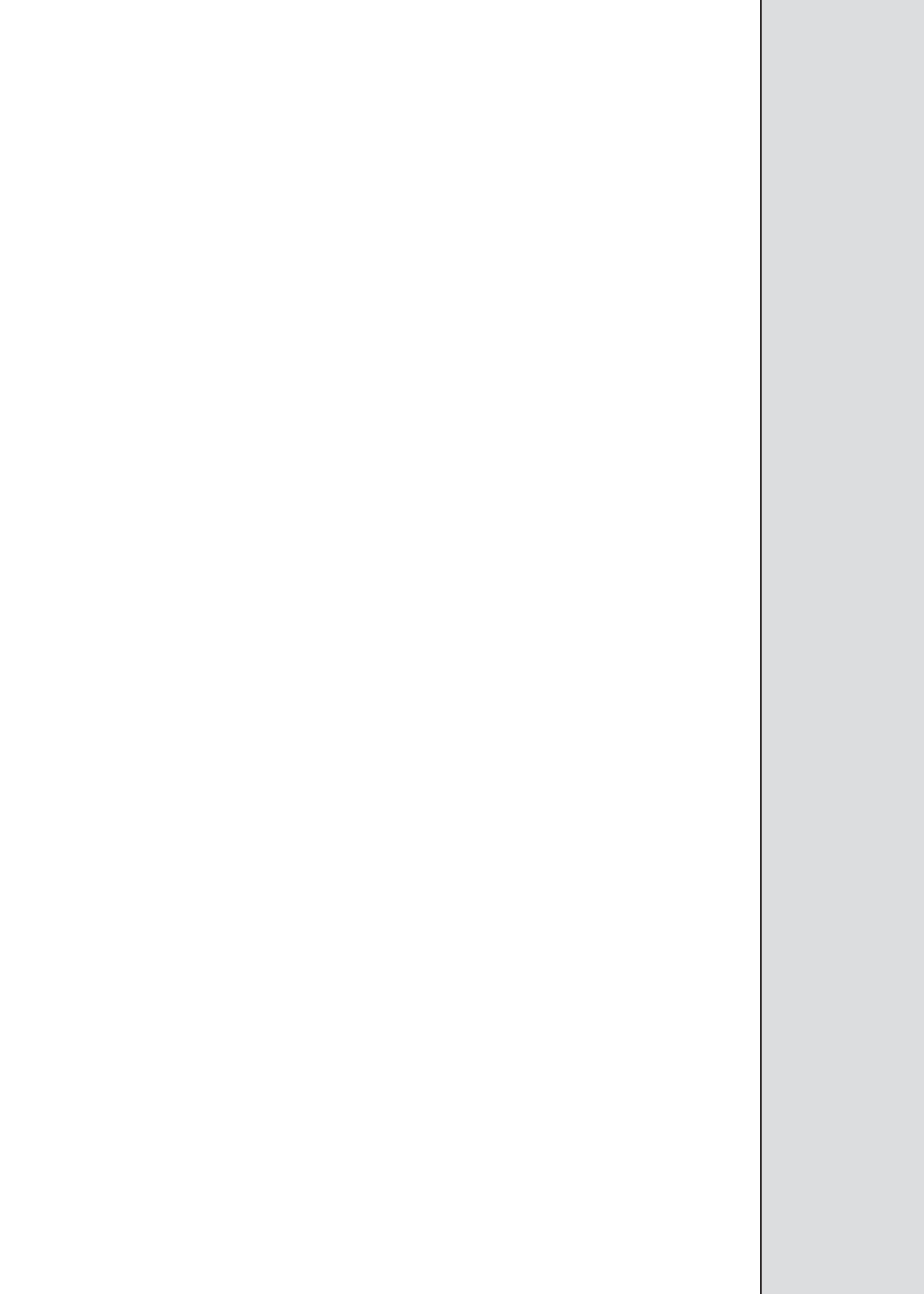
این برخلاف زکات است که از سرمایه و اموال مردم اخراج می‌شود تا به مصرف خود مردم برسد. خداوند در مورد زکات می‌فرماید: «خذ من أموالهم صدقة...» یعنی این پذیرفته شده که مقدار زکات در ابتدا مال صاحبان آن است، ولی به عنوان حقوق شرعی باید آن را از مال خود خارج کنند. آنچه در روایات تحت عنوان تطهیر مال بوسیله زکات گفته شد، با این توجیه قابل فهم است؛ همان‌طور که حکمت حرمت زکات بر بنی‌هاشم را بر این اساس می‌توان بهتر فهمید.



فصل چهارم: خمس در فقه شیعی

در این فصل به این عنوان می‌پردازیم که:

- اظهار حکم خمس توسط صادقین علیهم‌السلام از چه بابی بوده است؟



اظهار حکم خمس توسط صادقین علیهم السلام از چه بابی بوده است؟

از نظر تاریخی معلوم است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خمس مطلق منافع را از مسلمانان نگرفته‌اند، و از امامان پس از آن حضرت تا امام باقر علیه السلام در مورد اخذ خمس غنائم از شیعیان گزارشی نشده است. اهل سنت نیز اساساً خمس سود درآمدها (ارباح مکاسب) را انکار کرده‌اند، و اگر هم برخی از ایشان قبول کرده‌اند که خمس به معدن تعلق می‌گیرد، آن را تحت عنوان زکات آورده‌اند.^۱ به عبارت دیگر، اهل سنت حکم خمس را به گونه‌ای که در میان شیعیان مطرح است، اصلاً قبول ندارند. فقهای شیعه در پاسخ به چرایی این تأخیر در بیان احکام تفصیلی خمس به سه گروه تقسیم شده، و سه نظریه مطرح کرده‌اند.

۱. گروهی با پذیرفتن مقدمه ذکر شده، یعنی با این پیش‌فرض که تا زمان امام باقر و امام صادق علیهم السلام حکم خمس به طور کامل بیان نشده است، معتقدند بیان حکم خمس در مطلق منافع توسط امام باقر و امام صادق علیهم السلام با نظریه تفویض تشریح احکام به ائمه علیهم السلام قابل توجیه است.

۲. گروهی دیگر نیز مقدمه و پیش‌فرض مزبور را پذیرفته‌اند، ولی نظریه تفویض را رد

۱. گرچه آیت الله بروجردی رحمته الله علیه در بین بحث کنز یا معدن ادعا کرده‌اند که اینها در کنز و معدن خمس می‌دهند؛ اما به عنوان زکات؛ ولی با مراجعه به کتاب‌های بدایة المجتهد و خلاف معلوم می‌شود این‌ها در کنز، اساساً حرفی نمی‌زنند، و آنچه دارند در معدن است، که پیش از این به آن به طور مفصل اشاره کردیم.

کرده و معتقد شده‌اند که شأن اهل بیت تنها تبلیغ احکام شرع است. اینها در مثل بحث ما می‌فرمایند احکام شرع به صورت امانت نزد آن حضرات به ودیعه گذاشته شده، و آنها در زمان مقتضی و به تدریج به تبلیغ آن پرداخته‌اند.

۳. به نظر ما شبهه مطرح شده، اساساً بی‌پایه است. همان‌طور که گذشت دو نظریه بالا بر مبنای پذیرش این پیش‌فرض استوار است که حکم خمس مطلق منافع تا زمان صادقین علیهم‌السلام بیان نشده است. این پیش‌فرض به اعتقاد ما قابل دفاع نیستند و به تبع آن دو نظریه بالا مخدوش است.

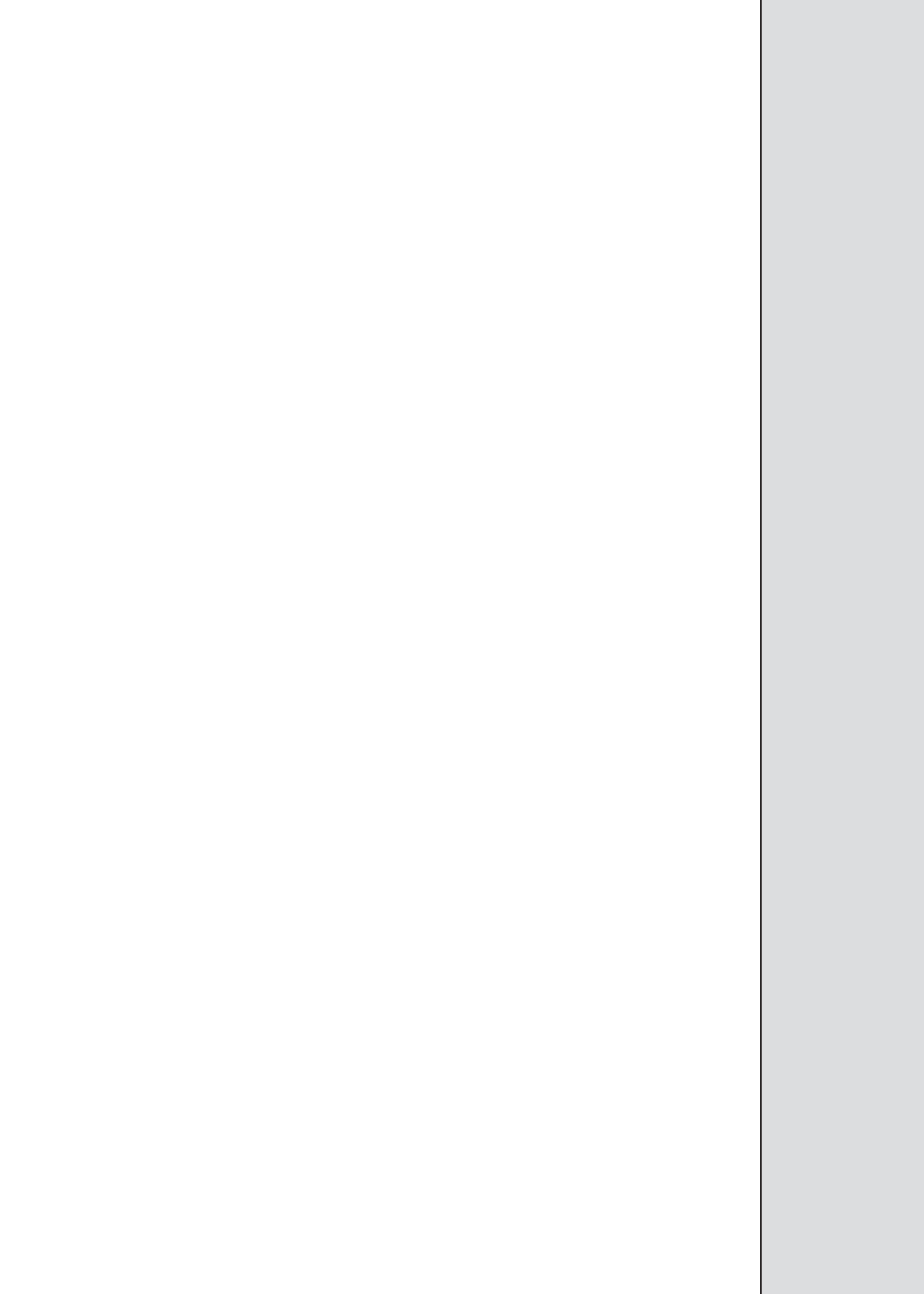
ما پیش از این ثابت کردیم که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، نه تنها حکم کامل خمس را تشریح نموده، بلکه این حکم را برای مردم ابلاغ و بیان هم فرموده است بلکه اخذ هم کرده و آنچه از سوی امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام به ما رسیده، تبیین روشن تراز حکمی است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیان کرده بودند. روایت امامان متأخر اهل بیت تبلیغ حکمی است که رسول خدا تشریح و ابلاغ کرده، ولی توسط دستگاه حاکم به فراموشی سپرده شده بود.

در فصل بعد به بحث پیرامون نظریه تفویض تشریح احکام به ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌پردازیم، و در فصل‌های بعد دو نظردیگر را بررسی می‌کنیم.

فصل پنجم: بررسی نظریه تفویض

در این فصل به عناوین ذیل می پردازیم:

- نظریه تفویض تشریح احکام به ائمه اطهار علیهم السلام
- ضرورت بررسی نظریه تفویض
- تاریخچه اعتقاد به تفویض
- تفویض چیست؟
- روایات تفویض
- نظر صاحب جواهر و نقد آن
- بحثی در علم ائمه علیهم السلام
- بیان مختار در باب تفویض تشریح به ائمه علیهم السلام



نظریه تفویض تشریح احکام به ائمه اطهار علیهم السلام

همان طور که قبلاً گذشت، گروهی معتقدند که برخی از احکام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشریح نشده، و تشریح آنها که خمس نیز از جمله آنها است به ائمه اطهار علیهم السلام تفویض شده است، و آن حضرات بر اساس مصلحت، آن احکام را در وقت مقتضی تشریح و تبلیغ فرموده‌اند.

شیخ کلینی رحمته الله علیه در آخر جلد اول کتاب شریف کافی در باب حجت، چندین روایت نقل می‌کند که ظاهر در تفویض امر تشریح به ائمه اهل بیت علیهم السلام است. علامه مجلسی رحمته الله علیه نیز در *مرآة العقول*^۱، ذیل روایات تفویض، ۶ معنا برای آن قائل شده است که در ادامه بحث، آنها را نقل خواهیم کرد. ایشان در کتاب *بحار الأنوار*^۲ نیز این بحث را آورده است.

بحث تفویض تشریح احکام به ائمه اطهار علیهم السلام، که اختصاص به موضوع خمس ندارد، و در دیگر احکام و موضوعات شرعی نیز وجود داشته است کما اینکه صاحب *جواهر رحمته الله علیه* آن را در مسئله تقدیر کزاز باب طهارت آورده و در آن سخن مشهوری دارد بحث بسیار مهمی است که نمی‌توان از کنار آن به سادگی گذشت.

۱. محمد باقر مجلسی؛ *مرآة العقول*؛ ج ۳، ص ۱۴۱ به بعد، باب التفویض إلى رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و إلى الأئمة علیهم السلام فی أمر الدین.

۲. محمد باقر مجلسی؛ *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*؛ ج ۷۸، ص ۳۳۸.

ضرورت بررسی نظریه تفویض

با وجود کاربرد گسترده این واژه در علوم مختلف، که از آن جمله علم کلام و علم فقه است، و با وجود تفاوت مفهومی این واژه در علوم مختلف دارد، این بحث به خصوص در معنای فقهی آن در کتاب‌های اصولی و فقهی ما نیامده، و به همین خاطر ابعاد و زوایای مختلف آن روشن نشده است. این مطلب موجب سوء تفاهم‌ها و تصورات اشتباه، و گاه انحرافات، شده است. شاید به همین دلیل باشد که امروزه گرفتار بعضی از مقوضه و شیخیّه هستیم، که در آذربایجان و کویت فعالیت دارند. این فرقه‌های منحرف چند خطبه مجعول مثل خطبة البیان را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان دلیل ادعاهای خویش مطرح می‌کنند.

براین اساس، لازم است به بررسی بحث تفویض بپردازیم، و ابعاد مختلف آن را روشن سازیم.

ما در بحث تفویض سه مرحله را پی می‌گیریم:

۱. سیر تاریخی تفویض؛

۲. اقسام تفویض؛

۳. روایات تفویض.

تاریخچه اعتقاد به تفویض

تفویض به این معناست که خدا اموری را به دیگری بسپارد. معتقدان به تفویض را مفوضه می‌نامند. در طول تاریخ، مفوضه و غالبان اغلب ارتباط نزدیکی با هم داشته‌اند، و گاه اعتقاد به غلو و تفویض پیروان مشترکی داشته‌اند. نسبت اعتقاد به غلو به اعتقاد به تفویض، عموم و خصوص است، یعنی ممکن است کسی غالی باشد ولی تفویض را قبول نکند، ولی همه مفوضه را می‌توان غالی نامید.^۱

در زمان رسول خدا ﷺ هم مفوضه و غالبانی وجود داشته‌اند.^۲ البته تعداد قائلین به غلو در زمان رسول اکرم ﷺ کم بوده و گرایش به نظریه غلو در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام شدت یافته است، تا جایی که حضرتش فرمود:

«يَهْلِكُ فِيَّ إِثْنَانٌ: مُحِبُّ غَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالَ»: درباره من دو گروه هلاک می‌شوند:

دوستدارانی که در حق من غلومی‌کنند، و دشمنانی که بد و بیراه می‌گویند.^۳

اعتقاد به این نظریه، نه تنها در زمان ائمه اطهار علیهم السلام ادامه یافت، بلکه تبدیل به یک جریان شد، به گونه‌ای که گروه قابل توجهی از اصحاب اهل بیت علیهم السلام، رسماً قائل به تفویض بوده، و حتی برخی از ایشان معتقد بوده‌اند که ایشان معبود هستند.

در کافی جلد ۷ صفحه ۲۵۹ از امام صادق علیه السلام و در من لا یحضره الفقیه جلد ۳ باب

ارتداد از امام باقر علیه السلام نقل شده:

إِنَّ عَلِيًّا علیه السلام لَمَّا فَرَّغَ مِنْ قِتَالِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ أَتَاهُ سَبْعُونَ رَجُلًا مِنْ الرِّزْقِ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَكَلَّمُوهُ بِلِسَانِهِمْ فَرَدَّ عَلَيْهِمْ بِلِسَانِهِمْ وَقَالَ لَهُمْ: إِنِّي لَسْتُ كَمَا قَلْتُمْ، أَنَا عَبْدُ اللَّهِ مَخْلُوقٌ، قَالَ: فَأَبُوا عَلَيْهِ وَقَالُوا لَهُ: أَنْتَ هُوَ. فَقَالَ لَهُمْ: لئن لم ترجعوا عَمَّا قَلْتُمْ فِيَّ

۱. در روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمودند: "الغلاة كفّار والمفوضة مشركون..." (محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار؛ ج ۲۵، ص ۲۷۳، ح ۱۹).

۲. در روایتی آمده که مردی خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید و عرض کرد: "السلام عليك يا ربّي!" که آن حضرت او را از این اعتقاد بر حذر داشتند. (همان، ج ۲۵، ص ۲۹۷، ح ۶۱).

۳. همان، ص ۲۸۵، کتاب الإمامة، باب نفی الغلو فی النبی والأئمة:، ح ۳۶.

وتتوبوا إلى الله تعالى لأقتلتكم. قال: فأبوا أن يرجعوا أو يتوبوا، فأمر أن يحفر لهم آبار فحفرت ثم حرق بعضها إلى بعض ثم قدفهم فيها ثم طم رؤوسها ثم ألهب النار في بئر منها ليس فيها أحد فدخل الدخان عليهم فماتوا:

هنگامی که علی علیه السلام از جنگ با اهل بصره [در جنگ جمل] فارغ شد، هفتاد نفر از اهالی زُط [نام طائفه ای از هند یا سودان است] به نزد حضرتش آمدند و سلام کردند و با حضرتش به زبان منطقه خودشان سخن گفتند و امام هم با زبان خود ایشان پاسخ داد، و [در ضمن کلام] به ایشان گفت: من آنچنان که شما گفتید نیستم، من بنده خدا هستم.

ایشان از پذیرش سخن امام علی علیه السلام ابا کردند و گفتند تو همانی که گفتیم [یعنی تو خدایی]. امام علیه السلام به ایشان فرمود: اگر از آنچه در حق من گفتید بازنگردید و به درگاه خدا توبه نکنید، شما را خواهم کشت. و باز ایشان از گفته خود بازنگشتند و از توبه سر باز زدند. پس امام علیه السلام دستور فرمود که چاه‌هایی برای آنان حفر کنند و پاره‌ای را به پاره دیگر اتصال دادند [و نقب زدند]، سپس آنها را در آن حفره‌ها انداختند، و سرچاه‌ها را پوشاندند، و در حفره‌ای که کسی در آن حفره نبود [لابد برای اینکه اگر کسی در این میان توبه کرد راه فرار داشته باشد] آتش افروختند. پس دود همه را خفه کرد و آنها هلاک شدند.

کشی و مفید رحمات الله نقل کرده‌اند که مفضل بن عمر با خالد جوآن در مورد ربوبیت ائمه اطهار علیهم السلام در حال مباحثه بودند، که تصمیم گرفتند نزد امام صادق علیه السلام بروند. راوی می‌گوید: هنگامی که به درب خانه حضرت رسیدیم، حضرت بیرون آمدند و بدون هیچ سؤالی فرمودند:

«بل عباداً مکرمون لایسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون»: اهل بیت علیهم السلام عباد مکرم خداوند هستند، به گونه‌ای که هرگز در قول از خدا پیشی نمی‌گیرند و به

فرمان او عمل می‌کنند.^۱

جالب است بدانیم در روایت نیامده که ایشان دقّ الباب کردند، بلکه ظاهراً خود حضرت به علم غیب ورود ایشان را دانسته و در را باز کرده‌اند. شاید این جلوه‌گری به جهت آن باشد که در عین حال، نباید از علم و عنایات ویژه خداوند به اهل بیت غفلت شود.

از زراره روایت شده که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی از فرزندان عبدالله بن سبأ قائل به تفویض است. حضرت فرمود: تفویض او به چیست؟ عرض کردم: مقصودش این است که خدای تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را آفریده و کار جهان را به ایشان تفویض و واگذار نموده، و آن دو هستند که می‌آفرینند و روزی می‌دهند و می‌میرانند و زنده می‌کنند. حضرت فرمود: دروغ گفته، دشمن خدا!...^۲.

در سلسله سند این روایت به نقل مرآة العقول^۳، به جای عبدالله بن سبأ، عبدالله بن سنان آمده، که اشتباه نساخ است. در بحار الأنوار عبدالله بن سبأ ذکر شده که صحیح است.

شیخ مفید رحمته الله علیه در ذیل این بحث، بعد از نقل کلام شیخ صدوق رحمته الله علیه می‌فرماید:

الغلاة من المتظاهرين بالإسلام هم الذين نسبوا أمير المؤمنين والأئمة من ذريته عليه السلام إلى الألوهية والنبوة، ووصفهم في الفضل في الدين والدنيا إلى ما تجاوزوا فيه الحد وخرجوا عن القصد وهم ضلال كفار، حكم فيهم أمير المؤمنين بالقتل والتحريق بالنار، وقضت الأئمة عليهم السلام عليهم بالكفر والخروج عن الإسلام: غلات گروهی ظاهراً مسلمانند، که به امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان علیهم السلام

۱. محمد باقر مجلسی؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار؛ ج ۲۵، ص ۳۰۳، کتاب الإمامة، باب نفی الغلو...، ح ۶۸.

۲. همان، ص ۳۴۴-۳۴۳، کتاب الإمامة، باب نفی الغلو... فصل فی بیان التفویض...، ذیل ح ۲۵.

۳. محمد باقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج ۳، ص ۱۴۷.

و فرزندان او نسبت الوهیت و نبوت می دادند، و در حق آنان در اوصاف کمال، راه افراط پیمودند و از حد اعتدال تجاوز نمودند؛ آنها از گمراهان و کافرانند، که امیرالمؤمنین به کشتن و سوزاندن آنها حکم کرده، و ائمه حکم به کفرایشان و خرویشان از اسلام کردند.^۱

همچنین امام رضا علیه السلام در روایتی در ضمن دعای مفصلی می فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ وَأُبْرَأُ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ ادَّعَوْا لَنَا مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقِّ اللَّهِمَّ إِنِّي أُبْرَأُ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا فِيْنَا مَا لَمْ نَقُلْهُ فِي أَنْفُسِنَا اللَّهُمَّ لَكَ الْخَلْقُ وَمَنْكَ الرِّزْقُ وَإِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اللَّهُمَّ أَنْتَ خَالِقُنَا وَخَالِقُ آبَائِنَا الْأُولَى وَأَبَائِنَا الْآخِرِينَ اللَّهُمَّ لَا تَلِيقُ الرُّبُوبِيَّةُ إِلَّا بِكَ وَلَا تَصْلُحُ الْإِلَهِيَّةُ إِلَّا لَكَ...» خدایا همانا من از حول و قوه خالی هستم، و حول و قوه ای نیست مگر برای تو. خدایا به تو پناه می جویم، و اعلام براءت می کنم از کسانی که برای ما چیزی را ادعا کرده اند که حقیقتاً برای ما نیست. خدایا بیزاری می جویم در نزد تو، از کسانی که درباره ما چیزی را گفته اند که خود ما درباره خودمان نگفته ایم. خدایا خلق فقط برای توست، و رزق از سوی تو است، فقط تو را می پرستیم و فقط از تو کمک می خواهیم. خدایا تو خالق ما هستی و خالق پدران اولین و آخرین ما.

خدایا ربوبیت لیاقت و اهلیت ندارد مگر برای تو، و الوهیت (عبودیت) صلاحیت ندارد مگر برای تو.^۲

حاصلش این است که من براءت می جویم از کسانی که به ما چیزی را که حق نیست نسبت می دهند.

۱. محمد بن محمد مفید؛ تصحیح الاعتقاد بصواب الانتقاد؛ ص ۶۳.

۲. محمد باقر مجلسی؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار؛ ج ۲۵، ص ۳۴۳؛ و مضمون آن در کتاب اعتقادات شیخ صدوق، ص ۹۷ آمده است.

اعتقاد به غلواز آغاز دوران غیبت مورد توجه علما قرار گرفته، به خصوص شیخ صدوق سخنان قابل توجهی در این ارتباط دارد.

در زمان ما هم میلیون‌ها نفر از مردم سوریه و ترکیه و ایران و عراق و... معروف به علوی هستند که در ایران آنها را با نام علی‌اللهی^۱ می‌شناسند. این افراد نوعاً نماز نمی‌خوانند و روزه نمی‌گیرند؛ حتی اگر کسی نماز بخواند می‌گویند سنی شده است! علمای شیعه نسبت به این نوع مباحث مسؤل هدایت مردم هستند، و باید پاسخ گوی شبهات مطرح شده از طرف این فرق باشند.

البته باید این نکته را اضافه کنیم که غلو مراتبی دارد. نادری از قدما حتی اعتقاد به اینکه ائمه اطهار علیهم‌السلام عالم به غیب هستند را مرتبه‌ای از مراتب غلو می‌دانستند، در حالی که به تعبیر آیت الله خویی رحمته‌الله در این صورت همه شیعیان غالی هستند! آنچه از معنای تفویض تا اینجا عرض شد، تفویض در امور تکوینی است. نوع دیگری از تفویض هم در تاریخ وجود داشته و دارد، که ناظر به امور تکوینی نیست، بلکه مربوط به تشریح است. مورد بحث ما در اینجا تفویض در تشریح است.

آنچه از شیخ صدوق رحمته‌الله در بحث اذان نقل شده از این قسم تشریح است که فرموده است: «مفوضه در اذان محمد وآله خیر البریه و أشهد أن علیاً ولی الله را اضافه کرده‌اند.»^۲

البته ما هم قبول داریم که این جمله جزء اذان نیست، ولی جُل فقها معتقدند که اگر این عبارت در اذان تبرکاً و نه به قصد جزئیت گفته شود، اشکال ندارد.

۱. اعضای این فرقه در ایران با نام‌های "علی‌اللهی"، "گوران"، "اهل حق"، "یارسان" و... معروف هستند.

۲. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۲۴۵.

تفویض چیست؟

همان طور که پیش از این اشاره کردیم مراد از تفویض در این بحث، غیر از تفویض در امور تکوینی، به معنای اختیار تام انسانها در مقابل جبر است همان که در روایت مشهور فرمود: «لا جبر ولا تفویض بَلْ أُمْرِيْنَ الْأَمْرِيْنَ» بلکه مراد ما در اینجا تفویض تشریح، به معنای واگذاری قانون‌گذاری‌های شرعی به پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام است.

علامه مجلسی رحمته‌الله‌علیه شش احتمال در معنای تفویض به طور کلی طرح کرده است، که در اینجا به نقل و بررسی آنها می‌پردازیم.^۱

نخست: تفویض در آفرینش، خلق، رزق، تربیت، زنده کردن، میراندن و...؛ که این مفهوم از تفویض به دو قسم قابل تصور است:

یکی اینکه امور تکوینی به آن حضرات تفویض شده باشد، به این معنا که کارها را با قدرت و اراده خویش انجام می‌دهند، و فاعل حقیقی این کارها هستند، و خدا در آن نقشی ندارد، گویا خداوند امر را به ایشان سپرده، و خود در کناری نشسته است. علامه مجلسی رحمته‌الله‌علیه حکم به کفر قائلین به این نظر کرده است.^۲

دیگر اینکه امور تکوینی به آن حضرات تفویض شده باشد، به این معنا که خدای متعال مقارن با اراده ایشان این کارها را انجام می‌دهد و همه این کارها با قدرت الهی، مقارن با اراده ایشان روی می‌دهند؛ که اگرچه عقل با این مفهوم مخالفی ندارد، ولی روایات بسیاری اعتقاد به آن را در غیر معجزه منع کرده است.

دوم: تفویض در امر دین و امور تشریحی که احتمال دو معنا برای آن وجود دارد:

الف: خدای متعال جعل احکام را به حضرت رسول و ائمه علیهم‌السلام تفویض کرده تا

۱. محمد باقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج ۳، ص ۱۴۲ به بعد؛ همو؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار؛ ج ۲۵، ص ۳۰۰ به بعد.

۲. همان، ص ۱۴۳.

بدون نیاز به وحی و الهام، هر چه را بخواهند حلال، و هر چه را بخواهند حرام کنند. اعتقاد به این نوع تفویض اعتقادی باطل است که به دلالت صریح آیاتی مثل «ما یَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ یُّوحَىٰ»^۱ یعنی [پیامبر] از سرهوی سخن نمی‌گوید، آنچه می‌گوید بجز آنچه به او وحی می‌شود نیست، پرونده آن بسته است.

ب: تفویض در بعض امور تشریحی به جهت کمال عقل آن حضرات علیهم‌السلام، و برای نشان دادن مقام ایشان به مردم. این‌گونه تفویض به این معنا است که احیانا مواردی هست که حکمی را حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم واجب فرموده و خدای متعال وجوب آن را قبول کرده و اجازه داده است؛ کما اینکه در بعضی روایات آمده که مثل زیاد کردن رکعات نمازهای واجب، و تعیین نمازهای نافله و روزه‌های مستحبی تشریح رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده است؛ یعنی ده رکعت از نمازهای یومیه فرض الله است، و هفت رکعت دیگر فرض النبی است، و نوافل هم تشریعات نبی اکرم است. خدای متعال این تشریعات را فقط اذن داده و امضا کرده است.

سوم: تفویض در امور خلق خدا در تربیت و تأدیب ایشان است؛ یعنی تربیت و موعظه مردم به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام سپرده شده است.

چهارم: تفویض در بیان احکام است؛ به این معنا که چون پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام احیانا در شرائط تقیه قرار می‌گرفته‌اند، این اختیار را داشته‌اند که احکام را با مراعات مصلحت به تدریج بیان کرده و تا زمان مناسب آن را کتمان کنند. این تفویض اختصاص به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام دارد و سایر انبیاء را شامل نیست. در دین ما تقیه برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم علیهم‌السلام به اقتضای مصلحت جایز است. بر این اساس گاهی آن حضرات به اقتضای تقیه یا مصلحت دیگر مثل رعایت حال شنونده حکمی را برای شخصی به یک شکل و برای شخص دیگر به شکلی دیگر بیان می‌فرموده‌اند.

پنجم: ائمه اطهار عليهم السلام در مقام قضاوت، مختار بودند به ظاهر حکم کنند و یا به علم خویش که خدای متعال به ایشان الهام فرموده و واقع امر را به آن حضرات نشان داده است، عمل نمایند، و بر اساس آن حکم کنند.

در میان علما بحثی وجود دارد که آیا پیامبر صلى الله عليه وآله و اهل بیت ایشان عليهم السلام بر اساس علم غیبی که خداوند به ایشان الهام می فرموده قضاوت می کرده اند یا نه، بلکه در امر قضاوت به مانند مردم عادی بر اساس قرائن ظاهری حکم می کرده اند؟ پس از آن هم این بحث برای فقیه هم مطرح شده که آیا فقیه می تواند بر اساس علم شخصی خود قضاوت کند یا نه؟

بسیاری از فقهای بزرگ اعتقاد دارند که برای هر دو گروه قضاوت به علم خویش صحیح است، ولی جمعی از فقهاء، مثل آیت الله کاشف الغطاء رحمته الله عليه در حاشیه تبصرة المتعلمین، جواز عمل فقیه به علم خویش در قضاوت را نپذیرفته اند، کما اینکه ما نیز بر همین نظر هستیم و نظراول را دارای اشکال می بینیم.

ششم: تفویض در عطا و منع است. گفته می شود خدای متعال زمین را با هر آنچه در آن است برای حضرات معصومین عليهم السلام آفریده، یا لاقبل انفال و خمس و صفایا و... برای ایشان است.

شیخ کلینی رحمته الله عليه از علی بن ابراهیم از سری بن ربیع، از وجود این بحث گزارشی به شرح زیر نقل کرده است:

لم یکن ابن ابی عمیر یعدل بهشام بن الحکم شیئاً، وکان لایغبب إتیانه، ثمّ انقطع عنه وخالفه، وکان سبب ذلك أنّ أبا مالک الحضرمی کان أحد رجال هشام وقع بینه وبين ابن ابی عمیر ملاحاة فی شیء من الإمامة. قال ابن ابی عمیر: الدنیا کلّها للإمام عليه السلام علی جهة الملك، وأنّه أولى بها من الذین هی فی أیدیهم؛ وقال أبو مالک: لیس كذلك، أملاک الناس لهم إلا ما حکم الله به للإمام من الفیء والخمس والمغنم، فذلك له، وذلك أيضاً قد بین الله للإمام

أین یضعه وکیف یصنعه به، فتراضیا بهشام بن الحکم و صار إلیه، فحکم
هشام لأبی مالک علی ابن ابی عمیر؛ فغضب ابن أبی عمیر وهجر هشاماً بعد
ذلك^۱.

خلاصه مطلب اینکه روزی ابن ابی عمیر با شخصی به نام ابومالک حضرمی در مورد
اینکه آیا تمام زمین مال ائمه علیهم السلام است یا نه، اختلاف پیدا می کنند. ابن ابی عمیر
معتقد بود همه زمین مال امام است، و آن دیگری می گفت نه چنین است، تنها
خمس و انفال و مثل آن هم نه به جهت ملک، بلکه برای مصرف در جهات خاص
مال امام است. به هر ترتیب، نزد هشام می روند. هشام بر نظر دوم صحه می گذارد و آن
را تأیید می کند. نقل شده که پس از این قضیه ابن ابی عمیر با هشام قطع رابطه کرد.

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۱۰، کتاب الحجة، باب أن الأرض کلها للإمام علیه السلام،
ذیل حدیث ۸.

روایات تفویض

روایات متعددی در مورد تفویض نقل شده که در این بخش به نقل برخی از آنها که شیخ کلینی رحمته الله علیه در کتاب شریف کافی آورده، می پردازیم.

روایت نخست:

محمد بن یحیی عن أحمد بن أبي زاهر عن علي بن إسماعيل عن صفوان بن يحيى عن عاصم بن حميد عن أبي إسحاق النحوي قال: دخلت على أبي عبدالله عليه السلام فسمعتة يقول: إن الله عزوجل أذب نبيه علي محبته فقال: «وإنك لعلی خلق عظیم»، ثم فوض إليه فقال عزوجل: «وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا» وقال عزوجل: «من يطع الرسول فقد أطاع الله»^۳ قال: ثم قال: وإن نبي الله فوض إلى علي وأثمنه فسلمتم وجدد الناس؛ فوالله لنحبكم أن تقولوا إذا قلنا، وأن تصمتوا إذا صمتنا، ونحن فيما بينكم وبين الله عزوجل، ما جعل الله لأحد خيراً في خلاف أمرنا.

ابی اسحاق نحوی گوید: خدمت امام صادق عليه السلام وارد شدم و شنیدم که می فرمود: به راستی خدای عزوجل پیغمبرش را بر محبت خود پرورید و فرمود: به راستی که تو دارای خلق عظیم هستی. و سپس امر را بدو واگذار، و فرمود: آنچه را رسول صلی الله علیه و آله و سلم به شما [اجازه] داد برگیرید، و آنچه را بر شما غدقن کرد وانهید. و باز خدا فرمود: هر که از رسول خدا فرمان برد از خدا فرمان برده است.

راوی می گوید: سپس امام عليه السلام فرمود: پیغمبر خدا کار را به علی عليه السلام واگذار و او را امین دانست؛ پس شما شیعه این حقیقت را قبول کردید و مردم دیگر منکر شدند. به خدا ما دوست داریم که به تبع ما سخن گوئید و به تبع ما خاموشی گیرید، و ما

۱. قلم: ۴.

۲. حشر: ۷.

۳. نساء: ۸۰.

میان شما و خدای عزّوجلّ واسطه‌ایم؛ خدا برای احدی در مخالفت امر ما خیری مقرر نکرده است.^۱

به موجب این روایت، خدای متعال ولایت امر دین خود را به نبی اکرم ﷺ سپرده است، و ایشان هم آن را بعد از خود به ائمه اطهار علیهم السلام، یکی پس از دیگری، سپرده‌اند. این روایت دو سند دارد که سند دوم آن صحیح است. از این روایت معنای چهارمی که برای تفویض گذشت، برداشت می‌شود، یعنی اختیار ایشان در بیان احکام؛ زیرا ما آتاکم الرسول فخذوه یعنی هر چه پیامبر ﷺ از سوی ما می‌گوید، پس قبول کنید و سپس می‌فرماید: او پیامبر ما است، پس اگر از او اطاعت کنید از ما اطاعت کرده‌اید. روایت دوم:

علی بن ابراهیم عن ابيه عن يحيى بن أبي عمران عن يونس عن بكار بن بكر عن موسى بن أشيم قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فسأله رجل عن آية من كتاب الله عزوجل فأخبره بها ثم دخل عليه داخل فسأله عن تلك الآية فأخبره بخلاف ما أخبره به الأول فدخلني من ذلك ما شاء الله حتى كأن قلبي يُشرح بالسكاكين، فقلت في نفسي: تركت أباقتادة بالشام لا يخطئ في الواو وشبهه وجئت إلى هذا يخطئ هذا الخطأ كله. فيما أنا كذلك إذ دخل عليه آخر فسأله عن تلك الآية فأخبره بخلاف ما أخبرني وأخبر صاحبني، فسكنت نفسي، فعلمت أن ذلك منه تقية. قال: ثم التفت إلي فقال لي: يا ابن أشيم إن الله عزوجل فوّض إلي سليمان بن داود فقال: «هذا عطاءنا فامنن أو أمسك بغير حساب»^۲، وفوّض إلي نبيه ﷺ، فقال: «وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا»^۳؛ فما فوّض إلي رسول الله ﷺ فقد فوّضه إلينا.

۱. محمد بن يعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۲۶۵، ابواب الحجة، باب التفویض إلى رسول الله وإلى الأئمة فی أمر الدین، ح ۱.

۲. ص: ۳۹.

۳. حشر: ۷.

موسی بن اَشیم می‌گوید: من نزد امام صادق ع بودم. مردی از آن حضرت از معنای یک آیه قرآن پرسید و به او جواب داد، و دیگری آمد و از همان آیه پرسید و جوابی دیگری به او داد؛ در دل من از این اختلاف‌گویی امام، و سوسه‌های زیادی وارد شد، تا آنجا که گویی دل من با کارد تیکه تیکه می‌شود. پس با خود گفتم: من اَبَقتاده [استاد خود] را در شام واگذاردم با اینکه در یک واو خطا نمی‌کرد و در اینجا به نزد کسی آمده‌ام که مرتکب چنین خطا و اشتباهی می‌شود! در این میان که من در این اوهام بودم، به یکباره مرد دیگری بر آن حضرت وارد شد و از همین آیه پرسید، و امام به او هم جوابی داد به جز جوابی که به من و رفیق من داد؛ پس دلم آرام شد و دانستم که اختلاف در جواب برای تقیه است. راوی می‌گوید: سپس امام رو به من کرد و فرمود: ای پسر اَشیم، به راستی خدا اختیاراتی به سلیمان بن داود داد و فرمود: این بخشش ما است، عطا کن یا دست نگهدار [اختیار با تو است، و حسابی نیست]، و اختیاراتی هم به پیغمبر خود داد و فرمود: آنچه رسول خدا به شما داد بگیریید و آنچه را غدقن کرد وانهید؛ و سپس آنچه به رسول خدا واگذار کرد، آن را به ما واگذارده است.^۱

تفویض در این روایت نیز با تفویض در بیان احکام مناسب است، چون بعد از اینکه حضرت پاسخ مسئله را سه گونه بیان کرد، به آیه تفویض استناد فرمود. البته روایت از نظر رجال سند، ضعیف است، ولی در عین حال معنای این روایت، به مانند روایت صحیح قبلی، ناسازگاری با مبانی ندارد.

روایت سوم:

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْحَجَّالِ عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَأَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولَانِ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى نَبِيِّهِ ص أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتِهِمْ؟ ثُمَّ تَلَاهُ هَذِهِ الْآيَةَ: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۲۶۵، ح ۲.

نهاکم عنه فانتھوا. ۱»

زراره می‌گوید: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که می‌فرمودند: براستی خدای عزوجل کار خلقش را به پیغمبرش واگذار تا ببیند فرمان بری آنها چگونه است؟ سپس آیه را تلاوت فرمود: «ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا». ۲

آنچه از این روایت معلوم می‌شود تفویض و سپردن امر تبلیغ و بیان احکام دین به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

روایت چهارم:

علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن عمر بن اذینه عن فضیل بن یسار قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول لبعض اصحاب قیس الماصر: ان الله عزوجل اذنب نبيه فاحسن ادبه فلما اكمل له الادب قال الله تعالى: «انك لعلی خلق عظیم»^۳، ثم فوّض إليه أمر الدين والأمة لیسوس عباده فقال عزوجل: «ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عند فانتھوا» وإن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم كان مسدداً موقفاً مؤيداً بروح القدس، لا یزل ولا یخطئ فی شیء مما یسوس به الخلق، فتأدب بأداب الله؛ ثم إن الله عزوجل فرض الصلاة رکعتین رکعتین عشر رکعات، فأضاف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم إلى الرکعتین رکعتین، وإلى المغرب رکعة، فصارت عدیل الفریضة لا یجوز ترکهن إلا فی سفر وأفرد الرکعة فی المغرب فترکها قائمة فی السفر والحضر فأجاز الله عزوجل له ذلك کله فصارت الفریضة سبع عشرة رکعة؛ ثم سن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم النوافل أربعاً وثلاثین رکعة مثلی الفریضة فأجاز الله عزوجل له ذلك...؛ وفرض الله فی السنة صوم شهر رمضان، وسن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صوم شعبان وثلاثة أيام فی کل شهر مثلی

۱. حشر: ۷.

۲. همان، ص ۲۶۶، ح ۳.

۳. قلم: ۴.

الفريضة، فأجاز الله عزّو جلّ له ذلك؛ وحرّم الله عزّو جلّ الخمر بعينها، وحرّم رسول الله ﷺ المسكر من كلّ شراب فأجاز الله له ذلك كلّّه؛ و...

فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام صادق ع به یکی از یاران قیس ماصرمی فرمود: به راستی خدای عزوجل پیغمبر خود را پرورش داد و او را خوب پرورید، و وقتی پرورش او به حد کمال رسید، به او فرمود: توای پیامبر دارای خُلق بزرگی هستی و سپس امر دین و کار امت را به او واگذارَد، تا بندگان او را تدبیر کند و پرورش دهد و فرمود: این که رسول خدا آورده بگیرید و عمل کنید و آن چه که از آن نهی کرده ترک کنید و به راستی رسول خدا به تأیید روح القدس مسدّد و موقّق بود، و در سیاست و تدبیر خلق به هیچ وجه لغزش و خطائی نداشت و به آداب خدا پرورش یافته بود. سپس خدای عزّو جلّ نماز را دو رکعت دو رکعت، [و در طول روز] ده رکعت مقرر کرد، و رسول خدا به دو رکعت [ظهر و عصر و عشاء] دو رکعت افزود، و به نماز مغرب یک رکعت، و این رکعات هم مانند همان فريضة الهی واجب شد، به گونه ای که ترک آنها جز در سفر روا نیست، و به مغرب همان یک رکعت افزود و آن را در سفر و حضر بر جای گذارد، و خدا همه اینها را اجازه کرد، و لذا نماز واجب یومیّه هفده رکعت شد. سپس رسول خدا ﷺ نمازهای نافله را در سی و چهار رکعت سنت نهاد، دو برابر فريضة، و خدا این را هم برای او اجازه کرد...؛ و خدا در هر سال، روزه ماه رمضان را واجب کرد، و رسول خدا ﷺ روزه ماه شعبان را سنت نهاد، و روزه سه روز در هر ماه را که دو برابر فريضة می شود، و خدا این را هم برایش اجازه کرد، و خدای عزوجل خصوص خمر (شراب انگور) را حرام کرد، و رسول خدا ﷺ هر نوشابه مست کننده را حرام کرد، و خدا برایش اجازه نمود؛ و...

در این روایت لفظ تفویض آمده، و معلوم است که مراد از تفویض در امور دین است و تفویض در امر تکوین یعنی همان معنای اول تفویض نیست.

حال آیا مراد از آن تفویض امر تشریح یعنی همان معنای دوم تفویض است؟ اگر چنین باشد، به دلیل اطلاق لفظ، ممکن است تصور شود که این تفویض در تمام احکام دین انجام شده، به اینکه اساساً خدا همه تشریح را به حضرت سپرده باشد؛ ولی همان طور که گذشت این معنا به موجب آیات و روایات زیادی باطل است یعنی تفویض در کل دین به پیامبر اکرم صحیح نیست پس نوع اول از معنای دوم تفویض نمی تواند مراد این روایت باشد. پس در این فرض، مراد این روایت تفویض تشریح بعضی از احکام شرع به رسول خدا ﷺ خواهد بود.

احتمال دیگر در این روایت آن است که بگوییم معنای روایت این است که خداوند از طریق وحی، احکام را به طور کامل تشریح فرموده و به رسول خدا ﷺ امر کرده تا احکام را تبلیغ و به مردم برساند. تفویض به این معنا که با معنای چهارم، و به نوعی سوم، مناسب است، مشکلی ندارد، و شاید بتوان آن را ظاهر بخشی از صدر آن دانست که ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا. ایتاء در این صورت به معنای تبلیغ دین می شود، و مراد از تفویض، تفویض امر در ابلاغ و بیان خواهد شد.

احتمال سومی هم در این روایت وجود دارد که به شکلی جامع دو احتمال فوق است؛ و آن اینکه بگوییم صدر روایت احتمال اخیر را می گوید، و ذیل آن احتمال اول را. صدر روایت با عبارت فتأدب بأداب الله پایان می پذیرد. از این عبارت به بعد که می توان آن را بخش دوم روایت دانست می فرماید: ثم إن الله عزّو جلّ فرض الصلاة رکعتین رکعتین، فأضاف رسول الله ﷺ إلى الركعتین رکعتین...

بعید نیست که بتوان گفت از اینجا تفویضی غیر از معنای اول اراده شده است؛ در مقابل این احتمال که بگوییم این ذیل ظهور صدر را از ابلاغ به تشریح منصرف می کند. تعبیر دوم نیز به کمک احتمال تفکیک می آید، چرا که ظهور در این دارد که این تفویض با تفویضی که در صدر بیان شد تفاوت دارد. مثال هایی هم که در این بخش دوم آمده نشان دهنده توسعه در معنای تفویض است که خدای متعال اجازه

داده باشد پیامبر ﷺ مواردی را واجب، مستحب یا حرام و... کند. به موجب روایت، رسول خدا رکعت‌هایی را جز در سفر به نماز اولیه افزود، و سپس می‌فرماید: خدای متعال اجازه داد این تشریح را به رسول خویش.

حاصل کلام اینکه خداوند تشریح بعضی از احکام را توسط رسول خدا تجویز کرده؛ البته در نهایت همه احکام مؤید به تأیید الهی است؛ به اذن قبلی و یا با اجازه بعدی. عبارت فأجاز الله عز و جلّ له ذلك این احتمال را که پیامبر ﷺ مجاز باشد هر طور که خواست احکام را تشریح کند منتفی می‌کند. ایشان مجاز است حکم را آنطور که خدا راضی است تشریح نماید؛ یعنی در حقیقت مشیت خدا را تبدیل به قانون کند. باید دقت داشت که عبارت أجاز الله له ذلك در روایت نقل شده، مطلقاً تفویض امور به رسول خدا ﷺ را مقید می‌کند.

این احتمال می‌شود نوع دوم از معنای دوم تفویض، که در کنار تفویض امر ابلاغ قابل توجه و تأمل است.

البته علامه مجلسی رحمته الله علیه می‌فرماید که نوع دوم از معنای دوم تفویض - یعنی اینکه اهل بیت علیهم السلام حکم را تشریح کنند و خدا اجازه دهد - تکلف دارد، مگر به این معنا که حکمی نزد ایشان به ودیعه گذارده شده باشد و ایشان مجاز باشند هنگام نیاز آن را آشکار نمایند. استدلال ایشان به آیه اليوم أكملت لكم دينكم... است که دلالت می‌کند بر اینکه دین به صورت کامل تشریح شده است.

روایت پنجم:

أبوعلی الأشعری عن محمد بن عبد الجبار عن ابن فضال عن ثعلبة بن ميمون عن زرارة أنه سمع أبا جعفر وأبا عبد الله عليهما السلام يقولان: إن الله تبارك وتعالى فوّض نبيّه ﷺ أمر خلقه لينظر كيف طاعتهم، ثم تلا هذه الآية ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا.

زراره می‌گوید: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که فرمودند: به تحقیق،

خداوند تبارک و تعالی امر [تدبیر] خلقش را به پیامبر سپرد تا ببیند چگونه از او فرمان می‌برند؟ و این آیه را تلاوت فرمود: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا.^۱

این روایت نیز مربوط به خلقت و تکوین نیست، زیرا در آن می‌فرماید: لیتظر کیف طاعتهم: یعنی تفویض برای این بوده که خدا ببیند مردم چگونه به حرف پیامبر گوش می‌دهند؟ این روایت بیش از تفویض، به معنای اختیار در بیان و تبلیغ احکام را نمی‌رساند. روایت ششم:

محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن محمد بن سنان عن إسحاق بن عمار عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن الله تبارك وتعالى أَدَبَ نَبِيَّهٖ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا انْتَهَى بِهِ إِلَى مَا أَرَادَ، قَالَ لَهُ: «إِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ»، فَفَوَّضَ إِلَيْهِ دِينَهُ فَقَالَ: وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَرَضَ الْفَرَائِضَ وَلَمْ يَقْسِمْ لِلْجَدِّ شَيْئاً وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَطْعَمَهُ السُّدُسَ فَأَجَازَهُ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ لَهُ ذَلِكَ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ».^۲

اسحاق بن عمار نقل می‌کند که امام صادق عليه السلام فرمود: به تحقیق، خدای تبارک و تعالی پیغمبر خود را پرورش داد، و چون به جایگاهی که می‌خواست رسید، درباره او فرمود: إِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ، و دین خود را بدو واگذار کرد، و فرمود: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا، خدا فریضه‌های ارث را مقرر کرد و به جد سهمی نداد، و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شش یک مال میت را به او داد، و خدا آن را برای او اجازه کرد، و این معنای فرموده خدای عز و جل است که: هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.^۳

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۵.

۲. ص: ۴۰.

۳. همان، ح ۶.

محمد بن سنان از نظر ما ضعیف نیست، لذا روایت فوق از نظر سندی معتبر است و این هم روایت بیش از تفویض، به معنای اختیار در بیان و تبلیغ احکام را نمی‌رساند. روایت هفتم:

الحسین بن محمد عن معلى بن محمد عن الوشاء عن حماد بن عثمان عن زارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: وضع رسول الله ﷺ دية العين ودية النفس وحرم النبيذ وكل مسكر، فقال له رجل: وضع رسول الله ﷺ من غير أن يكون جاء فيه شيء؟ قال: نعم، ليعلم من يطع الرسول ممن يعصيه.»

امام باقر عليه السلام فرمود: پیغمبر ﷺ دیه چشم و دیه قتل را معین کرد و نبیذ (شراب خرما) و هر مسکری را حرام کرد. مردی به آن حضرت عرض کرد: بی آنکه دستوری در آنها آمده باشد، پیغمبر وضع قانون کرد؟! فرمود: آری، تا دانسته شود چه کس فرمانبر پیغمبر است، و چه کس نافرمان او!

سند این روایت بی اشکال نیست، و در عین حال منافاتی ندارد که این احکام از وحی و یا به اذن خدای متعال باشند.

روایت هشتم:

محمد بن يحيى عن محمد بن الحسن قال: وجدت في نوادر محمد بن سنان عن عبد الله بن سنان قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «لا والله، ما فوّض الله إلى أحد من خلقه إلا إلى رسول الله ﷺ وإلى الأئمة. قال عز وجل: «إنا أنزلنا إليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما أراك الله»^۲، وهي جارية في الأوصياء» امام صادق عليه السلام فرمود: نه به خدا خدا کار را به احدی از خلقش وانگذاشته است، جز به رسول خدا ﷺ و به ائمه عليهم السلام. خدای عز و جل فرموده است: به راستی ما فرو فرستادیم به تو قرآن را، تا حکم کنی در میان مردم بدانچه خدایت بنماید؛ و

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۷.

۲. نساء: ۱۰۶.

این آیه درباره اوصیاء هم جاری است.^۱

این روایت به قرینه آیه ظاهر در بیان و تبلیغ احکام و قضاوت در میان مردم است.
روایت نهم:

محمد بن یحیی عن محمد بن الحسن عن یعقوب بن یزید عن الحسن بن زیاد عن محمد بن الحسن المیثمی عن اَبی عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ قال: سمعته يقول: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَذَبَ رَسُولَهُ حَتَّى قَوْمَهُ عَلَى مَا أَرَادَ، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛ فَمَا فَوَّضَ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا»

محمد بن الحسن میثمی گوید: از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می فرمود: به راستی خدای عز و جل پیغمبرش را تربیت کرد، تا چنانچه خواست او را آراست، و سپس کار را به او واگذار کرد، و فرمود عز ذکره: آنچه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورده عمل کنید و آنچه از آن نهی کرده ترک کنید و هر چه را خدا به رسولش تفویض کرده، آن را به ما نیز تفویض نمود.^۲

ظاهراین روایت آن است که آنچه به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تفویض شده بیان احکام است، و لذا بعد از پیامبر به ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ سپرده شده است.
روایت دهم:

علی بن محمد عن بعض أصحابنا عن الحسين بن عبدالرحمن عن صندل الخياط عن زيد الشحام قال: سألت أبا عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ في قوله تعالى: «هذا عطاؤنا فأمئتن أو أمسك بغير حساب.»^۳ قال: أعطى سليمان ملكاً عظيماً ثم جرت هذه الآية في رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فكان له أن يعطى ما شاء من شاء، ويمنع

۱. همان، ح ۸.

۲. همان، ص ۲۶۸، ح ۹.

۳. ص: ۴۰.

من شاء وأعطاه الله أفضل ممّا أعطى سليمان، لقوله: «ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا»

زید شحام می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم درباره قول خدای تعالی: این عطای ماست به هرکس که می‌خواهی ببخش و از هرکس می‌خواهی امساک کن و حسابی بر تو نیست و او فرمود: به سلیمان سلطنت عظیمی داد، سپس این آیه درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شد؛ پس رسول خدا حق داشت هر چه را خواهد به هرکس بدهد، از هرکس بخواهد دریغ دارد و خدا به او بهتر از آنچه به سلیمان داد، عطا کرد. چرا که فرمود: آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده عمل کنید و آنچه از آن نهی کرده ترک کنید.^۱

خدا به سلیمان فرمود هر چه می‌خواهی انجام ده، و چنین خداوند چنین تفویضی را به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هم کرده است.

به قرینه روایت نهم که فرمود آنچه به پیامبر عطا شده، به اهل بیت ایشان هم عطا شده است، این حق برای ایشان هم ثابت است؛ و براین اساس، اینکه حضرت زهرا علیها السلام فیء را حلال فرمود، و یا اینکه امام صادق علیه السلام می‌فرمایند پدرم خمس را حلال کرد، قابل درک و فهم می‌شود.

حاصل اینکه به غیر از معنای اول و نوع اول از معنای دوم تفویض که بیان شد، معانی دیگر تفویض مشکلی ندارند.

به بیانی روشن تر تفویض به این معنا که نبی اکرم صلی الله علیه و آله حکمی را تشریح کرده و خداوند هم اجازه داده باشد، صریح روایات است، و علاوه براین، مشهور علماء این معنا را قبول دارند. بله، تفویض چنین حقی برای اهل بیت محل اشکال است.

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۲۶۸، ح ۹.

شیخ صدوق رحمته الله علیه و تفویض

شیخ صدوق رحمته الله علیه در چهار مورد درباره مسئله تفویض بحث کوتاهی کرده است که برای مشخص شدن نظرایشان به بررسی آنها می پردازیم.
مورد نخست:

شیخ صدوق در مورد وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که غسلات وضوی آن حضرت یک مرتبه بوده است یعنی حضرتش دست و صورت خود را در وضویک بار می شسته اند و بعد از آن این بحث را مطرح می کند که دو مرتبه آب ریختن چه حکمی دارد؟

سپس از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

فرض الله الوضوء واحدةً واحدةً، ووضع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم للناس إثنين إثنين: خداوند وضورا یکی یکی واجب ساخته، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای مردم دوتا دوتا مقرر فرمود.^۱

ایشان در توضیح این روایت می گوید: «وهذا على جهة الإنكار لا على جهة الإخبار» یعنی امام صادق علیه السلام در مقام انکار از «استفهام انکاری» در تعبیر خود استفاده نموده، بدین صورت که امام می فرمایند: «آیا چنین سخنی صحیح است که خدا یک بار ریختن آب را واجب کرده و رسول خدا به جای آن دو بار گفته باشد؟!» گویی این تجاوز از حدود الهی است، در حالی که خداوند عز و جل می فرماید: «و من يتعدّ حدود الله فقد ظلم» یعنی هر کس از حدود الهی تجاوز کند، ظلم کرده است. پس امام صادق علیه السلام می خواهند بفرمایند که چنین تشریحی از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رخ نداده است.

ایشان چند سطر بعد نیز می گوید:

۱. محمد بن علی صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ کتاب الطهارة، باب ۸، باب صفة وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؛ ص ۱۰، ح ۴.

وقد فوّض الله تعالى إلى نبيّه ﷺ أمر دينه ولم يفوّض إليه تعدّي حدوده: درست است که خدای متعال امر تبليغ دين را به رسول خویش سپرده؛ اما اجازه تغيير دين را به پیامبرش نداده است تا یک بار آب ریختن در وضو را از پیش خود دو بار کند.^۱

ایشان با این سخن در واقع تفویض، به این معنا که خداوند قانونگذاری را ولودر بعضی موارد به پیامبر سپرده باشد، قبول نمی‌کند.

علامه طریحی رحمته الله عليه چون به صدر و ذیل عبارت توجه نکرده، در این مورد به اشتباه رفته و فرموده است: روایت داریم که تفویض در امر دين است، نه تفویض در تجاوز از حدود. ایشان گمان کرده که ذیل عبارت صدوق، روایت است.

البته این اشتباه به خاطر متن من لایحضره الفقيه است، چون عبارت شیخ صدوق بعد از «رؤی» آمده است. مرحوم طریحی گمان کرده ذیل عبارت هم روایت است، در حالی که شیخ صدوق رحمته الله عليه تنها اصل تفویض را به عنوان روایت آورده و ذیل آن دریافت خودش است.

مورد دوم:

ایشان پس از اینکه در مورد تعداد رکعات نماز هفده رکعت بودن آن را نقل می‌کند، عبارت عجیبی دارد و می‌فرماید:

وقال زارة بن أعین: قال أبو جعفر عليه السلام: كان الذي فرض الله عزّو جلّ على العباد عشر ركعات، وفيهن القراءة وليس فيهن وهم يعني سهو فزاد رسول الله ﷺ سبعاً...»

زاراة بن اعین می‌گوید: امام باقر عليه السلام فرمود: نمازی که خداوند عزّو جلّ بر بندگان واجب فرموده ده رکعت بود، که در هر یک از آن ده رکعت حمد خوانده می‌شود، و شک یعنی سهو در آن راه ندارد؛ و پس از آن رسول خدا ﷺ هفت رکعت دیگر

۱. همان، ذیل ح ۸.

بر آن افزود.^۱

این عبارت که به صورت غیر متعارف با عبارت قال، و نه رواه یا رُوی، بیان شده، نشان می‌دهد که گویا ایشان می‌خواهد بگوید من این سخن را قبول ندارم؛ گویا مطلب را به برداشت زراره نسبت می‌دهد، نه کلام امام ع. به عبارت دیگر، شاید شیخ صدوق قبول ندارد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر رکعات نماز افزوده باشد.

مجلسی اول رحمته الله در شرح عبارت «فzاد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» می‌فرماید: «والزیادة إما بأمر الله علی الخصوص، كما فهمه الصدوق علی الظاهر...»^۲ مرحوم مجلسی رحمته الله از کلام صدوق رحمته الله فهمیده که تفویض در کار نیست بلکه این زیاده از امر خداست ولی ما از سخنان شیخ صدوق رحمته الله چنین چیزی درنیافتیم، بلکه به نظر می‌رسد که چون صدوق رحمته الله تفویض را قبول ندارد این حکم را به زراره نسبت می‌دهد و ما قبلاً به این مطلب اشاره کردیم.

مورد سوم:

ایشان در باب صلاة مسافر، روایتی را که در آن گفته شده رکعاتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واجب فرموده بود در سفر حذف می‌شوند، نمی‌آورد، در عوض از کتاب فضل بن شاذان روایتی نقل می‌کند که در آن آمده نماز در مسافرت شکسته می‌شود، و در آن سخنی از اضافه شدن رکعات توسط پیامبر نیست.^۳

اینکه شیخ صدوق رحمته الله روایت مزبور را در اینجا نقل نکرده، معلوم می‌شود که ایشان اعتقاد به تفویض نداشته است.

مورد چهارم:

شیخ صدوق رحمته الله در باب اذان، هنگامی که از مفوضه یاد می‌کند، می‌فرماید:

۱. همان، ج ۱، ص ۵۱، ح ۱۴.

۲. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج ۲، ص ۲۰.

۳. محمد بن علی صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ کتاب الصلوة، باب ۳۳، باب علة التقصیر فی السفر، ص ۱۲۱، ح ۱.

«والمفوضة لعنهم الله...»^۱

بررسی هر چهار موردی که شیخ صدوق رحمته الله علیه در آنها به مسئله تفویض پرداخته یا اشاره کرده، مشخص می‌کند که ایشان تفویض را به هر شکلی، جز تفویض در تبلیغ و بیان احکام، غیر قابل پذیرش و باطل می‌داند.

۱. همان، ص ۷۸، ذیل ح ۳۷.

نظر صاحب جواهر رحمته الله عليه و نقد آن

صاحب جواهر رحمته الله عليه در بحث کَرَّاز کتاب طهارت، نظری ابراز فرموده‌اند که نظیر آن را در سخنان دیگر علمای شیعه سراغ نداریم. ایشان در ضمن بحثی طولانی می‌نویسد: هنا کَرَّان، و زنی و مساحی، فلاینافی نقصان أحدهما عن الآخر، إذ ما نقص فی الوزن وبلغ فی المساحة کرمساحی لا وزنی و بالعکس، فإن أحدهما غیر الآخر، فلیس الزیادة محمولة علی الإستحباب. لکن قد یشکل بأنه لا داعی... دو تقدیر برای کَرَّ وجود دارد: وزنی و مساحتی [منظور حجمی است]، و منافاتی ندارد که یکی از این تقدیرات کمتر از دیگری باشد، چرا که آن چه در وزن نقصان دارد ولی از حیث مساحت [حجم] به تقدیرش می‌رسد، کَرَّ مساحتی [حجمی] است، و نه کَرَّ وزنی؛ چون این با آن فرق دارد، و لذا زیادت یکی بر دیگری حمل بر استحباب نمی‌شود. با این وجود، شاید اشکال می‌شود که...^۱

حاصل کلام ایشان این است که معیار تعیین آب کَرَّ هم بر اساس وزن و هم بر اساس مساحت صحیح است و می‌پذیرند که همیشه این دو اختلاف دارند. ایشان این اشکال را مطرح می‌کند که اگر هر دوی این معیارها از یک منبع متصل به وحی هستند، چرا با هم اختلاف دارند؟ و سپس خود برای پاسخ به آن وردّ شبهه می‌فرماید:

إن دعوی علم النبی صلی الله علیه و آله والأئمة: بذلك ممنوعة، ولا غضاضة لأنّ علمهم عليهم السلام لیس کعلم الخالق عزّوجلّ، فقد یكون قدّروه بأذهانهم الشریفة وأجرى الله الحکم علیه؛ وثانیاً بأنّه لایمکن ضبط مساحة تنطبق علی الوزن دائماً أو بالعکس لاختلاف المیاه...»^۲

ادعای علم نبی صلی الله علیه و آله و ائمه عليهم السلام به این مطلب قابل قبول نیست و اشکالی هم

۱. محمدحسن نجفی؛ جواهر الکلام؛ ج ۱، ص ۱۸۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۸۳.

ندارد [یعنی با مبانی ناسازگار نیست]، چرا که علم ایشان مثل علم خالق عز و جل نیست؛ چه بسا تقدیر آن را به اذهان شریفشان حساب می‌کنند و خدا نیز حکم را بر آن اساس جاری می‌سازد. ثانیاً، ممکن نیست تقدیرات مساحتی [حجمی] دائماً بر تقدیرات وزنی منطبق باشد و بالعکس، به سبب اختلاف [وزن حجمی] آب‌ها.

کلام ایشان در پاسخ اول دو بخش دارد:

بخش نخست سخن ایشان طرح این ادعاست که آن حضرات عليه السلام علم لدنی به احکام ندارند، و احیاناً نسبت به حکم خدا جاهلند. ایشان به تصریح می‌گویند: «لأن علمهم عليه السلام ليس كعلم الخالق عز وجل».

بخش دوم اینکه آن حضرات عليه السلام در ذهن خویش حکمی را در نظر می‌گرفتند و بیان می‌فرمودند، و به تبع آن حکم خدای متعال جعل می‌شده که این همان تصویب مشهور است که می‌گویند خدای متعال احیاناً در واقع حکمی ندارد و هرچه معصومین عليه السلام بفرمایند حکم خدا می‌شود. البته علی القاعده ایشان این نظر را درباره همه احکام نمی‌گویند، بلکه تنها ناظر به جایی است که آیه و وحی نباشد.

در هر حال، از این سخنان صاحب جواهر رحمته الله عليه برداشت می‌شود که به اعتقاد ایشان چنین نیست که همیشه احکام الهی ثابت باشد و ائمه عليه السلام به آن احکام علم داشته باشند، بلکه احیاناً خداوند متعال در واقع حکمی ندارد و هرچه اهل بیت عليه السلام بگویند خداوند همان را حکم خود قرار می‌دهد، بر همین اساس می‌توان گفت که تشریح احکام به آن حضرات عليه السلام تفویض و واگذار شده است.

دو اشکال عمده در این نظریه صاحب جواهر رحمته الله عليه وجود دارد:

نخست آنکه چگونه می‌توان تصور کرد که حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم و ائمه اطهار عليه السلام عالم به احکام نبوده باشند؟ در حالی که اگر نگوییم آن حضرات عليه السلام همه چیز را می‌دانسته و علم غیب و علم به ما کان و ما یکون داشتند، لا اقل معتقد هستیم که آن

حضرات عليه السلام به تمام احکام الهی عالم بوده‌اند. این از ضروریات مذهب است و همه بزرگان از صدر تا کنون به آن اعتقاد دارد.

دوم آنکه نمی‌توان پذیرفت که در عالم واقع، ولو در موردی از موارد، از سوی خدای متعال در شریعت او حکمی وجود نداشته باشد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار عليهم السلام در ذهن خویش حکمی در نظر بگیرند و بمجرد بیان ایشان جعل شود.

روایات قطعیه این نظریه را رد می‌کند و نمی‌توان آن را قبول کرد. این اعتقاد همان نظریه تصویب است که به اجماع علمای شیعه اعتقادی باطل است. بله، در برخی موارد جزئی در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین امری را باید پذیرفت، ولی پس از رحلت آن حضرت این راه بسته شده است.

در تبیین روایات تعیین «میزان آب کر» نیز می‌توان گفت تعیین دو معیار برای میزان آب کر شبیه تعیین معیار حدّ ترخص برای شکسته خواندن نماز مسافراست، زیرا در روایات مربوط به قصر نماز مسافرنیز دو معیار برای تعیین حدّ ترخص ذکر شده است. در برخی روایات برای تعیین معیار حدّ ترخص قریب این معنی می‌فرماید: «إذا خفی الأذان فقصر»^۱ و در برخی روایات دیگر می‌فرماید: «إذا خفیت الجدران فقصر»^۲.

در تبیین این دو گونه روایت اغلب فقها فرموده‌اند که هیچ‌یک از این دو عبارت مفهوم ندارند و پنهان شدن هریک از «دیوار» و «اذان» موجب شکسته شدن نماز است. در مورد معیار تعیین آب کر هم مطلب به همین شکل است، زیرا در یک روایت مقدار کر، سه وجب در سه وجب ذکر شده و در روایت دیگر ۱۲۰۰ رطل آمده است، و واقعیت این است که در عالم خارج این دو با هم فرق دارند و هر کدام که حاصل شد، مقدار کر حاصل شده است. البته مقداری که با سه وجب محاسبه می‌شود که فتوای ما هم بر کفایت آن در مقدار کر است با مقداری که بر اساس وزن بدست می‌آید به هم نزدیک هستند.

۱. هنگامی که صدای اذان به گوش نرسید نماز شکسته می‌شود.

۲. هنگامی که دیوارهای شهر ناپدید شدند نماز شکسته می‌شود.

نظر آیت الله بروجردی رحمته الله علیه و نقد آن

آیت الله بروجردی رحمته الله علیه در پایان بحث اصولی خویش در باب «اجزاء» سخنی دارند که به مسئله تفویض اشاره دارد.

ایشان در این بحث تصریح می‌کنند که نتیجه قبول «اجزاء» قبول یک نوع نظریه تصویب است، و چنین تصویبی باطل نیست.

ایشان پس از طرح این مسئله که مشهور بطلان تصویب اجماعی است، می‌فرماید:

إنها مسئله عقلية لا شرعية تعبدية يستند فيها إلى الإجماع، وإن الإجماع المدعى فيها هو إجماع المتكلمين من الإمامية بما هم متكلمون، لا إجماع الفقهاء والمحدثين الذي هو حجة من الحجج الفقهية...

تفویض یک مسئله عقلی است، و نه شرعی و تعبدی، تا [در اثبات آن] به اجماع

استناد شود؛ و آن اجماعی که در باب تفویض گفته می‌شود، اجماع متکلمین

امامیه است، نه اجماع فقها و محدثین که حجتی از حجت‌های شرعی است.^۱

سپس عباراتی از شیخ طوسی رحمته الله علیه نقل می‌کند که نشان می‌دهد اجماع ذکر

شده اجماعی کلامی بر پایه عقل و اندیشه متکلمین است و مسئله‌ای شرعی که از

معصومین علیهم السلام رسیده باشد، نیست.

بنابراین، ایشان نیز مثل صاحب جواهر رحمته الله علیه معتقد است که خدای متعال به

همان که حضرات معصومین علیهم السلام بیان می‌کنند حکم می‌کند.

البته سخن ایشان را می‌توان به گونه دیگری هم توجیه کرد؛ اینکه ایشان عقیده

دارند احکام واقعی خداوند از سوی حضرات معصومین علیهم السلام گسترش و توسعه می‌یابد؛

یعنی خدای متعال حکمی را تشریح فرموده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن را توسعه داده

است. اینگونه تصویب در احکام شرعی غیر از تصویب مشهور در علم کلام است.

در واقع دو گونه تصویب قابل تصور است:

۱. حسینعلی منتظری؛ نهاية الأصول؛ ص ۱۴۰، تذنیبان، الثاني.

یکی اینکه اصلاً حکمی در لوح محفوظ الهی نباشد و با سخن رسول خدا یا ائمه علیهم السلام حکم واقعی پیدا شود.

دوم اینکه در لوح محفوظ حکمی باشد، ولی با کلام رسول خدا و ائمه علیهم السلام آن حکم عوض شود، به این معنا که حکم گسترده تر شده و توسعه یابد.

شاید بتوان کلام مرحوم بروجردی رحمته الله علیه را بر تصویب به معنای اخیر حمل کرد. بر اساس گزارش های راویان، در برخی موارد جزئی در احکامی که خدای متعال تشریح فرموده، از سوی معصومین علیهم السلام توسعه صورت گرفته است.

علم ائمه عليهم السلام به احکام شرعی

اکنون که نظرات علما در مورد تفویض و علم ائمه اطهار عليهم السلام به احکام مطرح شد، لازم است بحث مختصری در مورد علم ائمه عليهم السلام داشته باشیم.

در میان علمای شیعه سه نظر درباره علم رسول خدا و ائمه اطهار عليهم السلام وجود دارد: الف) علم ائمه اطهار عليهم السلام مثل علم خداوند و متصل به منبع فیض اقدس است، با این تفاوت که علم خدای متعال ذاتی، و علم آن حضرات از سوی خدای عز و جلّ به ایشان داده شده است.

اکثر فلاسفه، عرفا و برخی فقها این نظر را پذیرفته‌اند.

ب) حضرات ائمه عليهم السلام علم به احکام نداشته‌اند، بلکه تشریح احکام به ایشان واگذار و تفویض شده، آنها احکام را تشریح کرده‌اند. این نظر از سخنان صاحب جواهر رحمته الله علیه برداشت می‌شود، که قبلاً سخنان ایشان نقل و بررسی شد.

ج) رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم و ائمه اطهار عليهم السلام هر زمانی اراده می‌فرمودند از منبع فیض الهی، علمی را که می‌خواستند به دست می‌آوردند، همان طور که در روایات آمده است که: «إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمًا يَعْنِي بِهِ تَحْقِيقَ كَيْفَ إِمَامٍ هَرُوقَتْ بِخَوَاهِدِ، مِي دَانَد وَ الْبَتَّهْ اِيشَانْ چيزی نمی‌خواهند مگر اینکه خدای متعال بخواهد، همان طور که در قرآن کریم آمده است: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»؛ آنها اولیاء حق چیزی جز آنچه خدا بخواهد نمی‌خواهند.^۱

به اعتقاد ما به استناد روایات فوق‌الذکر، نظریه سوم قول تحقیق است؛ بنابراین قول معتقدیم رسول خدا و ائمه اطهار عليهم السلام احکام را می‌دانند، زیرا در روایات متعددی که از معصومین عليهم السلام نقل شده، آمده است که با تمسک به قرآن جواب احکام را می‌داده‌اند.

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ کتاب الحجة، باب أن الأئمة عليهم السلام إذا شأؤوا أن يعلموا علموا.

علم غیب ائمه اطهار علیهم السلام

به آیاتی از قرآن کریم تمسک شده تا نشان دهند اهل بیت علیهم السلام غیب نمی دانند، که برخی از این آیات را ذکر و بررسی می کنیم.

آیه نخست:

«لا یعلم من فی السموات والأرض الغیب إلا الله»: کسانی که در آسمان ها و زمین هستند غیب نمی دانند جز خدا.^۱

نفی علم غیب از غیر خدا در این آیه منافاتی با این ندارد که غیر او، بالعرض و به خواست خداوند علم به غیب پیدا کند. این آیه تنها علم ذاتی به غیب را نفی می کند، و نسبت به علم غیر ذاتی به غیب ساکت است.

آیه دوم:

«لو كنت أعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء»: اگر غیب می دانستم قطعاً خیر بیشتری می اندوختم، و هرگز به من آسیبی نمی رسید.^۲

ظاهر این است که آیه دلالت دارد بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غیب نمی دانسته اند.

علامه طباطبایی رحمته الله علیه این آیه و آیات دیگری را که مضمون آنها اختصاص علم غیب به خدای متعال است مانند بیانی که در آیه اول داشتیم به اصل و فرع بودن علم ائمه علیهم السلام در برابر علم خدای متعال توجیه کرده اند؛ بنابراین معنای آیه چنین می شود: «اگر من غیب را به طور ذاتی می دانستم گرفتاری بر من وارد نمی شد، اگر چه از طرف خدا علم غیب به من داده شده است.»

به اعتقاد ما، این اشکال بر این تفسیر وارد است که در جلوگیری از گرفتار شدن فرقی بین علم ذاتی یا عرضی نیست؛ به همین دلیل این معنا قابل قبول نیست.

شاید به همین دلیل باشد که علامه مقرر رحمته الله علیه در بحث علم امام علیه السلام، در کتابش

۱. نمل: ۶۵.

۲. اعراف: ۱۸۸.

این آیه را نیاورده است، زیرا این آیه مثل آیات قبلی قابل توجیه نیست.
آیه سوم:

«عفا الله عنك لم أذنت لهم حتى يتبين لك الذين صدقوا وتعلم الكاذبين»: یعنی خدای متعال به پیامبر گرامی ﷺ خویش می فرماید که چرا پیش از روشن شدن راستی و نادرستی ایشان به آنان اذن دادی؟! یعنی ایشان از صدق و کذب مدعیان آگاه نبوده است.^۱

آیه چهارم:

«ومن أهل المدينة مردوا على النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتين»: و از ساکنان مدینه عده ای بر نفاق خو گرفته اند و تو آنان را نمی شناسی، ما آنان را می شناسیم و به زودی آنان را دو بار عذاب می کنیم.^۲
این آیه نیز صراحت بر این دارد که پیامبر اکرم ﷺ نفاق اشخاص مورد نظر را نمی دانسته است.

به بیانی که ذیل آیه دوم عرض کردیم، آیات سوم و چهارم نیز با تفکیک بین علم بالذات و علم بالعرض قابل توجیه نیست.

آیه پنجم:

«قل ما كنت بدعا من الرسل وما أدري ما يفعل بي ولا بكم»: بگو من اولین پیامبر نیستم [که از رسالت من تعجب می کنید]! و من نمی دانم با من و با شما چه معامله ای خواهد شد...^۳

در این آیه پیامبر ﷺ صریحاً می فرمایند که من نمی دانم سرنوشت شما یا من چه می شود؟

۱. توبه: ۴۳.

۲. توبه: ۱۰۱.

۳. احقاف: ۹.

آیه ششم:

«ولونشاء لأریناکهم فلعرفتهم بسیماهم»: و اگر می خواستیم قطعاً آنان را به تو

می نمایانندیم، و در نتیجه ایشان را به سیمای [حقیقی]شان می شناختی.^۱

از آیات فوق برداشت شده که آن حضرات علیهم السلام علم غیب نداشته اند. نقطه مقابل

صاحبان این رأی، گروهی از علما هستند که معتقدند که علم حضرات معصومین علیهم السلام

با علم الهی دقیقاً انطباق دارد.

از جمله قائلین به نظر اخیر، علامه مقرر و آیت الله مظفر رحمتهما الله هستند. مرحوم مظفر

معتقد است که ائمه اطهار علیهم السلام حتی علم الساعة را می دانند. به نظر می رسد که این

عقیده با آیه «وعنده علم الساعة»^۲ که ظهور در این دارد که زمان قیامت را فقط خدای

عز و جلّ می داند، منافات دارد. علامه طباطبایی رحمتهما الله هم اعتقاد دارد که علم الساعة

مخصوص خداوند متعال است.

این گروه از علما به گفتار خود استدلال به بعضی از روایات نموده اند از جمله

روایتی است از امام رضا علیه السلام در پاسخ عمرو بن هذّاب که فرموده اند:

علم غیب را جز خدای متعال کسی نمی داند، فرمود: «آیا خدای متعال نفرموده:

«عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحداً إلا من ارتضی من رسول^۳ فرسول الله عند

الله مرتضی، ونحن ورثة ذلك الرسول الذي أطلعه الله علی الغیب وعلمنا ما كان

وما یكون إلى یوم القيامة»: خداوند عالم به غیب است، و آن را بر احدی آشکار

نمی کند الا بر آن کس از رسولان که برگزیده باشد^۴ و رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد خداوند

۱. محمد: ۳۰.

۲. زخرف: ۸۵ و نیز لقمان: ۳۴ و فصلت: ۴۷ با عباراتی دیگر همین مضمون را بیان می کنند.

۳. جن: ۲۷-۲۶.

۴. از دیگر ائمه علیهم السلام نیز نقل شده که وقتی سخن از علم غیب به میان می آمد و برخی با استشهاد

به آیه «فلا یظهر علی غیبه أحداً» آن را در مورد ائمه علیهم السلام انکار می کردند. آن حضرات علیهم السلام ادامه آیه را

تلاوت می فرمودند که: «إلا من ارتضی من رسول» و می فرمودند: رسول مورد رضایت خدای متعال،

حضرت محمد بن عبدالله بود؛ چنان که امام باقر علیه السلام فرمود: «وكان والله محمد ممّن ارتضاه»؛ سپس

برگزیده است، و ما اهل بیت ﷺ وارثان همان رسولی هستیم که خداوند او را از آنچه از غیبش بخواهد آگاه می‌گرداند و او ما را از آنچه بوده و آنچه تا قیامت اتفاق خواهد افتاد، آگاه گردانیده است.^۱

همچنین در روایات حضرت امیرالمؤمنین و ائمه ﷺ به داشتن علم ما کان و ما یکون زیاد اشاره شده است.^۲

در برابر این روایات، با قطع نظر از آیات قبل، گزارش‌های تاریخی‌ای وجود دارد که حضرت رسول ﷺ و حضرت امیرالمؤمنین ﷺ در کارها مشورت می‌کردند و در بعض موارد اشتباهاتی رخ داده است؛ مثل داستان بنی‌المصطلق و دیه دادن پیامبر ﷺ به کشته‌ها، همچنین اینکه مثلاً حضرت امیرالمؤمنین ﷺ در جنگ جمل دنبال کشته‌ای گشتند و او را پیدا نکردند.

برای حل تعارض این دو دسته روایات و آیات و گزارش‌های تاریخی، علامه طباطبایی و آیت الله میلانی رحمتهما الله فرموده‌اند که آن حضرات مأمور بوده‌اند به علم غیب عمل نکنند، و بر اساس ظاهر عمل نمایند.
آیت الله میلانی رحمته الله می‌گوید:

مقام امام علیه السلام فوق الحد [است]. شخص هر چه بیشتر فکر کند بیشتر معلومات می‌آموزد که [ایشان] با آنکه با تمام قدرت و اتصال به عالم دیگر که عالم ملکوت است مرتبط بودند، مع ذلک مراعات نظام این نشئه را [می] نمودند و کردار و رفتاری عادی را انجام [می] دادند...»^۳.

فرمود: «فهو العلم الذی انتهى إلى رسول الله ﷺ، ثم إلینا».

۱. محمد باقر مجلسی؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار؛ ج ۴۹، ص ۷۵، باب تاریخ الإمام ابی الحسن الرضا علیه السلام، باب ۴، باب وروده البصرة والكوفة، ح ۱.

۲. همان، ج ۲۶، باب ۶، باب آتهم: لایحجب عنهم علم...، ح ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و...، و روایات بسیار دیگری که همین مفهوم را دارند.

۳. محمد هادی میلانی؛ کتاب صد و ده پرسش؛ ص ۱۲۵، پرسش ۳۷.

در برابر این نظر، پرسش و اشکالی قابل طرح است، و آن اینکه اگر قرار است آن حضرات علیهم السلام علمی داشته باشند ولی به آن عمل نکنند، در این صورت چه فایده‌ای بر این علم مترتب است؟!

علاوه بر این در روایات داریم که روزهای جمعه اعمال مردم به حضور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف عرضه می‌شود، و ایشان از گناه گناهکاران ناراحت می‌شوند.^۱ این روایات نشان می‌دهند که همه چیز با علم پیشینی در خزانه علم ائمه علیهم السلام قرار ندارد و احیاناً علمی برای ایشان حاصل می‌شود که قبلاً نبوده است.^۲

به اعتقاد ما، وجه جمع بین آیات و روایات ذکر شده در این بخش آن است که معصومین علیهم السلام عالم به ما کان و ما یکون هستند، ولی نه به علم فعلی، بلکه به علم شأنی، به این معنا که هرگاه اراده کنند و بخواهند، به الهام الهی علم به آن پیدا می‌کنند؛ البته در این امر تابع خواست خدا می‌باشند، که «وما یشاؤون إلا أن یشاء الله»؛ یعنی علم به چیزی را می‌خواهند که خدا بخواهد.

۱. روایات بسیاری نقل شده که هر روز جمعه بر علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام افزوده می‌شود و نیز روایاتی که اگر علم ائمه علیهم السلام افزوده نشود، آنچه نزد ایشان است پایان خواهد یافت. رجوع کنید به الکافی؛ ج ۱، کتاب الحجّة.

۲. البته باید توجه داشت این علم حصولی، غیر از علم تحصیلی است که در افراد عادی به کار می‌رود.

اهل سنت و تفویض

موضوع تفویض در میان فرقه‌های مختلف اسلامی از آغاز مطرح بوده است. در میان اهل سنت، در مورد خلفا عنوان اجتهاد و رأی، به همین معنا مطرح شده است. علامه شرف الدین رحمته الله علیه در کتاب النص والاجتهاد حدود ۵۵ اجتهاد برای عمر، و حدود ۱۵ اجتهاد برای ابوبکر، و ۲ اجتهاد برای عثمان ذکر کرده است. بسیاری از این اجتهادها در حالی بوده که سنت و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسلماً مغایر آن بوده و طبق اجتهادی که خلیفه وقت انجام داده، سنت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ترک و به جای آن روشی جدید معمول شده است. به اصطلاح اجتهاد ایشان در مقابل نص بوده است. در توجیه این موارد گفته‌اند که ایشان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را یک مجتهد می‌دانستند و خود را در امر اجتهاد در عرض آن حضرت می‌دیدند.

شیعیان قائل به این‌گونه اجتهاد نیستند؛ یعنی نه قبول دارند که علم پیامبر به احکام از طریق اجتهاد عادی است و نه می‌پذیرند که غیر معصوم حق داشته باشد در برابر نص رسول خدا اجتهاد کند. قبول اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک مجتهد مثل دیگر مجتهدها است و پذیرفتن چنین آزادی عملی برای دیگران، در واقع مستلزم عدم اعتقاد به وحیانی بودن تعالیم رسول خدا است.

در تاریخ، شواهد زیادی برای روی دادن چنین اجتهادهایی وجود دارد؛ مثلاً در جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد کسانی که برای حج قربانی نیاورده‌اند، به عمره مفرده عدول کنند، عمر در مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و وقتی که به خلافت رسید گفت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله، وأنا أنهی عنهما وأعاقب علیهما متعة الحج و متعة النساء؛ یعنی دو متعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و من از آن دو نهی می‌کنم، و مرتکب آن دورا مجازات می‌کنم، متعه حج و متعه زنان.^۱

شیعیان اجتهاد به این معنا را که مستلزم رد حکم نبی است قبول ندارند و حتی

۱. محمد بن أحمد قرطبی؛ الجامع لاحکام القرآن؛ ج ۲، ص ۳۷۰.

در مورد ائمه علیهم السلام آن را نمی پذیرند و اهل بیت علیهم السلام هرگز چنین نکرده اند. شیعه قائل است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله شریعت را به طور کامل آورد و آن را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سپرد، و از آن حضرت علیه السلام، به ائمه علیهم السلام پس از ایشان رسید، و آنها تنها مأمور به تبلیغ آن هستند و شأن تشریح ندارند.

شاهد این مدعا همین بس که می بینیم ائمه اطهار علیهم السلام پاسخ پرسش هایی را که از سوی دشمنان و یا اهل تسنن مطرح می شد، با استناد به آیات و یا با نقل روایات از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می دادند، نه آنکه آن طور که صاحب جواهر رحمته الله علیه فرموده خود اجتهاد کنند و اجتهادشان حکم شرع شود.

همچنین بسیاری از روایات معتبر اهل بیت علیهم السلام ظهور، بلکه صراحت در این معنا

دارد که ما هر چه می گوئیم از قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۵۴، کتاب فضل العلم، بَابُ الْبِدْعِ وَالرَّأْيِ وَالْمَقَائِيسِ،

علم احکام الهی نزد ائمه اطهار علیهم السلام

روایات بسیاری دلالت بر این دارند که اهل بیت علیهم السلام عالم به احکام الهی هستند و شریعت را از منبع وحی می دانند، که برای کامل شدن مطلب برخی از این روایات را نقل می کنیم.

روایت نخست:

محمد بن عیسی عن فضالة عن أبان عن أبي شيبه قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: «ضَلَّ علم ابن شبرمة عند الجامعة، إنَّ الجامعة لم تدع لأحد كلاماً، فيها علم الحلال والحرام، إنَّ أصحاب القياس طلبوا العلم بالقياس فلم يزد لهم من الحقِّ إلا بعداً، وإنَّ دين الله لا يصاب بالقياس.»^۱

ابی شیبه می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: دانش ابن شبرمه در برابر جامعه [کتابی که به املائی رسول خدا ﷺ، و دست خط علی علیه السلام نوشته شده است] گمراهی است. جامعه جایی برای کلام دیگران باقی نگذاشته، و در آن علم [کامل] حلال و حرام آمده است. همانا اصحاب قیاس، با قیاس کردن به دنبال علم رفتند، و چیزی جز دوری از حق نیافتند. بدانید که دین خدا از راه قیاس به دست نمی آید.

روایت دوم:

علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی بن عبید عن یونس بن عبد الرحمن عن سماعة بن مهران عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال: قلت: أصلحك الله إنا نجتمع

۱. محمد باقر مجلسی؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار؛ ج ۲۶، ص ۲۵، کتاب الإمامة، باب جهات علومهم وما عندهم من الكتب، ح ۵۲. روایات بسیار دیگری نیز با همین مضمون نقل شده است. از جمله: «ابراهیم بن هاشم عن یحیی بن اَبی عمران عن یونس عن حماد بن عثمان عن عمرو بن اَبی مقدم عن اَبی بصیر عن اَبی عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول، وذكر ابن شبرمة، فقال ابو عبد الله عليه السلام: «أین هومن الجامعة؟! إملأ رسول الله ﷺ وخط علی عليه السلام فیها الحلال والحرام حتی أرس الخدش.» همان، ج ۲۶، ص ۲۵، کتاب الإمامة، باب جهات علومهم وما عندهم من الكتب، ح ۲۲؛ و ص ۳۳، ح ۵۱.

فنتذاكر ما عندنا فلا يرد علينا شيء إلا وعندنا فيه شيء مسطر وذلك مما أنعم الله به علينا بكم، ثم يرد علينا الشيء الصغير ليس عندنا فيه شيء فينظر بعضنا إلى بعض وعندنا ما يشبهه فنقيس على أحسنه؟ فقال: وما لكم وللقياس؟ إنما هلك من هلك من قبلكم بالقياس. ثم قال: إذا جاءكم ما تعلمون فقولوا به، وإن جاءكم ما لا تعلمون فيها وأهوى بيده إلى فيه... فقلت: أصلحك الله أتى رسول الله صلى الله عليه وآله الناس بما يكتفون به في عهده؟ قال: نعم، وما يحتاجون إليه إلى يوم القيامة. فقلت: فضع من ذلك شيء؟ فقال: لا، هو عند أهله.

سماعة بن مهران از امام کاظم علیه السلام روایت می کند که من عرض کردم: خداوند صلاح را برای شما مقدر کند، ما گرد هم می آئیم و در آنچه از اخبار و احکام مذهبی در دست داریم به گفتگو می نشینیم. موضوعی پیش نمی آید جز آنکه نزد ما مطلبی مکتوب [از شما] هست، و این از نعمت وجود شما است که به ما عطا کرده است؛ ولی گاهی موضوع کوچکی پیش می آید که درباره آن چیزی در دست ما نیست، [از سرعجز] به همدیگر نگاه می کنیم، و در حالی که نزد ما حکم موضوعی که شبیه آن است موجود باشد، حکم آن را به احسن وجه بر آن می سنجیم و قیاس می کنیم. فرمود: شما را با قیاس چه کار است؟! همانا کسانی که پیش از شما بودند هلاک شدند بوسیله قیاس بود. سپس فرمود: وقتی برای شما مسئله ای پیش آمد که می دانید حکم آن را بگوئید، و اگر مسئله ای پیش آمد که نمی دانید، حکمش اینجا است و با دستش اشاره به دهانش کرد سپس فرمود: خدا ابوحنیفه را لعنت کند، می گفت: علی علیه السلام چنین گفته است و من چنین گویم، و صحابه چنین گفته اند و من چنین گفته ام. سپس فرمود: تو با او همنشین شده ای؟ گفتم: نه، ولی می دانم سخنش این است، و گفتم: اصلحك الله آیا رسول خدا صلى الله عليه وآله آنچه را مردم در زمان خود بدان اکتفا کنند برای ایشان آورد؟ فرمود: آری، و آنچه را هم تا قیامت بدان محتاجند. گفتم: چیزی از آن از میان رفته؟ فرمود: نه، در نزد اهلش محفوظ است.^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۵۷، کتاب فضل العلم، باب البدع والرأى والمقائیس، ح ۱۳.

روایت سوم:

علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبيه عن حماد بن عيسى عن ابراهيم بن عمر اليماني عن اَبان بن اَبى عِيّاش عن سليم بن قيس الهلالي قال: قلت لأمير المؤمنين عليه السلام: إنني سمعت من سلمان والمقداد وأبي ذر شيئاً من تفسير القرآن وأحاديث عن النبي صلى الله عليه وآله غير ما في أيدي الناس، ثم سمعتُ منك تصديق ما سمعتُ منهم، ورأيتُ في أيدي الناس أشياء كثيرة من تفسير القرآن ومن الأحاديث عن نبي الله صلى الله عليه وآله أنتم تخالفونهم فيها وتزعمون أن ذلك كله باطل...

سليم بن قيس هلالی می گوید: به امیرالمؤمنین عليه السلام عرض کردم. من از سلمان و مقداد و ابوذر مطالبی از تفسیر قرآن و احادیثی از پیغمبر صلى الله عليه وآله شنیده‌ام که با آنچه در نزد مردم است مخالف است، و باز از شما مطالبی می شنوم که آنچه را شنیده‌ام تصدیق می کند، و در دست مردم مطالبی از تفسیر قرآن و احادیث پیغمبر می بینم که شما با آنها مخالفید و همه را باطل می دانید...

تا آنجا که حضرت علی عليه السلام می فرمایند من آیات الهی و تفسیر آنها را از پیامبر صلى الله عليه وآله می آموختم و در ادامه می فرمایند:

... وما ترك شيئاً علمه الله من حلال ولا حرام ولا أمر ولا نهی، كان أو يكون، ولا كتاب منزل على أحد قبله من طاعة أو معصية إلا علمنيه وحفظته...
... و آنچه که خدا از حلال و حرام و امر و نهی، در گذشته و آینده و هر نوشته‌ای که بر هر پیغمبر پیش از او نازل شده بود از طاعت و معصیت به پیامبر صلى الله عليه وآله تعلیم فرمود، پیامبر صلى الله عليه وآله آن را به من تعلیم فرمود و من حفظش کردم...^۱

۱. همان، ص ۶۲، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، ح ۱.

نظر صحیح در تفویض به پیامبر اکرم ﷺ

محدوده عمل پیامبر ﷺ و میزان آزادی عمل آن حضرت در مورد وضع احکام شرعی را می‌توان به چهار شکل ترسیم کرد، و در واقع چهار نظر در این مورد وجود دارد: الف) تشریح همه احکام به پیامبر ﷺ سپرده شده است. نتیجه اعتقاد به چنین نظری آن است که بگوییم خدای متعال در عالم واقع حکمی نداشته است، و این همان اعتقاد به تصویب می‌باشد؛ که نظر مشهور در میان شیعیان بطلان و مردود بودن آن است، اگرچه ظاهر سخنان نادری از علمای شیعه اختیار این قول هست.

ب) رسول خدا ﷺ در بعضی موارد حکمی را از جانب خویش وضع کرده، بدون اینکه خدای متعال اذن خاص یا اجازه خاص چنین کاری به آن حضرت داده باشد، بلکه با تشریح پیامبر ﷺ حکمی تشریح شده باشد. این نظر هم به نظریه تصویب باز می‌گردد، و صحیح نیست.

ج) رسول خدا ﷺ احکامی را تشریح کرده است، و خدای متعال اذن این کار را یا از پیش به آن حضرت داده، و یا بعداً آن را امضا و تأیید می‌نماید؛ که در واقع چنین حکمی، حکم الهی است.

د) تفویض تشریح احکام به پیامبر ﷺ را نپذیریم و بگوییم چه با اذن و اجازه خدای متعال و چه بدون آن، تفویض روی نداده و رسول خدا ﷺ چنین کاری انجام نداده، و تنها شأن ایشان ابلاغ تشریحات الهی است.

برای رسیدن به نظریه صحیح از میان این چهار نظریه باید توجه کنیم که رسول اکرم ﷺ احکام شرعی را به وسیله وحی الهی دریافت فرموده و به مردم رسانده‌اند و به تصریح آیات قرآن کریم، سخن آن حضرت بر پایه وحی الهی، بلکه خود وحی الهی بوده است؛ که وما یناطق عن الهوی إن هو إلا وحی یوحی.^۱

بر همین اساس است که مسلمانان سخنان آن حضرت را پس از بعثت به دو گروه

تقسیم کرده‌اند:

الف) سخنانی که ترتیب قرار گرفتن عبارات، جمله بندیها و واژه گزینی ها در آن عین وحی الهی بوده که آنها را «قرآن» می نامند.

ب) سخنان دیگر آن حضرت که قرآن نیستند، به این معنا که ترتیب عبارت ها، جمله بندی و واژه گزینی آنها از خود حضرت رسول ﷺ بوده است، که به همراه عملکرد آن حضرت به نام «سنت» معروف شده است.

اگر روایاتی که نشانگر تشریح برخی از احکام از سوی رسول اکرم ﷺ است همچون تشریح دو رکعت اضافی در نمازهای ظهر و عصر و عشا، یک رکعت در نماز مغرب نبود، نظریه چهارم یعنی عدم قبول هرگونه تفویض در تشریح موجه ترمی نمود، ولی با وجود چنین گزارش های مسلمی از عملکرد آن حضرت و وجود آیاتی از قرآن کریم هم چون ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا^۱ و من يطع الرسول فقد اطاع الله^۲ به نظر می رسد قبول نظریه سوم در چگونگی تفویض احکام به رسول اکرم ﷺ متعین باشد. در این صورت، سنت رسول اکرم ﷺ را می توان به دو گونه تقسیم کرد:

۱. اوامر و نواهی و سنت هایی که از رسول اکرم ﷺ بر جای مانده و ریشه در وحی الهی دارد و تنها وظیفه آن حضرت ابلاغ و بیان آنها بوده است.

۲. اوامر و نواهی و سنت هایی که از جانب خود آن حضرت تشریح شده است. شاید بتوان گفت در واقع رویه در این نوع چنان بوده که حضرت رسول ﷺ حکمی را پیشنهاد می داده و از سوی خدا پذیرش و قبول قرار می گرفته است.

بنابراینچه بیان شد در مورد دوم باید گفت آنچه حضرت رسول ﷺ بدون وحی الهی واجب یا حرام فرموده و یا به عنوان سنتی مستحب یا مکروه از جانب خویش برای مردم تشریح فرموده، یا با اذنی پیشین بوده و یا اجازه ای بعدی از سوی خدای متعال را همراه داشته است، که طبق آیات قرآن کریم، مسلمانان موظف به اطاعت و تسلیم محض در برابر آنها می باشند.

۱. حشر: ۷.

۲. نساء: ۸۰.

نظر صحیح در تفویض به ائمه اطهار علیهم السلام

در مورد ائمه اطهار علیهم السلام نیز می‌توان همان چهار نظریه را که درباره تفویض به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ذکر شد، بیان کرد؛ اما در بررسی صحت آن نظریات، علاوه بر آنچه در بخش قبل بیان شد، باید توجه کرد که مسلم است پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در طول زندگانی خویش پس از بعثت، احکام شریعت را به طور تمام و کمال بیان فرموده‌اند. دلایل فراوان و محکمی برای این ادعا وجود دارد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حجة الوداع در ضمن خطبه‌ای طولانی فرمودند: هر چه شما را به بهشت نزدیک و از جهنم دور می‌سازد بیان کردم، کما اینکه آیه الیوم اکملت لکم دینکم نیز دلالت بر این دارد که دین کامل شده و تمام احکام آن تشریح شده است؛ بر این اساس نمی‌توان پذیرفت که تشریح احکام به ائمه اطهار علیهم السلام تفویض شده باشد.

بنابراین اگر به حکمی رسیدیم که در قرآن کریم نبود و یقین پیدا کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را برای عموم بیان فرموده؛ ولی از سوی امام معصوم بیان شده است، باید بگوییم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن حکم را نزد ائمه اطهار علیهم السلام به امانت و ودیعه گذاشته، تا وقتی که مصلحت اقتضا می‌کند، آن را برای مردم بیان و ابلاغ نمایند؛ کما اینکه از برخی روایات ظاهری می‌شود برخی احکام توسط امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از ظهور بیان خواهد شد. در آخر، ذکر نکته‌ای خوب است؛ اینکه با وجود تمام اشکالات و پیچیدگی‌هایی که در نظریه تفویض درباره ائمه معصومین علیهم السلام وجود دارد و قبول آن را به طور مطلق برای ما مشکل می‌کند، در عین حال اگر هم نظریه تفویض را بپذیریم، باز در مقام محاجه با عامه و اهل سنت درباره خمس نمی‌توانیم از آن استفاده کنیم و در واقع پاسخی کارآمد در اختیار ما قرار نمی‌دهد، چون عامه اصلاً ائمه اطهار علیهم السلام را به عنوان منبعی مستقل در بیان احکام قبول ندارند.

خلاصه فصل

این فصل با سخن از مفوضه و غالیان آغاز شد؛ سپس در مقام نقد، گفته شد که تفویض به دو نوع تکوینی و تشریحی تقسیم می‌شود.

نتیجه کلام آنکه تفویض در مقام تکوین، تنها به یک معنای آن قابل تصور و قبول است؛ اینکه خدای متعال مقارن با ارادنتیجه پیامبر و اهل بیت ﷺ تکوین را رقم زند؛ که البته تنها در مقام معجزات انبیاء می‌توان تحقق آن را قبول کرد و روایات بسیاری اعتقاد به آن را در غیر معجزه منع کرده است.

پس از این، از معانی پنج یا شش گانه تفویض در تشریح یاد شد، و بیان شد که به جز یکی، بقیه آن معانی در حق پیامبر اکرم ﷺ امکان وقوعی دارد؛ اگر چه تنها برای دو معنای آن می‌توان اقامه دلیل قطعی کرد.

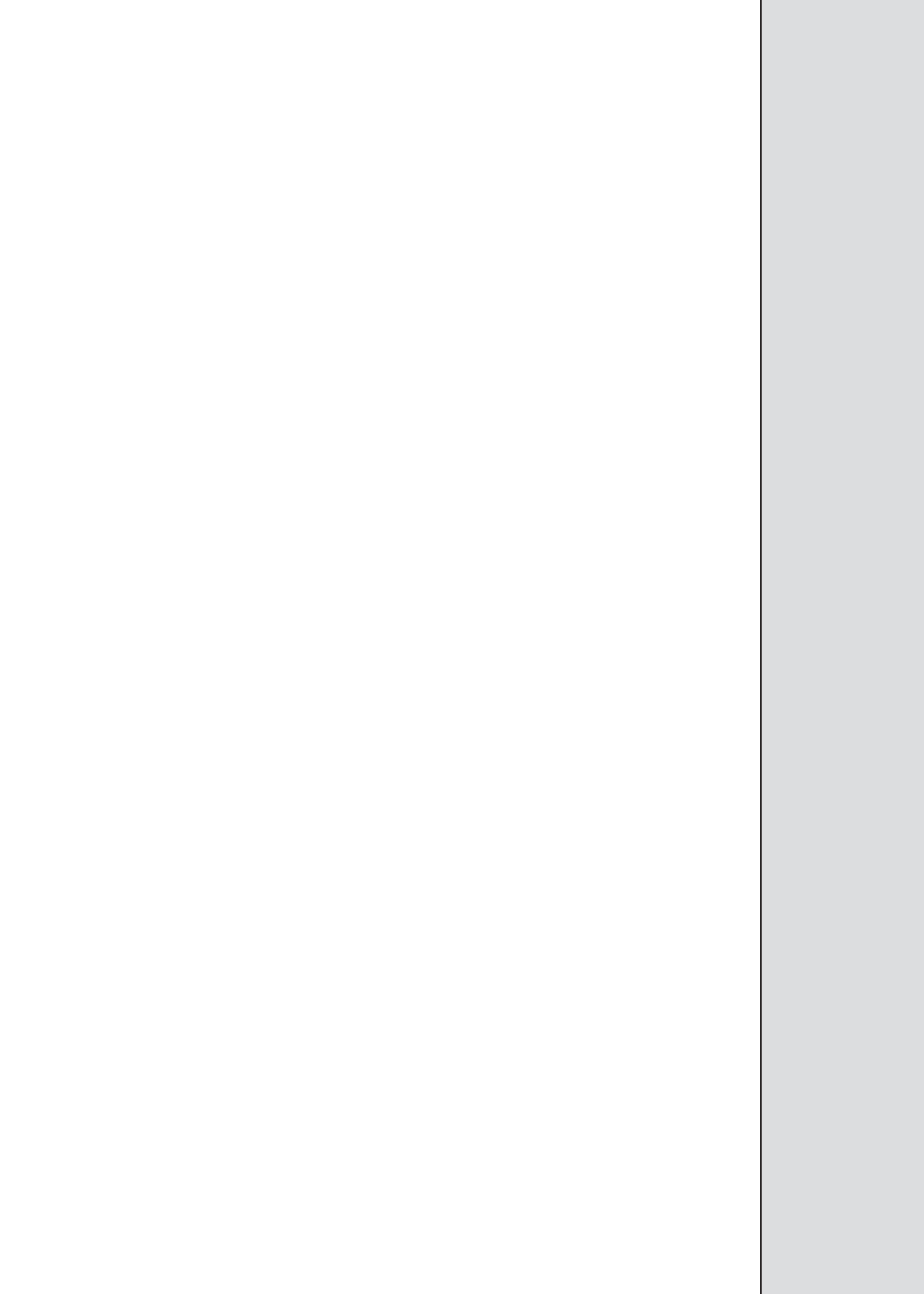
یکی از دو معنا آن است که خداوند تشریح بعضی از احکام شرع را به رسول خدا ﷺ اعطا کرده باشد، البته با توجه به اینکه در نهایت همه احکام مؤید به تأیید الهی است، حال یا به اذن قبلی و یا با اجازه بعدی. عبارت فأجاز الله عز و جل له ذلك در روایات این احتمال را که پیامبر ﷺ مستقل در تشریح باشد، منتفی می‌کند. ایشان مجاز است حکم را آنطور که خدا راضی است تشریح نماید؛ یعنی در حقیقت مشیت خدا را تبدیل به قانون کند. این معنا از تفویض تنها در حق رسول خدا صحیح است، چرا که با وجود آیتتیجه اليوم اکملت لکم دینکم... در سال آخرت رسالت، نمی‌توان پذیرفت، بعد از آن، حکمی نیاز به تشریح داشته باشد. حق این است که در زمان نبی اکرم ﷺ شریعت کامل شد؛ اما از آنجا که فرصت تبلیغ همه آن در زمان رسول خدا فراهم نیامد، امر تکمیل تبلیغ احکام شرع به حضرات امیرالمؤمنین و ائمه ﷺ پس از ایشان سپرده شد. شأن اهل بیت ﷺ تنها تبلیغ احکام است و هرگز شأن تشریح ندارند.

معنای دوم که احتمال دارد مراد روایات تفویض باشد آن است که بگوییم خداوند

از طریق وحی، احکام را به طور کامل تشریح فرموده و به رسول خدا ﷺ امر کرده تا احکام را در هنگام مقتضی تبلیغ و به مردم برساند. تفویضی هم که در حق ائمه اهل بیت ﷺ قابل تصور است همین معنا است. بله، در فصل آینده خواهیم گفت که می توان تشریح بعضی احکام فرعی را توسط ائمه اطهار ﷺ نیز پذیرفت. بعد از بحث از اصل تفویض، از بعضی از اقوال متفاوت در مسئله تفویض یاد شد، و مورد بررسی قرار گرفت.

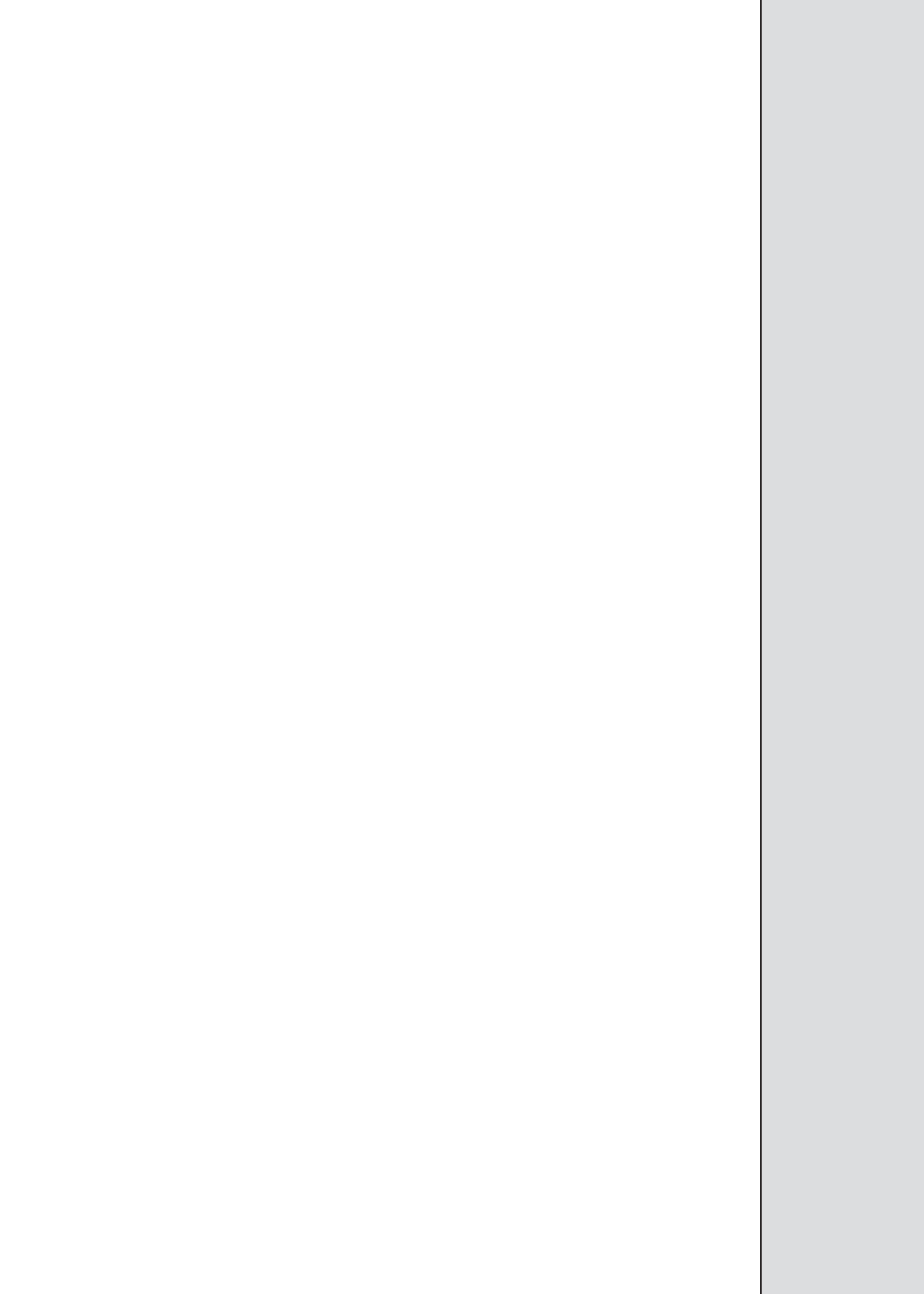
بحث دیگری که در این فصل بدان پرداخته شد، بحث علم امامت است. در این بحث نشان داده شد که قول تحقیق، بعد از بررسی اقوال مختلف در این مسئله آن است که اولاً، علم غیب حضرات معصومین ﷺ عطایی از جانب خدا است و به عبارتی ذاتی نیست و همین وجه انحصار علم غیب به خداوند در بسیاری از آیات و روایات است. و ثانیاً، این علم لزوماً علم بالفعل نیست به این معنا که «علم ما کان وما یکون» را در هر لحظه حاضر داشته باشند بلکه علم غیب ایشان، شأنی است؛ یعنی رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار ﷺ هر زمانی که اراده می فرمودند از منبع فیض الهی، علمی را که می خواستند به دست می آوردند، همان طور که در روایات آمده است که «إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمًا»؛ و البته ایشان چیزی نمی خواهند مگر اینکه خدای متعال بخواهد، همان طور که در قرآن کریم آمده است: وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ.

با این بیان روشن می شود اینکه در مواردی حضرات اهل بیت ﷺ موضوعی را بالفعل ندانند، منافاتی با علم غیب ایشان ندارد. البته در پایان به تأکید گفته شد که علم غیب حضرات به احکام الهی تمام و بالفعل است و روایات متعددی بر اثبات آن آورده شد.



فصل ششم: تدریجی بودن تبلیغ احکام

- به ودیعه گذاشتن احکام نزد ائمه علیهم السلام



به ودیعه گذاشتن احکام نزد ائمه علیهم السلام

برخی از علما فرموده‌اند که برخی از احکام شرعی پس از تشریح در بوته اقتضا می‌مانند و در زمانی دیگر به فعلیت می‌رسند. به عبارت دیگر، اگرچه حکم از طرف خداوند منجز شده؛ اما ابلاغ آن مقتضیات و زمان خاص خود را می‌طلبد؛ بنابراین در حقیقت، چنین حکمی نزد رسول خدا و ائمه علیهم السلام به صورت امانت می‌ماند تا زمان مقتضی ابلاغ آن برسد، آن وقت تبلیغ شود و به فعلیت برسد. از این رو فرموده‌اند که حکم خمس در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منجز شده بوده، ولی تبلیغ و بیان آن به تأخیر افتاده تا اینکه وقتش برسد.

از برخی سخنان آیت الله بروجری رحمته الله علیه اعتقاد ایشان به این نظریه برداشت می‌شود. ایشان در پاسخ به این پرسش که چطور عامه حکم خمس را قبول ندارند؟ می‌فرمایند چون عامه ائمه اطهار علیهم السلام را قبول نداشته‌اند، از مطلبی مثل خمس که بیان آن توسط ائمه علیهم السلام بوده اعراض کردند. با این پاسخ در واقع ایشان پذیرفته که حکم خمس، اگرچه در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تشریح شده، ولی برای مردم تبلیغ و بیان نشده و نزد ائمه اطهار علیهم السلام به امانت بوده، آن حضرات پس از مدت‌ها، در زمانی که مقتضیات آن حاصل شد یعنی در زمان امام باقر علیه السلام آن را اعلان فرموده‌اند. ایشان در کتاب خمس می‌فرماید:

السابع مما يجب فيه الخمس، وهو كل ما يستفیده الإنسان طول سنته تدریجاً بعد إخراج مؤنة سنته... وهذا في الجملة مما لا شبهة فيه عند الإمامية، بل

هو من متفردات مذهبهم، خلافاً للعامة فلم يعدّوه من موارد وجوب الخمس فإنّهم لما لم يذهبوا إلى حجّية قول أئمتنا المعصومين عليهم السلام أعرضوا عمّا اختصوا به من الأقوال وأنكروا ما صدر عنهم من الآثار واتّبعوا من خالفهم في ذلك مع أنّهم عليهم السلام هم أهل بيت الوحي والتنزيل، الذين أمر الناس باتباعهم والإعتصام بحبلهم كما دلّ عليهم حديث الثقلين...

هفتم از مواردی که خمس آن واجب است هر آن چیزی است که انسان آن را در طول سال به صورت تدریجی به دست می‌آورد، بعد از خارج ساختن مؤونه سالش... و این مسئله اجمالاً از موارد اتّفاقی بین امامیه است. این مسئله از اختصاصات مذهب شیعه است و عامه با آن مخالفت کرده و این مورد را جزء موارد وجوب خمس نمی‌دانند، چرا که حجّیت قول ائمه عليهم السلام را قبول ندارند، و از قول آن حضرات اعراض کرده، و هرآنچه را از اهل بیت عليهم السلام صادر شده انکار کردند و از کسانی که مخالف حضرات معصومین عليهم السلام هستند تبعیت کردند، و حال آنکه ائمه اثنی عشر عليهم السلام اهل بیت وحی و کسانی هستند که امر به تبعیت از آنها و چنگ زدن به ریسمان الهی آنها شده‌اند، همانطور که حدیث ثقلین بر آن دلالت دارد^۱.

با تأمل در این سخنان معلوم می‌شود که ایشان معتقد هستند بیان خمس تا زمان ائمه عليهم السلام به تأخیر افتاده، و پیش از امام باقر و امام صادق عليهم السلام اثری از حکم خمس نبوده است.

از آیت الله خوئی رحمته الله علیه نیز در تقریرات درسشان چنین نظری نقل شده است:

أما بناءً على ما سلكناه من تدریجیة الأحكام وجواز تأخیر التبلیغ عن عصر التشريع بإیداع بیانه من النبی إلى الإمام لیظهره فی ظرفه المناسب له حسب المصالح الوقتیة الباعثة على ذلك، بل قد یظهر من بعض النصوص أنّ جملة

۱. عباس ابوترابی؛ زبدة المقال فی خمس الرسول والآل؛ ص ۷۴.

من الأحكام لم تنشر لحدّ الآن وأنها مودعة عند وليّ العصر عجل الله تعالى فرجه وهو المأمور بتبليغها متى ما ظهر وملاً الأرض قسطاً وعدلاً فالأمر على هذا المبني الحاسم لمادة الإشكال ظاهر لا سترة عليه.

اما بنا بر مبنای ما در تدریجی بودن احکام و اینکه معتقدیم تاخیر تبلیغ احکام از زمان تشریح آن جائز است، به این بیان که [احیاناً] حکم از طرف پیامبر، نزد امام به ودیعه گذاشته شده باشد، تا اینکه امام این حکم را در زمان مناسب، به حسب مصالح زمان، اظهار کند؛ بلکه از بعض روایات این چنین برمی آید که بعض از احکام تا این زمان هم منتشر نشده، تا زمان ظهور ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نزد ایشان به ودیعه گذاشته شده و آن وجود مبارک مأمور است آن احکام را پس از ظهور تبلیغ کند و زمین را پراز عدل و داد کند مشکل از اساس حل می شود، همان طور که مسئله روشن و بی پرده است.^۱

از سخنان ایشان هم معلوم می شود که اعتقاد دارند هنوز هم احکامی در واقع وجود دارند که به فعلیت و مقام تبلیغ نرسیده اند؛ یعنی نزد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به ودیعه گذاشته شده است تا وقتی ظهور کردند آن احکام را بیان کنند.

این نظریه اگرچه وجهی دارد و ما اصل تدریجی احکام را اجمالاً قبول داریم، ولی سه اشکال در آن وجود دارد که لازم است مورد توجه قرار گیرد:

اولاً، ایراد مشترکی که برای نظریه تفویض نیز گفته شد این است که طرف سخن ما عامّه و اهل سنت هستند، و آنها نمی پذیرند که احکام نزد ائمه علیهم السلام سپرده شده است، بلکه به ما در این ادعا نسبت جعل و بدعت می دهند و می گویند اصلاً در قرآن و روایات نام و نشانی از خمس درآمد وجود نداشته؛ به عبارت دیگر اصلاً حکمی به نام خمس در شرع نیامده است.

جای تعجب است که خود آیت الله خویی رحمته الله علیه هم چند سطر قبل از این جملات،

۱. مرتضی بروجردی؛ مستند العروة الوثقی؛ کتاب الخمس، ص ۱۹۶.

شبهه را چنین طرح فرموده است:

وإن تعجب فعجب أنه لم يوجد لهذا القسم من الخمس عين ولا أثر في صدر الإسلام إلى عهد الصادقين عليهم السلام حيث إن الروايات القليلة الواردة في المقام كلها برزت وصدرت منذ هذا العصر؛ أما قبله فلم يكن منه اسم ولا رسم بتاتاً... والبتة جای تعجب دارد که هیچ اثری از این قسم از خمس در صدر اسلام تا زمان امامین صادقین [یعنی امام باقر و امام صادق علیهما السلام] وجود ندارد، چرا که همان روایات اندکی که در این مقام وجود دارد همگی از این زمان ظهور و بروز یافته است؛ و قبل از آن، مطلقاً اسم و رسمی از آن وجود ندارد.^۱

ثانیاً، این پاسخ زمانی صحیح است که در قرآن کریم حکم مزبور ذکر نشده باشد. سابقاً گذشت که آیه خمس در سوره انفال با صراحت حکم خمس را تشریح فرموده است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به صراحت ما غنمتم وارد در آیه را به مطلق منافع تفسیر فرموده است.

ادعای عدم تفسیر غنیمت در اخبار نبوی، ادعایی نادرست است؛ زیرا قبلاً روایات و مکتوباتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کردیم که نشان داد آن حضرت حکم خمس را بیان فرموده و در عمل هم اقدام به دریافت خمس مطلق درآمدها نموده‌اند.

ثالثاً، قبول تدریجی بودن تشریح در اصل دین و احکام کلی، همچون خمس، به این معنا که در زمان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تشریح نشده باشند، مشکل است، چون همان طور که گذشت قبول عدم تشریح آنها در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مخالف ظاهر آیه الیوم اکملت لکم دینکم...^۲ است. همچنین آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه حجة الوداع فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي لَمْ أَدْعُ شَيْئاً يُقْرَبُكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ

۱. همان.

۲. مائده: ۳.

نَبَأْتُكُمْ بِهِ: «ای مردم من امری را که شما را به بهشت نزدیک و از جهنم دور کند
فروگذار نکردم، مگر آن که شما را از آن خبر دادم.»^۱
بنابراین حکمی از احکام باقی نمانده که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن را بیان نفرموده باشد.

۱. الکافی؛ ج ۵، ص ۸۳.

تبیین تدریجی بودن تشریح احکام

اصل تدریجی بودن تشریح احکام را نمی‌شود انکار کرد و ما نیز اصل آن را قبول داریم. توضیح اینکه احکام دو گونه هستند:

الف) احکام اصلی و کلی دین: این احکام از ارکان اسلام هستند؛ مثل اصل احکام نماز، روزه، جهاد، خمس و دیگر فروع دین. در این گونه احکام نمی‌توان پذیرفت تدریجی بودن تشریح احکام به این معناست که تشریح آنها موکول به بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ باشد.

ب) احکام جزئی و فرعی: این احکام در واقع زیرمجموعه احکام کلی و اصلی هستند؛ مثل وظیفه کسی که در رکعت سه و چهار نماز شک کند، یا اینکه خمس پس از کسر هزینه‌ها محاسبه شود، و... در این گونه مسائل جزئی می‌توان تدریج در تشریح احکام را پذیرفت.

مسلم است که نبی اکرم ﷺ در مدت کوتاه رسالت خویش نمی‌توانسته‌اند و برایشان میسر نبوده که همه احکام فرعی را بیان کنند و بیان و تبلیغ آنها بر عهده ائمه اطهار علیهم‌السلام و جانشینان آن حضرت ﷺ بوده است.

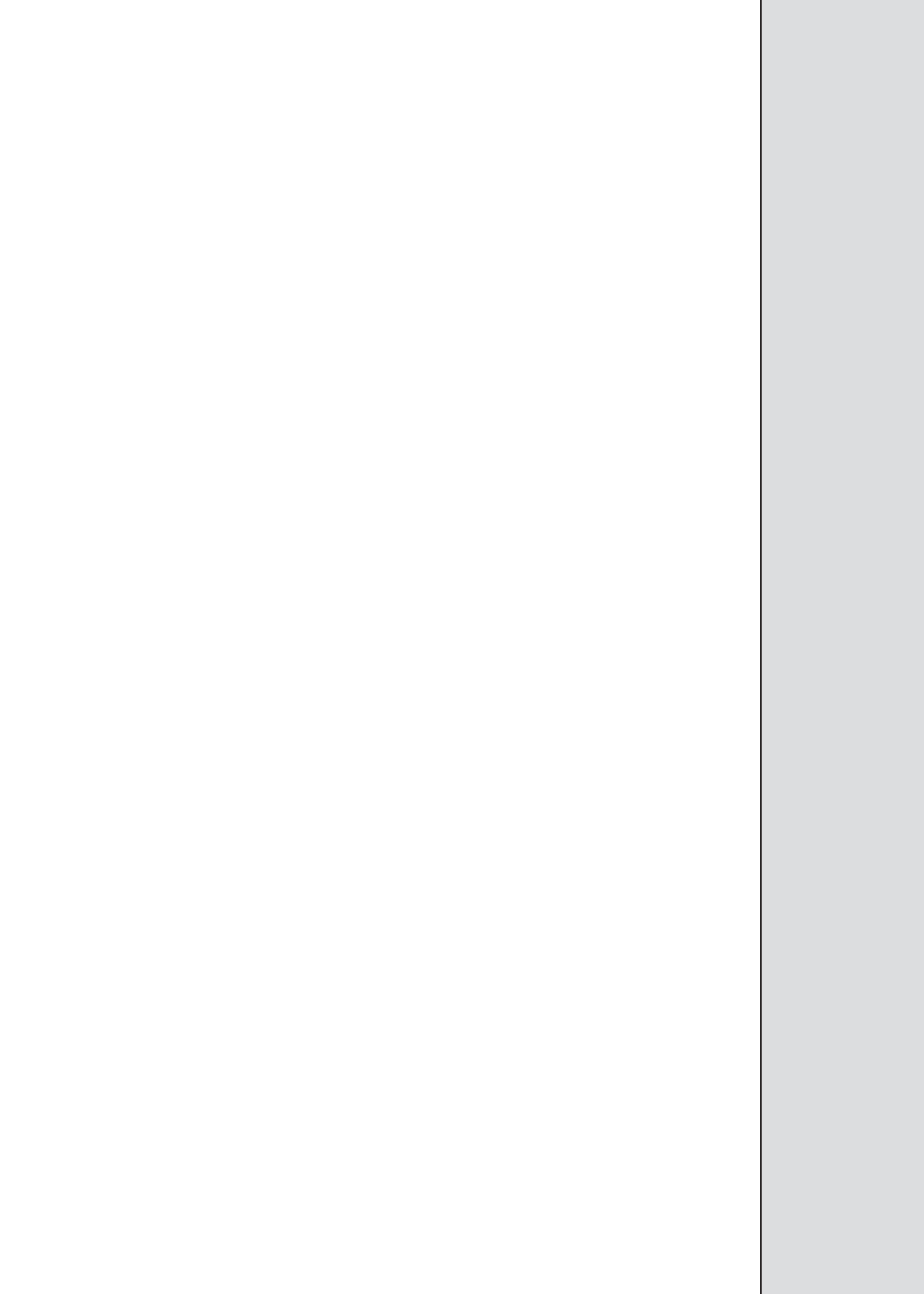
اینکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان ظهور چه وظایفی خواهد داشت و در مورد احکام چگونه رفتار خواهند فرمود، اینجا مجالی برای بیان آن نداریم و از حوصله بحث نیز خارج است.

خلاصه فصل

در این فصل، دوباره بیان می‌شود که ادعای تدریجی بودن تشریح موارد تعلق خمس توسط اهل بیت علیهم‌السلام، چنانکه بعضی از بزرگان فقهاء مثل مرحوم آیت الله بروجردی و مرحوم آیت الله خویی رحمتهما الله فرموده‌اند، به استناد روایات و مکتوبات رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، که در فصل دوم گذشت، مورد قبول نیست؛ و سپس این بحث مبنایی مطرح می‌شود که تدریجی بودن به معنای مزبور اساساً صحیح نیست. به دنبال استدلال برای این مهم، بحث کلی تدریجی بودن تشریح مطرح می‌شود.

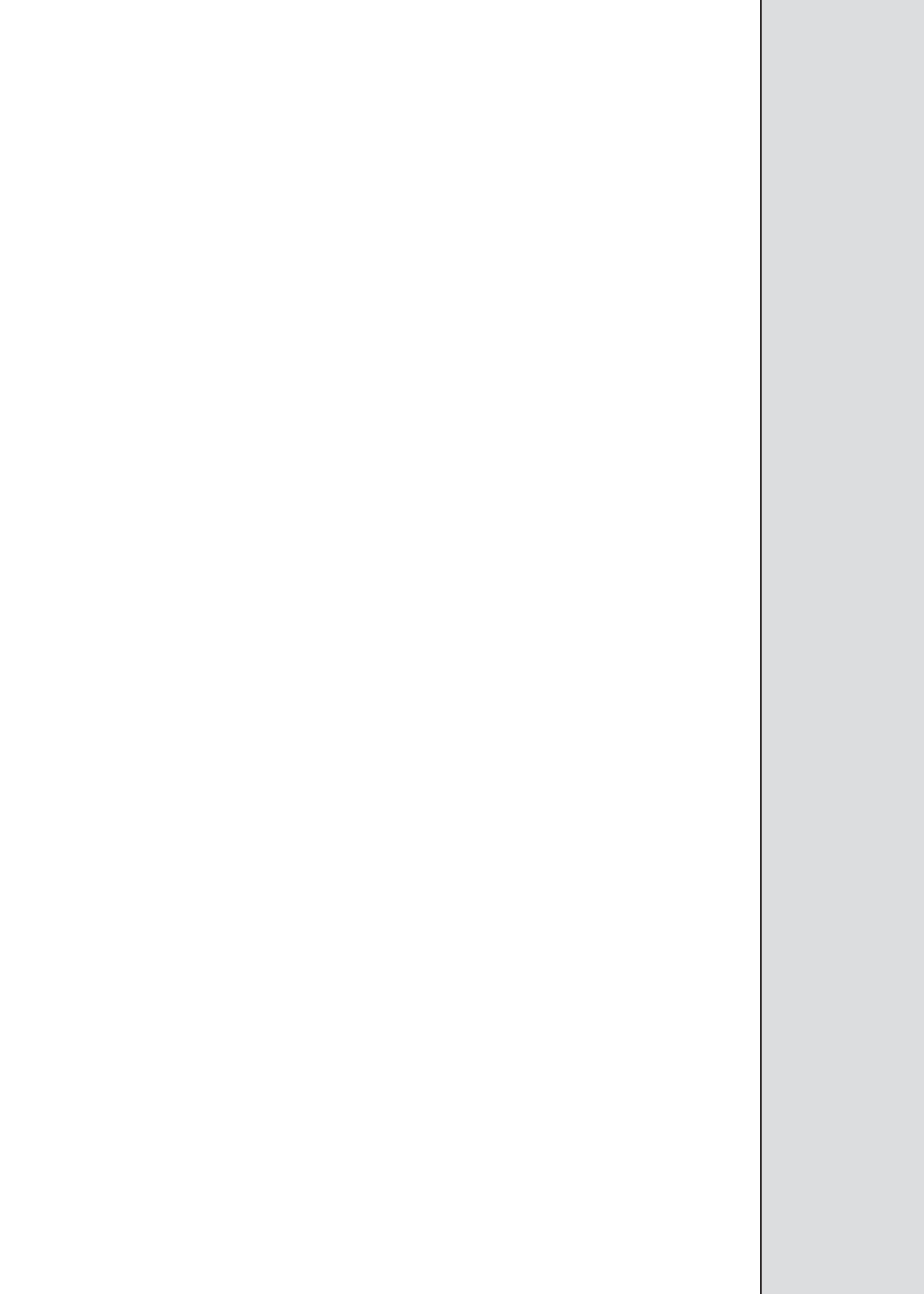
ما در نهایت معتقدیم باب تشریح احکام اصلی و کلی دین در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مسدود شده، و آیه الیوم اکملت لکم دینکم... ناظر به این امر است؛ ولی می‌توان پذیرفت به سبب محدودیت زمانی دوره حیات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، تبلیغ بعضی از آن به اهل بیت علیهم‌السلام واگذار شده است؛ همان‌طور که بعید نیست بتوان گفت بعضی احکام جزئی و فرعی که در حقیقت در جهت کیفیت اجرای احکام اصلی هستند، احیاناً توسط اهل بیت علیهم‌السلام تشریح شده باشد.

البته از آنجا که موارد تعلق خمس را نمی‌توان از احکام فرعی دانست، باید پذیرفت که حکم آن در زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تشریح شده است؛ همانگونه که شواهدش در فصل دوم گذشت.



فصل هفتم: تبلیغ خمس توسط رسول خدا ﷺ

- رسول خدا ﷺ حکم خمس را تبلیغ فرمود.
- آیا خمس از ضروریات دین است؟



رسول خدا ﷺ حکم خمس را تبلیغ فرمود

در بخش‌های پیشین ثابت شد که حکم خمس را رسول خدا ﷺ اعلام و اجرا فرموده است، ولی دستگاه حاکم به آن بی‌توجهی کرد. پس از آن، حضرات ائمه اطهار علیهم‌السلام به دلیل اوضاع و احوال جامعه و وجود جوّ خفقان امکان پیگیری و تبلیغ آن را نداشتند تا زمانی که اوضاع برای بیان مسائل آماده شد.

اینکه می‌بینیم حکم خمس آشکارا در زمان امام باقر علیه‌السلام مطرح شد، به دلیل تقارن امامت آن حضرت با عصر خلافت عمر بن عبدالعزیز بوده که باز شدن فضای جامعه و آزادی بیشتر، زمینه برای بیان احکام، از جمله خمس پدید آمد.

می‌توان گفت که روایات نقل شده از امام باقر علیه‌السلام در مورد تحلیل خمس، اشاره‌ای به وجوب آن بوده است. به عبارت دیگر، از اینکه در روایت آمده است که امام علیه‌السلام خمس را حلال فرمودند معلوم می‌شود که وجوب خمس در میان شیعیان مسلم بوده است. علاوه بر آن از منابع خود اهل سنت نقل کردیم که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خمس دریافت می‌فرمودند و فرمان به جمع‌آوری آن داده بودند.

سیاست عام خلفای بعد از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این بوده که خمس به اهل بیت علیهم‌السلام نرسد تا ایشان قدرت نگیرند. لذا خمس در معدن را تبدیل به زکات کردند

که سادات و ذوی القربی سهمی از آن نداشته باشند و مغانم جنگی را برای تهیه اسلحه و اسبان جنگی هزینه کردند.

آیا خمس از ضروریات دین است؟

آیت الله سیدکاظم یزدی رحمته الله علیه در اول کتاب خمس فرموده است:

من كان مستحلاً لذلك یعنی الخمس كان من الكافرين: کسی که آن را یعنی

خمس را حلال بشمارد جز کافرین است.^۱

عبارت ایشان ظاهراً ناظر به منکر مطلق خمس است. فقهای دیگر نیز در همین جا به این بحث پرداخته اند. واقعیت این است که نمی شود گفت مورد نظر ایشان منکر خمس است، ولو در منافع، زیرا اهل سنت که قائل به وجوب خمس در درآمد نیستند، در غنائم جنگی قائل به خمس هستند، اگر چه حق ذوی القربی را اسقاط کرده اند. در هر حال نمی شود گفت کسی که منکر خمس در غیر غنائم یا در مورد درآمد کسب و کار (ارباح مکاسب) است، منکر ضروری دین است؛ گرچه می توان گفت حکم تعلق خمس در مطلق درآمدها از ضروریات مذهب است و منکر آن، منکر معتقدات شیعه است.

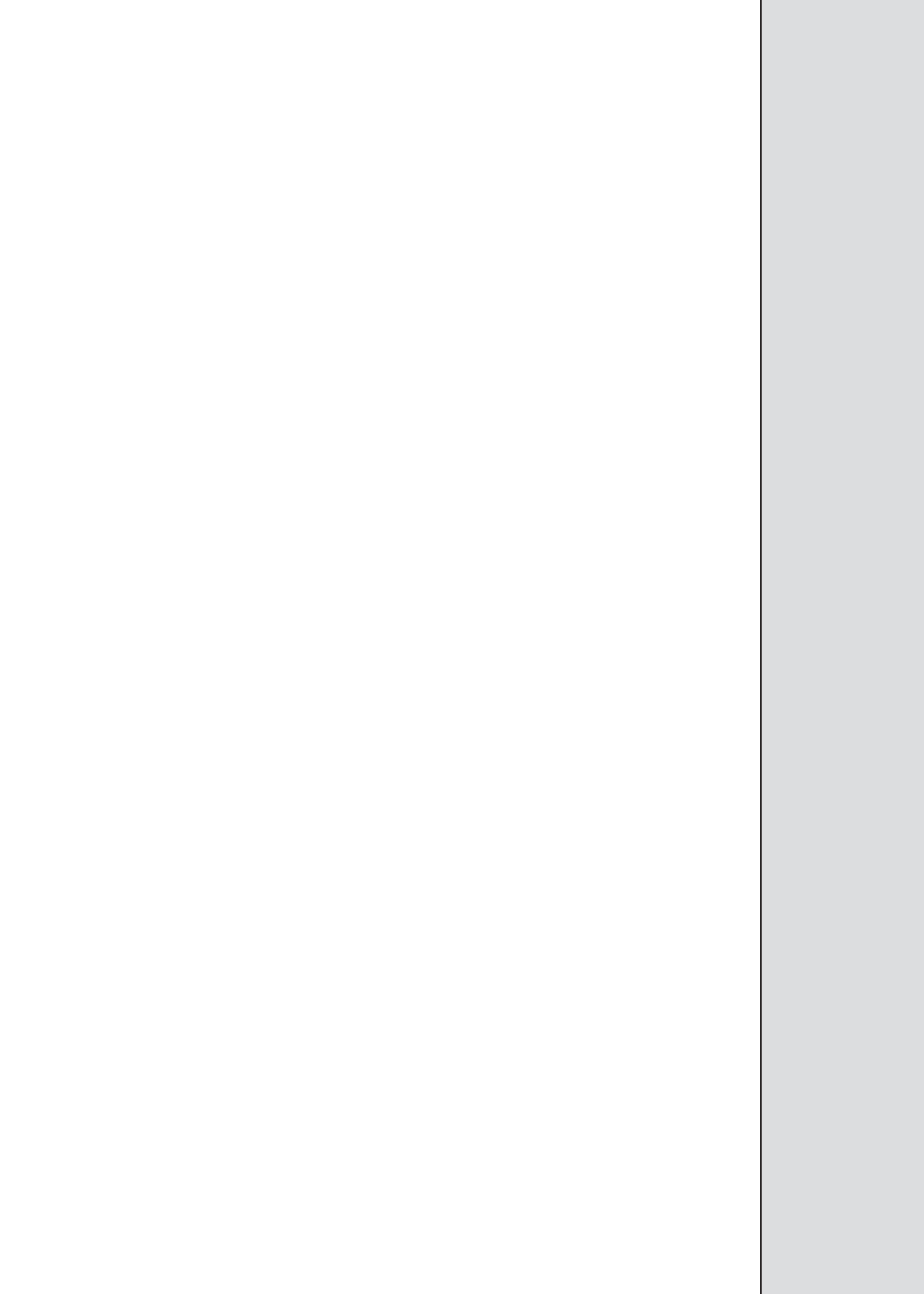
۱. سیدکاظم طباطبایی یزدی؛ العروة الوثقی؛ ابتدای کتاب الخمس.

خلاصه فصل

این فصل، در حقیقت، عصاره و خلاصه‌ای از همه فصول شش‌گانه قبل است؛ که تعلق خمس به مطلق منافع را، نه مربوط به تشریح اهل بیت علیهم‌السلام و نه حتی تبلیغ ایشان می‌داند، بلکه نشان داد تشریح و تبلیغ آن در زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم واقع شده است.

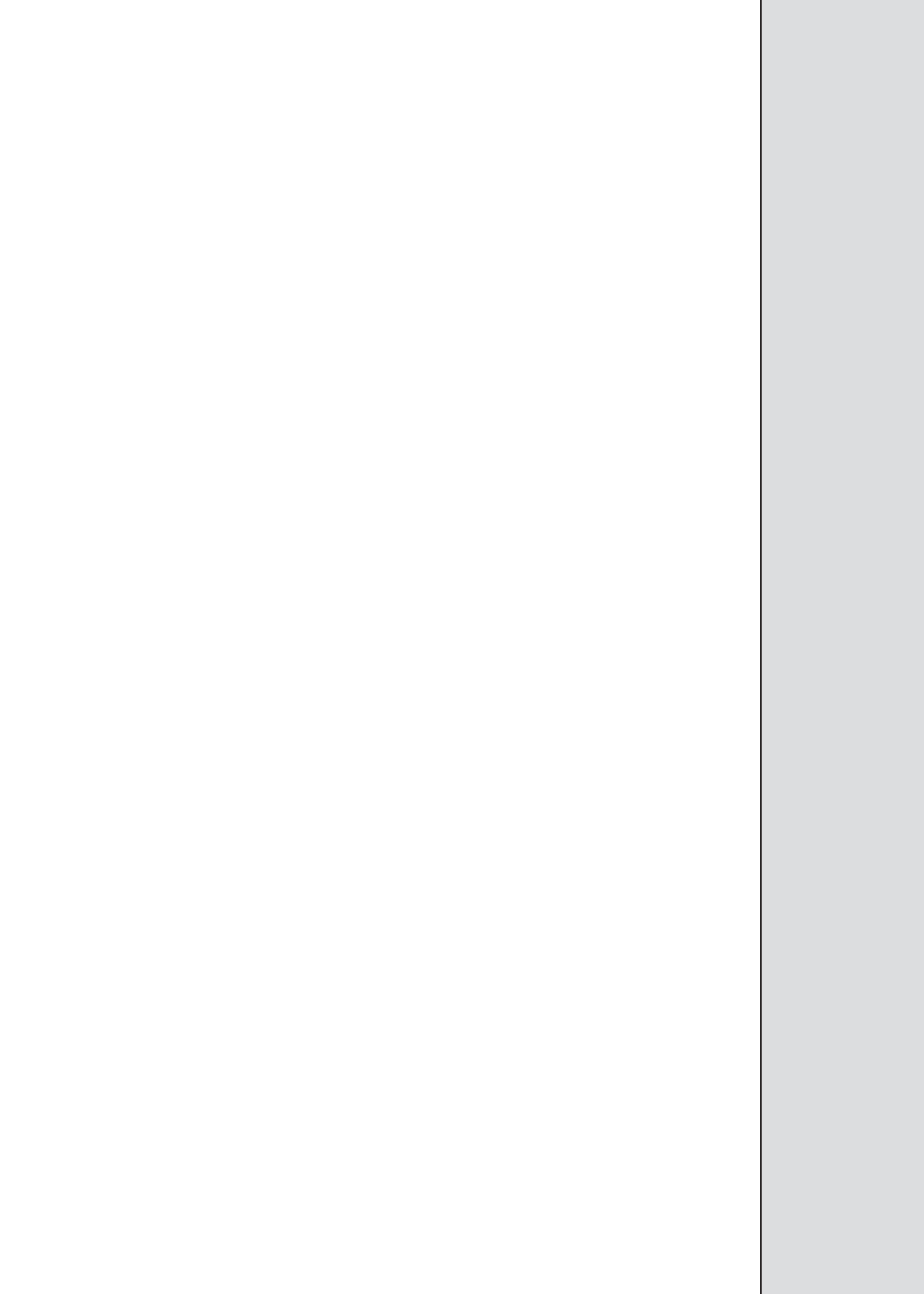
در اینجا شاهد دیگری بر شواهد فصول قبل افزوده شد، که همان تحلیل خمس توسط امام باقر علیه‌السلام است. تحلیل یعنی اباحه به چیزی تعلق می‌گیرد که قبلاً تشریح آن کامل شده و حکمش به فعلیت رسیده باشد، و الا تحلیل معنا ندارد. این مقدمه چینی مناسبی برای فصل آتی است که به بررسی روایات تحلیل و معنای آن می‌پردازد.

مسئله دیگری که در این فصل مطرح شد آنکه اصل خمس از ضروریات دین است، ولی موارد تعلق خمس جزء ضروریات دین نیست، ولو اینکه از ضروریات مذهب است.



فصل هشتم: بررسی نظریه تحلیل خمس

- آیا ائمه علیهم السلام خمس را مباح کرده اند؟
- جمع بین وجوب خمس و تحلیل آن
- نظر فقها در تحلیل خمس
- واکنش امام رضا و امام جواد علیهم السلام در برابر تحلیل خمس
- بررسی روایات تحلیل خمس
- مسائل طرح شده از سوی صاحب حدائق رحمته الله علیه



آیا ائمه علیهم السلام خمس را مباح کرده اند؟

روایاتی که دلالت بر وجوب خمس دارند متواتر، بلکه فوق تواتر است؛ در مقابل حدود ۱۵ تا ۲۰ روایت، اباحه خمس در زمان غیبت را مطرح کرده اند.^۱ برخی از اخباریون روایات اباحه خمس را مبنای کار خویش قرار داده اند و مصرف آن را برای شیعیان حلال دانسته و پرداخت آن را واجب نمی دانند.

فقها و روایات تحلیل خمس

با توجه به دو دسته روایاتی که با عنوان وجوب و اباحه خمس وارد شده است، فقهای شیعه نظرات مختلفی را در جمع بین آنها ارائه داده اند. صاحب حدائق رحمته الله علیه در مورد روایات تحلیل فرموده که امام حق خودش را تحلیل کرده است، نه سهم سادات را. آیت الله میلانی رحمته الله علیه این پرسش را طرح کرده که چه ایرادی دارد که ائمه علیهم السلام هر دو سهم یعنی سهم امام و سهم سادات را تحلیل کرده باشند؟! اگرچه در آخر بحث قائل به لزوم پرداخت خمس می شود و می فرماید:

۱. محمد بن حسن حرعاملی؛ وسائل الشیعة؛ ج ۶، کتاب الخمس، باب ۴، باب إباحة حصة الإمام من الخمس الشیعة...

فالأحوط لزوماً أن يؤدى المكلف الخمس كاملاً...: یعنی احتیاط واجب آن

است که مکلف خمس خود را به طور کامل پرداخت کند...^۱

این پرسش مطرح می شود که وقتی ائمه اطهار علیهم السلام فرموده اند خمس کمک به زندگانی و به دین است، چطور ممکن است آن را در طول زمان غیبت حلال کرده و وجوب آن را برداشته باشند؟!

آیا می توان قبول کرد که فقط کشاورزان و دامپروران زکات بدهند و دیگر سرمایه داران از پرداخت حقوق شرعیه معاف باشند؟!

۱. محمد هادی میلانی؛ محاضرات فی فقه الامامیه؛ ص ۲۶۱.

جمع بین وجوب خمس و تحلیل آن

انصاف این است که روایاتی که در آنها خمس برای شیعیان مباح شمرده شده است، تواتر اجمالی دارند، این نشان می‌دهد که بالاخره یک چیزی اجمالاً حلال شده؛ اما این اباحه چطور با روایات وجوب پرداخت خمس که آنها هم متواتر و قطعی‌الصدور هستند، سازگار می‌شود؟ این باید مورد بررسی قرار گیرد.

آیا این دو گروه با هم تعارض و تساقط می‌کنند یا باید آنها را توجیه کرد؟

در بررسی روایات از یک طرف علم تفصیلی داریم که خمس درآمد (ارباح مکاسب) واجب است و از طرف مقابل علم اجمالی داریم که یک چیزی حلال شده است. علم تفصیلی مربوط به جانب وجوب خمس قابل تأویل و توجیه نیست و الا علم تفصیلی نبود. در چنین مواردی، این علم اجمالی طرف مقابل یعنی روایات تحلیل خمس است که باید بر قدر متیقن آن حمل گردد. این یک قاعده کلی است.

در برخی از روایات آمده که خمس در زمان حضرات امیرالمؤمنین، امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام برای شیعیان تحلیل شده است؛ اما پس از زمان امام صادق علیهم‌السلام روایتی در تحلیل سراغ نداریم.

امام صادق علیهم‌السلام نیز زمانی که می‌خواهد از «اباحه خمس» سخن بگوید، می‌فرماید: «إِنَّ أُمَّي أَبَاحَ...»، گویا زمان خود آن حضرت علیهم‌السلام اقتضای وجوب ادای خمس داشته، و اباحه خاص زمان امام باقر علیهم‌السلام بوده است. وقتی پذیرفتیم که در اسلام، گاهی احکام به طور تدریجی بیان شده مثل بیان حکم حرمت خمر و... این جای تعجب ندارد که امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام یک بار فرموده باشند خمس حلال است و یک بار بفرمایند واجب است؛ بلکه این تدریج در جایی که حکم خمس در مدت هشتاد سال از طرف خلفا و بنی امیه متروک شده بود، شاید لازم بوده است، تا مردم آماده قبول وجوب خمس بشوند. در زمان امام کاظم علیهم‌السلام وضع جامعه قدری عوض شده بود و رفاه بیشتری برای مردم وجود داشت. مبالغه‌نگفتی از سهم امام که نزد وکلای امام علیهم‌السلام، مثل زیاد قندی

و علی بن ابی حمزه بطائنی، جمع شده بود نشان می دهد تعداد شیعیان زیاد شده و ایشان خمس می داده اند. اصلاً همین پول های زیادی که از خمس نزد نواب امام که نام دو نفرشان در دو سطر قبل آمد جمع آوری شده بود، باعث تأسیس مذهب واقفیه شد، زیرا آنها نمی خواستند بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام این مبالغ را به امام رضا علیه السلام تحویل دهند!

از زمان امام کاظم علیه السلام تا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف فقط یک روایت برای تحلیل خمس ذکر شده که آن هم، هم از نظر سند و هم دلالت اشکال دارد. معلوم می شود که وجوب خمس برای تمام زمان ها بوده و روایات اباحه برای دوره خاصی از عصر ائمه اطهار علیهم السلام، یعنی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا زمان امام صادق علیه السلام است.

اگر ائمه اطهار علیهم السلام خمس را مباح کرده بودند و این اباحه تا زمان ظهور باقی می ماند، نتیجه آن چیزی شبیه نسخ حکم خمس بود.

نمی توان پذیرفت که خدای متعال خمس را واجب کرده و ائمه اطهار علیهم السلام آن وجوب را عملاً نسخ کرده باشند. احکام الهی مصالحی در درون خود دارند که برای وصول به آن مصالح جعل شده اند، پس کنار گذاشتن دائمی آن قابل پذیرش نمی باشد. در دیگر احکام نیز چنین چیزی از ائمه اطهار علیهم السلام سراغ نداریم.

در تبیین این مطلب باید گفت علت وجوب خمس، آن طور که در روایات آمده این است که چون زکات پلیدی ها و اوساخ و چرک مال است و آن را برای تطهیر اموال مردم مقرر داشته است، احتراماً برای سادات حرام شده است و به ایشان نمی رسد، پس باید جایگزینی بر زکات برای تأمین سادات فقیر مقرر شود. خمس جایگزین زکات است که به عنوان مال ریاست و حاکمیت جعل شده، لذا به سادات می رسد. حال اگر خمس، چنانکه تصور شده، مباح شده باشد، و پرداخت آن لازم نباشد، پس تأمین حاجت سادات مستحق چگونه خواهد بود؟!

واکنش امام رضا و امام جواد علیهما السلام در برابر تحلیل خمس

روایاتی در باب وجوب ایصال حصه الإمام من الخمس إليه، از کتاب خمس وسائل الشیعة از امام رضا و امام جواد علیهما السلام در جواب درخواست تحلیل خمس نقل شده که آنها را برای روشن شدن کامل مطلب و تبیین آن نقل می‌کنیم.

روایت نخست:

محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن أبیه قال: كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام إذ دخل عليه صالح بن محمد بن سهل، و كان يتولى له الوقف بقم، فقال: يا سيدي اجعلني من عشرة آلاف في حلّ، فإنّي قد أنفقتها! فقال له: أنت في حلّ. فلمّا خرج صالح، قال أبو جعفر عليه السلام: «أحداهم يثبّ على أموال آل محمد وأيتامهم ومساكينهم وأبناء سبيلهم فيأخذهم ثم يجيء فيقول: اجعلني في حلّ أتراه ظنّ أنّي أقول: لأفعل؟! والله ليسألّتهم الله يوم القيامة عن ذلك سؤالاً حثيثاً.»

علی بن ابراهیم از پدرش نقل می‌کند که گفت: من خدمت امام محمد تقی علیه السلام بودم که صالح بن محمد بن سهل که متولی اوقاف ایشان در قم بود، وارد شد و به حضرت عرض کرد: آقای من! مراد درده هزار حلال کن، زیرا آن را خرج کرده‌ام. امام به او گفت: حلالت باد. چون صالح بیرون رفت، امام جواد علیه السلام فرمود: شخصی به اموال و حقوق آل محمد علیهما السلام و یتیمان و مساکین و فقراء و در راه ماندگان نشان چنگ می‌اندازد و برمی‌دارد و سپس می‌آید و می‌گوید: مرا حلال کن! گمان می‌کند من می‌گویم: نمی‌کنم؟! به خدا که در روز قیامت خدا از آنها بدون مسامحه سؤال خواهد کرد.^۱

صالح بن محمد بن سهل از نواب مذموم امام است که در قم مباشر اوقاف ائمه علیهم السلام

۱. محمد بن حسن حرعاملی؛ وسائل الشیعة؛ ج ۶، ص ۳۷۵، کتاب الخمس، باب ۳، وجوب ایصال حصه الامام من الخمس الیه...، ح ۱.

بوده است. اگرچه مورد سؤال وقف است، ولی جواب امام علیه السلام حکم عام است، و در مورد همه اموال و اختصاصات شرعی آل محمد و ایتام و مساکین آنها صدق می‌کند. اینکه امام علیه السلام می‌فرمایند: خیال کرده من حلال نمی‌کنم؟! نشان می‌دهد که گویا این شخص منتظر جواب منفی امام بوده تا در دسر و آشوب برپا کند. به همین خاطر امام می‌فرمایند: لیسألنّهم یعنی بالأخره هر کاری با این اموال بکنید، خدا از آنها سؤال و بازخواست خواهد کرد.

شاهد کلام اینکه در این روایت به هر حال امام علیه السلام فرموده‌اند: أنت فی حلّ و به ظاهر او را در حل قرار می‌دهند. این حلیت مخصوص خود آن شخص بوده و از این امر معلوم می‌شود که اباحه و حلیت عام در کار نبوده است.

روایت دوم:

وعن محمد بن الحسن وعلی بن محمد جميعاً عن سهل عن أحمد بن المثنی عن محمد بن زید الطبری قال: كتب رجل من تجّار فارس من بعض موالی ابي الحسن الرضا علیه السلام یسأله الإذن فی الخمس، فكتب الیه: «بسم الله الرحمن الرحیم إن الله واسع کریم، ضمن علی العمل الثواب وعلی الضیق الهم، لا یحلّ مال إلا من وجه أحله الله، إنّ الخمس عوننا علی دیننا وعلی عیالنا وعلی أموالنا...»

یعنی مردی از بازرگانان فارس که از پیروان امام رضا علیه السلام بود، به آن حضرت نامه‌ای نوشت و درباره خمس اجازه خواست. امام علیه السلام در پاسخ او چنین نوشتند: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به راستی خدا واسع است و کریم، بر کار [نیک] ثواب، و بر تنگ نظری غم و اندوه را ضمانت کرده است؛ هیچ مالی حلال نیست مگر از راهی که خدایش حلال کرده است، و به راستی، خمس کمک ما است بر دین ما و بر عیالات ما و بر دوستان ما و وسیله‌ای است که با بذل آن در مقابل کسانی که از ایشان بیم داریم، ما آبروی خود را می‌خریم، پس تا آنجا که می‌توانید آن را از ما دریغ ندارید و

خود را از دعای ما محروم نسازید، زیرا پرداخت خمس کلید روزی شماست و مایه پاک شدن گناهان شما و ذخیره‌ای است که برای روز ناداری و بینوائی خود پس انداز کنید و مسلمان کسی است که بر عهد خود با خدا در آنچه او وظیفه او است بپاید. مسلمان نیست کسی که به زبان پذیرا و به دل مخالف است؛ والسلام.^۱

در این روایت هم سخنی از اباحه خمس نیست، بلکه اشاره به حکمت لازم و دائمی آن می‌کند.

روایت سوم:

وبالإسناد عن محمد بن زید قال: قدم قوم من خراسان على أبي الحسن الرضا عليه السلام فسألوه أن يجعلهم في حلّ من الخمس فقال: «ما أمحلّ هذا تمحصوننا المودة بالسنتكم وتزوون عنا حقاً جعله الله لنا وجعلنا له وهو الخمس، لانجعل لانجعل لآنجعل لأحد منكم في حلّ»

محمد بن زید گوید: جماعتی از خراسان خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدند و درخواست کردند که ایشان را از پرداخت خمس معاف دارد. امام فرمود: این چه دورویی است؟! به زبان خود با ما اظهار دوستی و اخلاص می‌کنید، ولی حقی را که خدا برای ما قرار داده و تنها ما را مستحق آن دانسته یعنی خمس از ما دریغ می‌دارید!!

حلال نمی‌کنیم، نمی‌کنیم، نمی‌کنیم، هیچ‌یک از شما را معاف نمی‌داریم.^۲

ما أمحلّ هذا ظاهراً برون أفعل و برای تعجب است؛ یعنی چقدر این امر ناممکن شده است!

علامه مجلسی رحمته الله علیه این عبارت را همین‌گونه معنا کرده‌اند.

در این روایات امام رضا و امام جواد علیهما السلام در برابر درخواست تحلیل به شدت برخورد کرده، و می‌فرمایند خمس حق ماست و کسی از شما را درباره آن حلال نمی‌کنیم.

۱. همان، ح ۲.

۲. همان، ح ۳.

بررسی روایات تحلیل خمس

برای کامل شدن مطلب در این بخش روایاتی را از باب «إباحة حصة الإمام من الخمس للشيعة» از کتاب خمس وسائل الشيعة نقل می‌کنیم که نشان می‌دهند اهل بیت علیهم‌السلام خمس را در مواردی و برای گروهی خاص حلال فرموده‌اند.
روایت نخست:

محمد بن الحسن باسناده عن سعد بن عبدالله عن أبي جعفر يعني أحمد بن محمد بن عيسى عن العباس بن معروف عن حماد بن عيسى عن حريز بن عبدالله عن أبي بصير ووزارة ومحمد بن مسلم كلهم عن أبي جعفر عليه‌السلام، قال: «قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه‌السلام: هلك الناس في بطونهم وفروجهم، لأنهم لم يؤدوا إلينا حقنا. ألا وإن شيعتنا من ذلك وآبائهم في حلّ».

امام محمد باقر عليه‌السلام به نقل از حضرت علی عليه‌السلام فرمود: هلاک مردم به واسطه شکم و شهوتشان است؛ زیرا حق ما را نمی‌پردازند. بدانید و آگاه باشید، این حق بر شیعیان ما و پدرانشان حلال شده است.^۱

ظاهراً این روایت از امام باقر عليه‌السلام در زمانی نقل شده که امام پیش از خلافت عمر بن عبدالعزیز از نظرییان وجوب خمس در تنگنا بودند.

این روایت به صراحت دلالت بر تحلیل خمس برای شیعیان از سوی امیرالمؤمنین عليه‌السلام در زمان آن حضرت، و در عین حال اشعار به عدم تحلیل آن از سوی امام باقر عليه‌السلام دارد.

روایت دوم:

وعنه عن أبي جعفر عن علي بن مهزيار قال: قرأت في كتاب لأبي جعفر عليه‌السلام من رجل يسأله أن يجعله في حلّ من مأكله ومشربه من الخمس فكتب بخطه من أعوزه شيء من حقّ فهو في حلّ.

۱. همان، ص ۳۷۹، کتاب الخمس، باب ۴، باب إباحة حصة الإمام من الخمس للشيعة...، ح ۱.

در نامه ای برای امام جواد علیه السلام خواندم که ایشان به خط خود در جواب از سؤال شخصی که از حضرت خواسته بود تا از بابت خوردنی و نوشیدنی هایش که [احیاناً] متعلق خمس قرار گرفته است او را در گشایش قرار بدهد [و آن را بر او حلال گردانند]، چنین نوشته بودند: کسی که در پرداخت چیزی از حق من ناتوان باشد، او در گشایش است.^۱

مراد از ابی جعفر که در سند آمده ظاهراً أحمد بن محمد بن محمد بن عیسی است، اگرچه این احتمال هم منتفی نیست که او أحمد بن محمد بن خالد باشد.

دقت کنید که امام علیه السلام در جواب نفرموده: «من حلال کردم»، بلکه می‌فرماید: برای کسی که توان پرداخت خمس را ندارد حلال است. مفهوم آن این است که خمس به طور مطلق مباح نیست، و الاً تقیید آن معنا نداشت. نظر فقهای معاصر نیز همین است.

دوباره تأکید می‌کنیم که از امامان پس از امام صادق علیه السلام روایتی که بر تحلیل دلالت کند، دیده نشده است. این در حالی است که در طرف مقابل، روایات وجوب خمس از نظر تعداد بیشتر، و از نظر سند قوی‌تر هستند.

علاوه بر تمام آنچه بیان شد، از مدعیان این نظر باید پرسید چطور می‌توان به این مطلب یعنی حلال بودن خمس برای شیعیان در تمام زمان‌ها ملتزم شد، در حالی که طبق گزارش‌های تاریخی صحیح و فراوان، پس از زمان امام صادق علیه السلام، ائمه اطهار علیهم السلام همگی نواب و وکلایی داشته‌اند که خمس را دریافت کرده و به آن حضرات می‌رسانده‌اند. اسامی این وکلاد در کتاب‌های مختلف از جمله کتاب‌های رجال، ثبت و ضبط شده است. نام وکلاد در کتب رجال شاید ده‌ها نفر باشند که از باب نمونه نام بعضی را می‌آوریم:

عثمان بن عیسی وکیل امام کاظم علیه السلام، و ابراهیم بن سلام وکیل امام کاظم و امام

رضا علیه السلام، و یونس بن عبدالرحمن و صفوان بن یحیی و کلای امام رضا علیه السلام، علی بن محمد القتیبی وکیل امام رضا و شاید امام جواد علیه السلام، و علی بن جعفر الهمانی وکیل امام هادی علیه السلام، و جعفر بن سهیل وکیل امام هادی و امام حسن عسکری و امام زمان علیه السلام و حفص بن عمرو العمری و محمد بن حفص بن غیاث و کلای امام حسن عسکری، و ابراهیم بن مهزیار و عثمان بن سعید العمری وکیل امام حسن عسکری و امام زمان علیه السلام بوده‌اند.

روایت سوم:

وعنه عن أبي جعفر عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيوب عن عمر بن أبان الكلبي عن ضريس الكناسي قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: أتدرى من أين دخل على الناس الزنا؟ فقلت: لأدرى. فقال: من قبل خمسننا أهل البيت، إلا شيعتنا الأَطْيَبِينَ فَإِنَّهُ محلل لهم ولميلادهم^۱.

ضریس کناسی گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمود: آیا می‌دانی زنا از کجا به میان مردم راه یافته است؟ عرض کردم: نمی‌دانم. فرمود: از ناحیه [نپرداختن] خمس ما اهل بیت علیه السلام. مگر در میان شیعیان پاک ما، که آن را برای ایشان و برای این که پاک به دنیا بیایند، حلال کردیم.

عبارت محلل لهم در این روایت ظاهر در این است که خمس به طور عام حلال شده تا ولادت‌های ایشان پاک باشد و آن به جهت نکاح حلال شده تا دخول مال حرام در اموال ایشان، در آنجا اثر نگذارد. اهل بیت علیه السلام می‌دانسته‌اند که با الزام به پرداخت خمس، زندگی را بر شیعیان سخت می‌کند و لذا برای حفظ طهارت موالید ایشان، به همین دلیل آن را برای ایشان حلال فرموده‌اند.

در عین حال این روایت به دو مطلب دلالت دارد:

خمس از قبل واجب بوده و هست و حلیت آن به مصلحت بوده.

این تحلیل مقطعی برای رفاه شیعیان بوده است.

روایت چهارم:

وعنه عن أبي جعفر عن الحسن بن عليّ الوشاء عن أحمد بن عائذ عن أبي سلمة سالم بن مكرم وهو أبو خديجة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رجل وأنا حاضر: حلّ لي الفروج ففزع أبو عبد الله عليه السلام؛ فقال له رجل: ليس يسألك أن يعترض الطريق إنّما يسألك خادماً يشتريها أو امرأة يتزوّجها أو ميراثاً يصيبه أو تجارة أو شيئاً أعطيه، فقال: هذا لشيعةنا حلال الشاهد منهم والغائب والميت منهم والحي وما يولد منهم إلى يوم القيامة فهو لهم حلال. أما والله لا يحلّ إلا لمن أحلّنا له، ولا والله ما أعطينا أحداً ذمّة وما عندنا لأحد عهد ولا لأحد عندنا ميثاق.

سالم بن مكرم ابو خديجه روایت می‌کند: من در محضر امام صادق عليه السلام حاضر بودم که مردی به حضرتش عرض کرد: حلال گردان برای من فرجها را؛ که ناگاه حضرتش اظهار نگرانی کردند. مرد دیگری گفت: او از شما این را نمی‌خواهد که اجازه دهید برود و راه مردم بزند و مال ایشان را بگیرد، بلکه سؤال او این است که او احیاناً خادمی می‌خرد، یا زنی تزویج می‌نماید، یا میراثی که به او برسد، یا سرمایه یا مالی در اختیار او قرار می‌گیرد [که متعلق حقوق الهی شما اهل بیت عليهم السلام است].^۱

پس حضرت گفت: این حقوق از برای شیعه ما حلال است، چه برای شما که حاضرید و چه غائبین، چه زندگان و چه اموات و چه آنها که بعداً متولد می‌شوند تا روز قیامت؛ پس آنچه گفتمی برایشان حلال است، و به خدا سوگند که حلال نیست اینها مگر برای کسی که ما از برای او حلال کنیم و نه بخدا سوگند به احدی امان نداده‌ایم، و ما با احدی عهد [ویژه] نداریم، و احدی با ما پیمان

[خاصی] ندارد.

ظاهراً مورد این روایت جایی است که انسان کالایی را از شخصی که از اهل سنت است، خریده یا هدیه گرفته باشد.

آیت الله خوئی رحمته الله علیه چنین نظری در فروشنده شیعی که خمس نمی‌دهد، دارند که وقتی فرشی که خمس به آن تعلق گرفته به شما منتقل شد، سهم به ذمه فروشنده منتقل می‌شود، و این بدین معنا نیست که خمس از اول به ذمه تعلق گرفته باشد، بلکه تعلق خمس به عین به صورت اشاعه و مشاع است و بعد از تصرف و معامله به ذمه منتقل می‌شود. گرچه ما با این نظر در کیفیت تعلق خمس موافق نیستیم و معتقدیم تعلق خمس به معنای تعلق نوعی حق در مال است، مثل حق الجنایة، ولی در نهایت اختلاف فتوایی با ایشان نداریم.

روایت پنجم:

وعنه عن أبي جعفر عن محمد بن سنان عن صباح الأزرق عن محمد بن مسلم عن أحدهما عليه السلام قال: إنَّ أشدَّ ما فيه النَّاس يوم القيامة أن يقوم صاحب الخمس فيقول: يا ربِّ خمسي، وقد طيبنا ذلك لشييعتنا لتطيب ولادتهم ولتركو أولادهم.»

محمد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق عليه السلام روایت می‌کند: سخت‌ترین حالات مردم در روز قیامت زمانی است که صاحب خمس سربلند کرده و بگوید: خدایا من مطالبه حقم را می‌کنم! و ما اهل بیت عليه السلام آن را برای شیعیانمان حلال کردیم تا ولادت‌های ایشان طاهر، و اولادشان پاک باشند.^۱

این روایت اگرچه به واسطه صباح الأزرق ضعیف است، ولی سند دیگری هم دارد که آن سند صحیح است. در عین حال روایت از نظر مورد، اطلاق ندارد، و به احتمال قوی مخصوص مهریه زنان یا کنیزانی است که از اهل سنت به دست شیعیان برسد.

۱. همان، ح ۵.

روایت ششم:

وعنه عن أبي جعفر عن محمد بن سنان عن يونس بن يعقوب قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام فدخل عليه رجل من القماطين فقال: جعلت فداك تقع في أيدينا الأموال والأرباح وتجارات نعلم أنّ حَقَّك فيها ثابت وأنا عن ذلك مقصرون، فقال أبو عبدالله عليه السلام: «ما أنصفناكم إن كفلناكم ذلك اليوم».

یونس بن یعقوب می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از قنطاق سازان بر حضرت وارد شد و چنین گفت: فدایت شوم در دستان ما مالها و سودها و سرمایه‌هایی قرار می‌گیرد که می‌دانیم حق شما در میان آنها است، و ما در پرداخت آن کوتاهی می‌کنیم. امام صادق علیه السلام فرمودند: با شما به انصاف رفتار نکرده‌ایم، اگر امروز شما را به پرداخت آن مکلف نمائیم.^۱

قماط به معنای دوزنده است، و قماط به معنای بندی است که برای قنطاق بچه درست می‌کرده‌اند، یا بندی که به پای شتر می‌بستند.

ظهور عبارت تقع فی ایدینا در این است که ما چیزی را معامله می‌کنیم و می‌دانیم خمس چیزهایی را که به دست ما می‌آید نداده‌اند و ما هم تقصیر کرده و خمس آن‌ها را جدا ننموده‌ایم.

اگر مقصود منافع کسب هم باشد، همان طور که ملاحظه می‌کنید در این روایت عبارت ذلك اليوم آمده، یعنی حلیت مقطعی و برای همان زمان بوده است. ضمن این که امام باقر علیه السلام در موقعیتی نبودند که از آنها خمس بگیرند.

روایت هفتم:

وعنه عن الهيثم بن أبي مسروق عن السندي بن أحمد عن يحيى بن عمر الزيات عن داود بن كثير الرقي عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول: «التاس كلهم يعيشون في فضل مظلمتنا إلا أنا أحللتنا شيعتنا من ذلك».

۱. همان، ح ۶.

داود بن کثیر رقی می‌گوید: من شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مردم همه در فضل مظلومه‌ای که بر ما می‌شود زندگی می‌کنند [یعنی در اموال ایشان، حقوق ما وجود دارد که پرداخت نشده است]، لکن ما آن را در مورد شیعیان مان حلال کردیم.^۱

در این روایت سخنی از خمس به میان نیامده که شاید مراد مواردی غیر از خمس، مثل فدک و دیگر اموال حضرت زهرا علیها السلام باشد و اگر هم خمس را شامل شود مقطعی است. روایت هشتم:

ویاسناده عن علی بن الحسن بن فضال عن الحسن بن علی بن یوسف عن محمد بن سنان عن عبدالصمد بن بشیر عن حکیم مؤذن بنی عیس عن اَبی عبدالله علیه السلام قال: قلت له: «واعلموا انما غنمتم من شیء فان الله خمسه وللرسول» قال: هی والله الإفاده یوماً بیوماً إلا ان اَبی جعل شیعتنا من ذلك فی حل لیزکوا».

حکیم، مؤذن بنی عیس در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌گوید: عرض کردم: منظور از آیه «واعلموا انما غنمتم» چیست؟ فرمود: منظور هر منفعتی است که روز به روز به دست انسان می‌افتد؛ ولی پدرم شیعیان ما را از آن معاف کرد تا پاکیزه شوند.^۲ در بعض نسخه‌ها به جای عبارت قلت له، کلمه سألت آمده که بهتر است، زیرا راوی از حضرت درباره آیه غنیمت پرسیده است. در این روایت عبارت إلا ان اَبی آمده است، یعنی پدرم حلال کرده، و صراحت ندارد که من هم حلال می‌کنم، بلکه مشعر به زمان خاص است و گویا خود حضرت آن را تحلیل نمی‌کند. در این روایت عبارت لیزکوا به صورت مطلق آمده که نشان می‌دهد آنچه مورد نظر است، تزکیه هر نوع مال می‌باشد و فقط مختص به مورد طیب ولادت نیست.

۱. همان، ح ۷.

۲. همان، ح ۸.

روایت نهم:

وعنه عن أحمد بن محمد بن محمد بن محمد بن أبي نصر عن أبي عمارة عن الحارث بن المغيرة النصري عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: إن لنا أموالاً من غلات وتجارات ونحو ذلك، وقد علمت أن لك فيها حقاً. قال: «فلم أحلنا إذا شيعتنا إلا لتطيب ولادتهم وكل من والى آبائى فهو فى حلّ ممّا فى أيديهم من حقنا فليبلغ الشاهد الغائب.»

حارث بن مغیره نصری از امام صادق عليه السلام نقل می‌کند که به امام عرض کردم: ما اموالی داریم از سودها و سرمایه‌ها و مانند اینها، و براین آگاهم که حق شما در آن هست [یعنی حقوق شما پرداخت نشده است]. حضرت فرمودند: ما (حق خود را) برای شیعیان حلال نکردیم، مگر برای اینکه طهارت مولد داشته باشند؛ و هرکسی که ولایت پدرانم را داشته باشد، آنچه از حق ما در دست اوست برای او حلال است؛ این مطلب را حاضرین به غائبین برسانند.^۱

ملاحظاتى براى این روایت وجود دارد:

اولاً: این روایت از نظر سندى ضعیف است.

ثانياً: عبارت فی ایدیهم ظهور دارد که خمسی است که ابتداءً به مال دیگران تعلق گرفته و از آنها به شیعیان منتقل شده باشد و خمس تجارت خودشان را شامل نیست. ثالثاً: ظهور آن در طیب ولادت و حلال شدن نکاح است که مورد خاص می‌باشد.

روایت دهم:

بإسناده عن محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد عن الحسن بن على الوشاء عن القاسم بن برید عن الفضیل عن أبى عبد الله عليه السلام قال: «من وجد برد حبنا فى كبده فليحمد الله على أول النعم.» قال: قلت: جعلت فداك ما أول النعم؟ قال: «طيب الولادة.» ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: «قال

۱. همان، ح ۹.

أمیرالمؤمنین علیه السلام لفاطمة علیها السلام: أجلي نصيبك من الفیء لآباء شیعتنا لیطیبوا؛
ثم قال أبو عبد الله علیه السلام: «إنا أحللتنا أمهات شیعتنا لآبائهم لیطیبوا».

فضیل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: هر کس خنکای محبت و دوستی ما را در جگر خود احساس کند پس خدای را بر نخستین نعمتها ستایش کند. [راوی حدیث] گفت: عرض کردم: فدایت شوم، نخستین نعمتها چیست؟ فرمودند: پاکي ولادت [و طهارت مولد]. سپس امام علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت فاطمه علیها السلام گفت: نصیب خود را از انفال برپدران شیعیان ما ببخش تا آنها پاک گردند. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ما مادران شیعیان خودمان را برپدرانشان حلال کردیم تا [نسل] آنها پاک گردد.^۱

درباره این روایت هم عرض می‌شود: اولاً، این روایت تنها ناظر به اموال حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است؛ اموالی که غصب شد و به طور طبیعی، خواسته یا ناخواسته، در میان اموال مردم یا بعضی از آنها قرار گرفت.

ثانیاً، این روایت تنها به جهت تحلیل امهات شیعه برآباء است.

روایت یازدهم:

وعنه عن الحسن بن الحسن ومحمد بن علی وحسن بن علی بن یوسف
جميعاً عن محمد بن سنان عن حماد بن طلحة صاحب السابري عن معاذ
بن کثیر بیاع الأکسیة عن أبي عبد الله علیه السلام قال: «موسع علی شیعتنا أن ینفقوا
مما فی أیدیهم بالمعروف فإذا قام قائمنا حرم علی کل ذی کنزکنزه حتی یأتوه
به ویستعین به.»

معاذ بن کثیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: شیعیان ما اجازه دارند از اموالشان به طریق متعارف انفاق کنند، لیکن هرگاه قائم ما قیام کند هر کس گنج و ذخیره‌ای دارد، بر او حرام می‌گردد و باید اموالش را در خدمت امام قرار دهد،

و او از آن [در راستای اهداف الهی] استفاده کند.^۱

انصاف این است که این روایت مربوط به بحث ما نیست، چون از خمس و حق اهل بیت علیهم السلام سخنی در آن نیست.

روایت دوازدهم:

وبإسناده عن سعد بن عبد الله عن أبي جعفر عن الحسن بن محبوب عن عمر بن يزيد عن أبي سيار مسمع بن عبد الملك في حديث قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إني كنت وليت الغوص فأصببت أربعمئة ألف درهم وقد جئت بخمسها ثمانين ألف درهم وكرهت أن أحبسها عنك وأعرض لها وهي حَقُّكَ الَّذِي جعل الله تعالى لك في أموالنا. فقال: «وما لنا من الأرض وما أخرج الله منها إلا الخمس، يا أبا سيار الأرض كلها لنا فما أخرج الله منها من شيء فهو لنا.» قال: قلت له: أنا أحمل إليك المال كله، فقال لي: «يا أبا سيار قد طيبتناه لك وحللناك منه فضمَّ إليك مالك، وكل ما كان في أيدي شيعتنا من الأرض فهم فيه محللون ومحلل لهم ذلك إلى أن يقوم قائمنا...»

عمر بن یزید در ضمن حدیثی از مسمع بن عبد الملک روایت می کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من [به از راه صید مروارید] غواصی می کردم، و از این راه چهارصد هزار درهم به دست آوردم، و خمس آن را که هشتاد هزار درهم است برای شما آوردم و نخواستم آن را از شما دریغ دارم. این حقی است که خدای تبارک و تعالی برای شما در اموال ما مقرر ساخته است. امام فرمود: یعنی برای ما از زمین و آنچه خدا از آن برآرد جز خمس نباشد؟! ای ابا سيار! به راستی همه زمین از آن ما است، پس همه آنچه خدا از آن برآرد از آن ما است. من گفتم: پس همه آن مال را برای شما می آورم. فرمود: ای ابا سيار! ما آن را به تو گوارا و حلال کردیم؛ مالت را برای خود بردار [و همین خمس را هم به مالهای دیگر از افزون کن]. هر آنچه از

۱. همان، ح ۱۱.

زمین در دست شیعیان ما است بر آن‌ها حلال است تا قائم ما قیام کند...^۱

این روایت صدری هم دارد که در کتاب وسائل نقل نشده، و آن چنین است که:

عن عمر بن یزید قال: رأیت أباسیّار مسمّع بن عبدالمک بالمدینة وقد کان حمل إلى أبی عبدالله عليه السلام مالاً کثیراً فی تلك السنّة فردّه علیه، فقلت له: لِمَ ردّ علیک أبو عبدالله المال الذی حملته إليه؟ ...^۲

در این بخش از روایت آمده است که وقتی ابوسیار به شهر خود بازگشت، رفیقش از او پرسید: «چطور شد که امام به تو مالی را که برای او برده بودی به تو بازگرداند؟» ظاهر پرسش این است که امام عليه السلام چرا خمس را به او بازگردانده است؟ اگرچه در این روایت، سخن از حلال کردن خمس آمده، ولی تحلیل وارد در آن موردی است، زیرا امام دارد که ضم إليك مالک، یعنی این خمس را به مال خودت ضمیمه کن. چه بسا این شخص عیال وار بوده یا مصالحی دیگر در کار باشد؛ بالاخره موجه جزئیة دلیل حکم کلی نمی شود.^۳

روایت سیزدهم:

ویاسناده عن علی بن الحسن بن فضال عن جعفر بن محمد بن حکیم عن عبدالکریم بن عمرو الخثعمی عن الحارث بن المغیرة النصری قال: دخلت علی أبی جعفر عليه السلام فجلست عنده فإذا بخية^۴ قد استأذن علیه، فأذن له

۱. همان، ح ۱۲.

۲. محمد بن حسن طوسی؛ تهذیب الاحکام فی شرح المقنعة؛ ج ۴، ص ۱۹۱، کتاب الزکاة، باب الزیادات، ح ۲۵.

۳. البته شاید بتوان گفت آنچه در صدر خبر آمده که "وکل ما کان فی أیدی شیعتنا من الأرض فهم فیہ محللون ومحلل لهم ذلك إلى أن یوقم قائمنا" تحلیل برای همه شیعه را می رساند. مرحوم آیت الله همدانی به این مطلب تصریح کرده است. مراجعه کنید به مصباح الفقیه؛ ج ۱۴، ص ۲۶۱.

۴. در نقل تهذیب در این روایت نام کسی که سؤال کرده به صورت "بخية" ضبط شده است، ولی در کتابهای رجال به صورت "ناجیة" یا "نجیة" یا "ندیة" ضبط شده است. آیت الله خویی هم وقتی روایت را نقل می کند "ندیة" نقل می کند.

فدخل فحشا على ركبتيه، ثم قال: جعلت فداك إنني أريد أن أسألك عن مسألة والله ما أريد بها إلا فكاك رقبتي من النار؛ فكأته رق له، فاستوى جالسا فقال: يا بخية سلني فلا تسألني عن شيء إلا أخبرتك به. قال: جعلت فداك ما تقول في فلان وفلان؟ قال: «يا بخية إن لنا الخمس في كتاب الله ولنا الأنفال ولنا صفو المال، وهما والله أول من ظلمنا حقنا في كتاب الله إلى أن قال اللهم إنا قد أحللتنا ذلك لشيعتنا...».

حارث بن مغیره نصری گوید بر حضرت امام باقر علیه السلام وارد شدم و در مقابلش نشستم. در این هنگام بخیه [نام شخصی است؛ که در نسخ متفاوت ذکر شده است] اجازه ورود خواست و امام اجازه داد، و او وارد شد و در مقابل امام روی دو زانو نشست، و سپس خطاب به امام علیه السلام گفت: فدایت شوم! سؤالی دارم که به خدا قسم مقصودم از طرح آن چیزی جزرهایی از عذاب جهنم نیست. در این هنگام گویا امام ملاطفتی فرمودند، پس او راحت تر بر زمین نشست. در این حال امام فرمودند: ای بخیه از من بپرس که هر چه بپرسی جواب خواهم داد. آن شخص گفت: فدایت شوم، نظر شما در مورد فلانی و فلانی چیست؟ امام فرمودند: ای بخیه! در کتاب خدا خمس و انفال و صفوالمال برای ما قرار داده شد. به خدا قسم اولین کسانی که حق ما را که در قرآن آمده، غصب کرده اند آن دو نفر بوده اند - تا آنجا که فرمود: - خدایا شاهد باش که [در این عصر] ما همه آن حقوق را بر شیعیان حلال کردیم...^۱

این روایت به دلیل وجود جعفر بن محمد بن حکیم در سند آن ضعیف است، ولی به نظر ما باید به روایات ضعیف هم عنایت داشت و آنها را بررسی کرد. ظاهر روایت این است که می گوید دو خلیفه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله که به فلان و فلان

۱. محمد بن حسن حرعاملی؛ وسائل الشیعة؛ ج ۶، ص ۳۸۳، کتاب الخمس، باب ۴، باب إباحة حصة الإمام من الخمس الشیعة...، ح ۱۴.

تعبیر شده، پس از رسول خدا ﷺ، حق امامان را که خمس باشد و در قرآن هم آمده، نداده‌اند. به همین دلیل امام علیؑ آن حق را در هر کجا که به دست شیعه افتاد حلال کرده است، و ظاهراً این روایت غنائمی است که دست آنها بوده است؛ یعنی غنائم جنگی و فیه و امثال آن که توسط حکومت، پس از تصاحب خمس برای خود، به آنها داده شده، بدون آنکه حق اهل بیت داده شده باشد. در این استظهار، روایت ناظر به تحلیل خمس سود و درآمد اشخاص نیست.

روایت چهاردهم:

محمد بن علی بن الحسین فی العلل عن محمد بن الحسن عن الصفار عن العباس بن معروف عن حماد بن عیسی عن حریر عن زرارۃ عن اَبی جعفر علیؑ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّاؑ حَلَّلَهُمْ مِنَ الْخَمْسِ يَعْنِي الشَّيْعَةَ لِيُطِيبَ مَوْلَدَهُمْ».

زراره از امام باقر علیؑ نقل می‌کند که حضرت امیر مؤمنان علیؑ خمس را برای ایشان یعنی برای جماعت شیعه حلال کرد تا شیعیان، پاکی ولادت داشته باشند.^۱ مخفی نماند که تحلیل خمس از سوی امام علیؑ در زمانی بوده که شیعیان در مضیقه بودند و امکان عمل به حکم خمس را نداشتند.

آیت الله میلانی رحمته الله علیه در این بحث می‌فرماید:

اینکه روایاتی با عنوان تحلیل و اباحه در مورد خمس نقل شده، وجوب خمس را تأکید می‌کند، زیرا معلوم می‌شود وجوب خمس مسلم بوده، که آن حضرات علیؑ آن را در مواردی اباحه کرده‌اند.

روایت پانزدهم:

فی کتاب إكمال الدین عن محمد بن محمد بن عصام الكلینی عن محمد بن یعقوب الكلینی عن إسحاق بن یعقوب فیما ورد علیه من التوقیعات بخط

صاحب الزمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى: «أما ما سألت عنه من أمر المنكرين لي - إلى أن قال - وأما المتلبسون بأموالنا فمن استحَلَّ منها شيئاً فأكله فإنما يأكل النيران؛ وأما الخمس فقد أبيع لشيعتنا وجعلوا منه في حلّ إلى أن يظهر أمرنا، لتطيب ولادتهم ولا تخبث».

در کتاب اکمال الدین از محمد بن محمد بن عصام کلینی از محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب نقل است که از جمله توقیعاتی که بخط صاحب الزمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى به ایشان رسیده، این مطلب است: «اما در مورد سؤالی که از منکرین من پرسیدی - تا آنجا که فرمود: - اما کسانی که در اموال ما تصرف می کنند اگر منکر حق ما هستند، اینان در حقیقت آتش می خورند؛ اما خمس تا زمان ظهورمان برای شیعیان ما مباح و حلال شده [یعنی خمس را به آنان بخشیدیم] تا ولادت فرزندان آنان پاکیزه باشد و ناپاکی در آن نباشد».

در ارتباط با این روایت باید گفت اولاً، در سند این روایت اسحاق بن یعقوب مجهول الحال است.

و ثانیاً، معلوم نیست که سؤال طرح شده در این روایت چه بوده است؟ شاید بتوان گفت عبارت لتطیب ولادتهم در ذیل روایت، ظاهر در این است که سؤال ناظر به موردی خاص بوده است.

و ثالثاً، این روایت ضعیف با روایات بسیاری که نشان می دهد امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى نمایندگانی برای جمع آوری خمس داشته اند، معارض است. روایت شانزدهم:

وعن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن محمد بن سنان عن يونس بن يعقوب عن عبد العزيز بن نافع قال: طلبنا الإذن على أبي عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى وأرسلنا إليه، فأرسل إلينا أدخلوا إثنين إثنين، فدخلت أنا ورجل معي، فقلت

للرجل: أحب أن تحلّ بالمسألة، فقال: نعم. فقال له: جعلت فداك إنّ أبى كان ممّن سباه بنوأميّة وقد علمت أنّ بنى امیه لم يكن لهم أن يحرموا ولا يحلّوا، ولم يكن لهم ممّا فى أيديهم قليل ولا كثير وإنّما ذلك لكم، فإذا ذكرت الذى كنت فيه دخلنى من ذلك ما يكاد يفسد علىّ عقلى ما أنا فيه. فقال له: «أنت فى حلّ ممّا كان من ذلك، وكلّ من كان فى مثل حالك من ورائى فهو فى حلّ من ذلك.» قال: فقمنا وخرجنا فسبقنا معتب إلى نفر القعود الذين ينتظرون إذن أبى عبد الله عليه السلام، فقال لهم: قد ظفر عبد العزيز بن نافع بشىء ما ظفر بمثله أحد قطّ. قيل له: وما ذاك؟ ففسّره لهم، فقام إثنان فدخلا علىّ أبى عبد الله عليه السلام فقال أحدهما: جعلت فداك إنّ أبى كان من سبایا بنى أمية وقد علمت أنّ بنى أمية لم يكن لهم من ذلك قليل ولا كثير، وأنا أحب أن تجعلنى من ذلك فى حلّ، فقال: «وذلك إلینا؟ ما ذلك إلینا، ما لنا أن نحلّ ولا أن نحرم.» فخرج الرّجلان وغضب أبو عبد الله عليه السلام فلم يدخل عليه أحد فى تلك الليلة إلّا بدأه أبو عبد الله عليه السلام فقال: «ألا تعجبون من فلان یحیئنى فیستحلنى ممّا صنعت بنوأمية كأنه یرى أنّ ذلك لنا ولم ینتفع أحد فى تلك اللیل بقلیل ولا كثير إلّا الأولین فإنهما عنیا بحاجتهما.»

عبدالعزیز بن نافع روایت می کند: اجازه ورود بر امام صادق عليه السلام خواستیم و پیغامی نزد آن حضرت فرستادیم. حضرتش پیغام دادند که دو نفر دو نفر وارد شوید. من با مردی که همراهم بود، خدمت آن حضرت رفتیم. من به آن مرد گفتم که می خواهم تو آغاگر طرح سؤال باشی. پذیرفت، و به آن حضرت گفتم: قربانت، پدرم از جمله آنهایی بود که بنی امیه آنها را اسیر کردند [و طبعاً اموالی از ایشان به تصرف او درآمده است] و من می دانم که بنی امیه حق نداشتند که چیزی را برای کسی حرام کنند و نه حلال کنند و در آنچه در دستشان بود، چه کم و چه بیش، ذی حق نبودند، و اموالشان از آن شما بوده است، و من هرگاه این اموال را به خاطر

می‌آورم، به من حالتی دست می‌دهد که نزدیک است دیوانه شوم از آنچه در آن گرفتارم. امام به او فرمود: هر آنچه از این اموال در اختیار تو است، بر تو حلال باد، و همچنین بر هر آن کس که حال تو را دارد.

راوی می‌گوید: ما برخاستیم و بیرون آمدیم، و مُعْتَب (خادم امام صادق علیه السلام) پیش از ما به نزد آن جمعی رفت که در انتظار ورود بر حضرت نشسته بودند، و به آنها گفت: عبدالعزیز بن نافع به چیزی دست یافت که هرگز احدی به مانند آن دست نیافته است. به او گفته شد: آن چه چیز است؟ و او به تفصیل ماجرا را بیان کرد. پس دو تن برخاستند و خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند. یکی از آنها گفت: قربانت، به راستی پدر من از اسیران بنی‌امیه بود و من به خوبی می‌دانم که بنی‌امیه، چه کم و چه بیش، حقی در آن [یعنی حکومت بر مردم] نداشتند و من دوست دارم که شما مرا در این مورد [یعنی تصرفاتی که در اموال به اجازه بنی‌امیه کرده‌ایم] حلال کنید. امام در پاسخ فرمود: و آیا این با ما است؟! این امر با ما نیست. ما را نرسد که حلال کنیم یا حرام کنیم. آن دو مرد بیرون شدند، و امام صادق علیه السلام خشمگین شد و احدی آن شب خدمت آن حضرت نرسید، مگر آنکه امام صادق علیه السلام با او آغاز سخن کرد و فرمود: شما تعجب نمی‌کنید از فلان کس، آمده است و نسبت بدانچه بنی‌امیه کردند، از من حلالیت می‌خواهد؟! گویا به نظرش می‌رسد که این کار با ما است! و در آن شب هیچ کس به آنچه می‌خواست، چه کم یا چه زیاد، نرسید، جز همان دو مرد نخستین، که تنها آن دو تن حاجت روا شدند.^۱

پرواضح است که تحلیل امام موقتی و محدود به شخص بوده که طلب تحلیل می‌کرد.

علامه مجلسی رحمته الله علیه در *مرآة العقول* هر سندی که محمد بن سنان در آن واقع شده را

می فرمایند: «ضعیف علی المشهور». این عبارت نمایانگر آن است که به نظر خودشان این راوی ضعیف نیست، ما هم او را ضعیف نمی دانیم، زیرا غلو او را در حدّ غلو در الوهیت نمی دانیم.

علامه مجلسی رحمته الله علیه فرموده اند که شاید این روایت بر تقیه حمل شود یا مصلحتی در کار بوده باشد، ولی این توجیه قابل قبول نیست، زیرا صدر و ذیل روایت با هم تناقض دارد.

اجمالاً از روایت فهمیده می شود که تحلیل خمس مقطعی و در مورد خاص بوده است.

روایت هفدهم:

عن علی بن محمد عن علی بن العباس عن الحسن بن عبدالرحمن عن عاصم بن حمید عن أبی حمزة عن أبی جعفر علیه السلام فی حدیث قال: «إنَّ الله جعل لنا أهل البيت سهماً ثلاثة فی جمیع الفیء، فقال تبارک وتعالی: "واعلموا أنما غنمتم من شیء فأن لله خمسَه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل" فنحن أصحاب الخمس والفیء، وقد حرّمناه علی جمیع الناس ما خلا شیعتنا والله یا أبا حمزة ما من أرض تفتح ولا خمس یخمس فیضرب علی شیء منه إلا کان حراماً علی من یصیبه فرجاً کان أو مالا...»

ابو حمزه از امام باقر علیه السلام روایت می کند که در ضمن حدیثی فرمود: ... خدای تبارک و تعالی برای ما سه سهم از همه غنائم قرار داده است. خدای عزّ و جلّ چنین فرموده: «بدانکه هر چه منفعت بگیرید، پنج یک آن از آن خدا و پیغمبر و خویشان او، و یتیمان و تنگدستان و در راه ماندگان است»، پس مائیم صاحبان خمس و غنیمت، و ما آن را بر تمام مردم، به جز شیعیان مان، حرام کرده ایم. به خدای اباحمزه، هیچ سرزمینی فتح نشود و هیچ خمسی از آن اخراج نشود، و کسی بر چیزی از آن دست نزنند، جز آنکه به دست هر آن کس که رسیده حرام باشد، چه

کنیزی باشد و چه مالی...^۱

ظاهر روایت مخصوص به حقوقی است که به دست شیعیان می افتد که خوردن و تصرف در آن برای شیعیان حلال شده است.

روایاتی که برای حلال بودن استفاده از خمس برای شیعیان نقل گردیده و با آنها استدلال شده، در این بخش ذکر، و اشکالاتی هم که بر آنها وارد است بیان شد. با چشم پوشی از اشکالات مزبور، به نظر ما تحلیل مطلق خمس به زمان خاص و ویژه‌ای اختصاص دارد که امکان بیان حکم خمس و رساندن آن به ائمه اطهار علیهم السلام ممکن نبوده است.

این نکته را هم باید مدّ نظر داشت که فقها بر طبق این روایات فتوی نداده و به اصطلاح از این روایات اعراض کرده‌اند، چون یا دلالت آنها چنانکه اشاره نمودیم کافی نبوده، یا اشکالات سندی و... داشته‌اند.

بله، شواهد زیادی در روایات هست که این اباحه و تحلیل را در مورد خمسی روا می‌دارد که در معاملات و ارتباطات اجتماعی و اقتصادی، از سوی غیر شیعیان که اعتقاد به خمس ندارند، وارد اموال شیعیان می‌شود. بنا به فتوای بعضی از فقهاء، این حکم شامل وقتی هم می‌شود که در ارتباطات فوق، مالی از سوی شیعه فاسقی که خمس نمی‌دهد، وارد اموال دیگران شیعیان می‌شود.

۱. همان، ح ۱۹.

نظر صاحب حدائق رحمته الله عليه

صاحب حدائق رحمته الله عليه چند مطلب در مورد خمس بیان کرده‌اند، که نقل و بررسی آنها برای حسن ختام کتاب خالی از فایده و لطف نیست.^۱
مطلب اول:

برخی از فقها معتقد شده‌اند خمس به کسی نیز می‌رسد که تنها مادرش سید باشد.^۲

این نظر در میان فقها طرفدارانی دارد، و اولین بار آن را سید مرتضی رحمته الله عليه مطرح کرده، و صاحب حدائق رحمته الله عليه آن را به طور مفصل مورد بررسی قرار داده است. ایشان می‌فرماید: و منشأ هذا الخلاف أن أولاد البنات أولاد حقيقة أو مجازاً؟ و منشأ این اختلاف آن است که آیا اولاد دختر یک شخص، حقیقتاً اولاد آن شخص محسوب می‌شوند یا مجازاً؟

ایشان غفلت کرده‌اند که انتقال سیادت به اعتبار پدر و پسری نیست، بلکه به خاطر هاشمی بودن است که از طرف پدر به انسان می‌رسد. بنابراین چون خمس به بنی هاشم تعلق دارد، نمی‌توان حکم به این کرد که مادر هر کس سیده بود، می‌توان به او خمس داد، چون از مسلمات است که انتساب به قبائل و طوایف از سوی پدر محقق می‌شود.

مطلب دوم:

فقیه محدث، صاحب حدائق رحمته الله عليه دربارهٔ مصرف خمس در زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌فرماید:

وأما في حال الغيبة فالظاهر عندی هو صرف حصّة الأصناف عليهم كما عليه جمهور أصحابنا... وأما حقّه عجل الله تعالی فرجه الشریف فالظاهر تحليله للشيعة...

۱. یوسف بحرانی؛ الحدائق الناضرة؛ ج ۱۲، از صفحه ۳۹۰ تا ۴۷۰ یا ۴۸۰.

۲. همان، از صفحه ۳۹۰ تا ۴۱۹.

اما در زمان غیبت، ظاهر آن است که حصّه اصناف [سه گانه سهم سادات، یعنی یتیمان و تنگدستان و در راه ماندگان از سادات] باید به مصرف مستحقین آن برسد... و اما سهم امام علیه السلام برای شیعیان تحلیل شده است.^۱

ایشان معتقد شده که تنها سهم امام در زمان غیبت از سوی آن حضرات حلال شده است، زیرا امام سهمی را که مال خودش بوده می تواند حلال کند.

ایشان ۱۴ قول درباره مصرف سهم های خمس نقل کرده، که هشتمین آنها نظر فیض کاشانی رحمته الله عليه است.^۲

مرحوم فیض علیه السلام نیز تحلیل را مخصوص سهم امام می داند، نه سهم سادات و برای این نظر به توقیع اسحاق بن یعقوب تمسک می کند.

به نظر ما آنچه در روایات مزبور بیان شده همه خمس است، و نه تنها حق امام علیه السلام اگر تنها بخشی از خمس حلال می شد چطور ممکن بود طیب ولادت و پاکی اموال شیعیان از آن نتیجه گرفته شود؟!

به گمان مرحوم فیض رحمته الله عليه، چون انسان تنها وقتی مالک چیزی باشد می تواند آن را ببخشد، در مورد ائمه اطهار علیهم السلام هم همین گونه است، و اهل بیت فقط سهم خود را که ملک ایشان است می توانند ببخشند و حلال کنند. این در حالی است که امام علیه السلام به یک لحاظ مالک همه خمس است، و اگر قرار بر اباحه و تحلیل باشد، می تواند تمام آن را حلال کند. این در مورد انفال و مثل آن هم جاری است.

علاوه بر این می توان گفت ائمه علیهم السلام بر سادات ولایت خاص دارند، و تزکیه نفوس و طیب ولادت احتیاج دارد که سهم سادات هم در اختیار ائمه علیهم السلام باشد تا آن را حلال کرده باشند.

در ضمن امام علیه السلام در صدر روایت عبدالعزیز بن نافع می فرمایند: وهو حلال، و نمی فرمایند: «من حلال کردم»، بلکه در ذیل آن می فرمایند: ما لنا أن نحلّ ولأن نحرم

۱. همان، ص ۴۴۸.

۲. یوسف بحرانی؛ الحدائق الناضرة؛ ج ۱۲، ص ۴۴۲.

یعنی مگر می شود ما حلال و حرام کنیم!؟

ما اعتقاد داریم که فقیه نیز به عنوان ثانوی و مصالح روز با مراعات قاعده الأهم فالأهم می تواند در مدتی محدود حلالی را حرام کند، مثل کاری که میرزای شیرازی رحمته الله علیه در تحریم تنباکو انجام داد، و این غیر از اجتهاد خلفا است که بگویند: رسول خدا حلال کرد و من حرام می کنم! ائمه عليهم السلام در روایات تحلیل خمس واژه الیوم را به کار برده اند؛ یعنی امروزه مصلحت این گونه اقتضا می کند.

خلاصه فصل

در این فصل، به بررسی دلالت روایاتی پرداخته شد که در آن خمس برای شیعیان به نوعی مباح اعلام شده است. این روایات دستاویز عده‌ای واقع شده تا حکم وجوب ادای خمس را در زمان غیبت منع کنند.

به موجب ادله‌ای که در این فصل گذشت، و از نظر صناعی کاملاً قابل اعتماد است، معلوم می‌شود روایات تحلیل (اباحه) خمس بردو قسم است. بعضی تحلیل‌های مقطعی خمس هستند که توسط امام باقر علیه السلام و احياناً ائمه بعد گاهی اتفاق افتاده است؛ بعضی دیگر ناظر به اموال خمسی است که به سبب اختلاط جامعه شیعه با اهل سنت که به خمس قائل نیستند، به طور طبیعی وارد اموال شیعیان می‌شود. در این دسته از روایات تحلیل، حضرات معصومین علیهم السلام می‌فرمایند شیعیان نگران حقوق اهل بیت که وارد اموال ایشان می‌شود نباشند. به نظر می‌رسد این حکم شامل مواردی که شیعه فاسق ادای خمس نکند و به موجب ارتباط با او مال متعلق خمس در اموال انسان قرار بگیرد هم می‌شود.

در پی بحث اصلی این فصل دو مسئله فرعی هم مطرح شده است. یکی مسئله سیادت که آیا به واسطه مادر هم منتقل می‌شود؟ که ادله فقهی اقامه شده نشان می‌دهد پاسخ این سؤال منفی است.

مسئله دیگر آنکه آیا تحلیل (اباحه) خمس در موارد خود، تنها شامل سهم امام است یا سهم سادات را هم در بر می‌گیرد؟ پاسخ مباحث فصل به این سؤال این است که ولایت اهل بیت علیهم السلام بر همه خمس ثابت است و اختصاص به بخشی از آن ندارد.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

منابع و مصادر

قرآن کریم

ابویوسف، القاضی یعقوب بن ابراهیم؛ الخراج؛ تحقیق: سعد حسن محمد؛
قاہرہ: المكتبة الازهرية للتراث، ۱۹۹۹ م.

ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن ہبۃ اللہ؛ شرح نہج البلاغہ؛ تحقیق: محمد
ابوالفضل ابراهیم؛ مصر: داراحیاء کتب العربیہ.

ابن اثیر، علی بن محمد؛ اسد الغابہ فی معرفہ الصحابہ؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۵ ہق.

ابن اثیر، مبارک بن محمد؛ نہایہ اللغہ؛ تہران: طبع حجری، ۱۲۶۹ ہق.

ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی؛ الإصابة فی تمييز الصحابة؛ بیروت: دار
الکتاب العلمیہ، ۱۸۵۳ م.

_____؛ فتح الباری بشرح صحیح الامام ابی عبداللہ محمد بن
اسمعیل البخاری؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۵ ہق.

ابن حنبل، أحمد، مسند (وبہامشہ منتخب کنز العمال فی سنن الأقوال والافعال)،
بیروت - لبنان، دارصادر، [بی تا].

ابن سعد، محمد؛ الطبقات الكبرى: المسمأة بلواقح الانوار فی طبقات الاخيار؛
بیروت: دارالفکر.

ابن کثیر الدمشقی، ابی الفداء اسماعیل بن عمر؛ البداية والنهاية؛ بیروت:
دارالکتب العلمیہ، ۱۴۱۸ ہق.

ابن ماجہ، ابو عبداللہ محمد بن یزید قزوینی ربعی؛ سنن؛ حققه و خرج احاديثه و
علق عليه: بشار عواد معروف؛ بیروت: دارالجيل، ۱۴۱۸ ہق.

ابن منظور، أبی الفضل جمال الدين محمد بن مكرم الإفريقي المصري؛ لسان
العرب؛ قم: نشر أدب الحوزة، ۱۴۰۵ ہق.

ابن ہشام، ابی محمد عبدالملک بن ہشام المعافری؛ السيرة النبوية؛ بیروت:
المکتبہ العصریہ، ۱۴۲۴ ہق.

ابوترابی، عباس؛ زبده المقال فی خمس الرسول والال: تقریرا لبحث آیت اللہ العظمی
حسین الطباطبائی البروجردی؛ قم: مکتب الاعلام الاسلامی، مرکز النشر، ۱۴۱۴ ہق.

ابى يعلى، محمد بن الحسين الفراء؛ الاحكام السلطانية و الولايات الدينيه؛ صححه و علق عليه محمد حامد الفقى؛ قاهره: مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤٥٦ هـ ق. ابى داود، سليمان بن أشعث السجستاني؛ سنن أبى داود؛ تحقيق: صدقى جميل العطار؛ بيروت: دار الفكر، ١٤٢٥ هـ ق.

احمدى ميانجى، على بن حسينعلى؛ مكاتيب الرسول؛ قم: مطبعه العلميه، ١٣٧٩ هـ ق. البحرانى، الشيخ يوسف بن أحمد؛ الحدائق الناظرة فى أحكام العترة الطاهرة؛ قم: مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين، [من دون تاريخ الطبع]. البحرانى، هاشم بن سليمان؛ البرهان فى تفسير القرآن؛ تحقيق: مؤسسه البعثه، قسم الدراسات الاسلاميه؛ قم: دارالكتب العلميه، ١٣٩٤ هـ ق.

البخارى، ابى عبدالله محمد بن اسماعيل؛ الجامع الصحيح؛ تحقيق: خليل مامون شيحا، بيروت: دارالمعرفه، ١٤٢٥ هـ ق.

البروجردى، المرتضى؛ مستند العروة الوثقى؛ محاضرات آية الله العظمى السيد ابوالقاسم الموسوى الخوئى؛ قم: منشورات المدرسه دار العلم، ١٣٦٨ هـ ش. البلاذرى، الامام ابوالحسن احمد بن يحيى؛ فتوح البلدان؛ بيروت: دارالهلal، ١٩٨٨ م. البيهقى، ابى بكر احمد بن الحسين بن على؛ سنن الكبرى؛ بيروت: دارالفكر. مكتب البحوث و الدراسات، ١٤٢٦ هـ ق.

جصاص، احمد بن على؛ أحكام القرآن؛ قاهره: المطبعه البهيه المصريه، اداره الملتزم، ١٣٤٧ هـ ق.

حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله؛ مستدرک الحاكم؛ بيروت: دارالفكر، ١٩٧٨ م. الحر العاملى، محمد بن الحسن؛ وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة؛ تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث؛ قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ١٤١٦ هـ ق.

حميدالله الحيدرآبادى، محمد؛ مجموعہ الوثائق السياسيه فى العهد النبوى و الخلافه الراشده؛ قاهره: مكتبه الثقافه الدينيه.

دارمى، عبدالله بن عبدالرحمن؛ المقدمة؛ محقق: دارانى، حسين سليم؛ رياض: دارالمغنى، ١٤٢١ هـ ق.

_____؛ سنن دارمى؛ قاهره: دارالفكر، ١٣٩٨ هـ ق.

الذهبي، شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان؛ تذكرة الحفاظ؛ بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢٨ هـ ق.

الراغب اصفهاني، حسين بن محمد؛ المفردات في غريب القرآن؛ تهران: المصطفوي، ١٣٣٢

الصدوق، الشيخ أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين ابن بابويه القمي؛ من لا يحضره الفقيه؛ بيروت - لبنان: منشورات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٤٠٦ هـ ق. الطباطبائي اليزدي، السيد محمد كاظم؛ العروة الوثقى؛ قم: مؤسسة إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٢ هـ ش.

الطبرسي، أبي علي الفضل بن الحسن؛ مجمع البيان في تفسير القرآن؛ حققه وعلق عليه لجنة من العلماء والمحققين؛ بيروت - لبنان: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، [من دون تاريخ الطبع].

الطبري، محمد بن جرير؛ جامع البيان في تاويل القرآن المسمى بتفسير الطبري؛ بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢٠ هـ ق.

الطوسي، الشيخ أبي جعفر محمد بن الحسن بن علي بن الحسن؛ تهذيب الأحكام في شرح المقنعة؛ صححه وعلق عليه: علي أكبر الغفاري؛ تهران: مكتبة الصدوق، ١٤١٨ هـ ق.

العياشي، محمد بن مسعود؛ تفسير عياشي؛ تصحيحه وتحقيقه والتعليق هاشم الرسولي المحلاتي؛ تهران: المكتبة العلمية الاسلامية.

القرطبي، أبي عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري، الجامع لاحكام القرآن، بيروت لبنان، داراحياء التراث العربي، ١٤٠٥ هـ ق.

الكليني الرازي، أبي جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق؛ الكافي؛ تصحيح والتعليق: علي أكبر الغفاري؛ الطبعة الثالثة، تهران: دارالكتب الاسلامية، ١٣٨٨ هـ ق.

الزنجاني، موسى؛ مدينة البلاغة؛ راجعه ابراهيم الانصاري؛ تهران: كعبه، ١٤٠٥ هـ ق. مالك بن أنس، الموطأ، صححه ورقمه وخرج أحاديثه وعلق عليه محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت - لبنان، داراحياء التراث العربي، ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٥ م.

الماوردي، ابي الحسن علي بن محمد حبيب البصري البغدادي؛ الاحكام السلطانية؛ بيروت: دارالفكر [من دون تاريخ الطبع].

- المجلسى ، محمد باقر بن محمد تقى؛ مرآة العقول فى اخبار آل الرسول؛ تهران: دارالكتب اسلاميه، ١٣٦٣ هـ ش.
- _____؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار؛ الطبعة الثانية، بيروت لبنان: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ هـ ق.
- المجلسى، محمد تقى بن مقصود على؛ روضة المتقين فى شرح من لا يحضره الفقيه؛ قم: بنياد فرهنگ اسلامى، حاج محمد حسين كوشان پور، ١٤٠٦ هـ ق.
- مسلم بن حجاج؛ الجامع الصحيح المسمى صحيح مسلم؛ بيروت: دارالمعرفة.
- المفيد، الشيخ محمد بن محمد بن النعمان؛ صحيح الاعتقاد بصواب الإنتقاد او شرح عقائد الصدوق؛ قم: مكتبة الداورى، بى تا).
- منتظرى، حسينعلى؛ نهاية الاصول: تقريراً لباحث آيت الله العظمى حسين الطباطبائى البروجردى؛ تهران: نشر تفكر، ١٤١٥ هـ ق.
- الميلانى، محمد هادى؛ محاضرات فى فقه الإمامية؛ جمعها وعلق عليها: فاضل الحسينى الميلانى؛ مشهد: دانشگاه فردوسى، [من دون تاريخ الطبع].
- _____؛ صد و ده پرسش؛ مشهد: دار التبليغ اسلامى، ١٤٠١ هـ ق.
- النجفى، محمد حسن بن باقر؛ جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام؛ تهران: دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٧ هـ ش.
- النسائى، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن على بن بحر، سنن النسائى، بيروت - لبنان، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٣٤٨ هـ ق.
- الهمدانى، رضا بن محمد هادى؛ مصباح الفقيه؛ تحقيق: محمد الباقرى، نور على النورى، محمد الميرزائى، الاشراف: نورالدين جعفرىان؛ قم: موسسه مهدي موعود(عج)، ١٤١٣ هـ ق.
- الهيثمى، نورالدين على بن أبى بكر؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد؛ بيروت - لبنان، دارالكتب العلمية، ١٤٠٠ هـ ق.
- الواقدى، محمد بن عمر بن المغازى؛ تحقيق مارسدن جونسن؛ بيروت: موسسه الاعلامى للمطبوعات، ١٤٠٩ هـ ق.

تالیفات

حضرت آیت الله العظمی دوزدوزانی تبریزی مدظله العالی دارای تالیفات متعددی در زمینه‌های مختلف علوم دینی هستند که اجمالاً به آن‌ها اشاره می‌شود:

کتاب‌هایی که از چاپ خارج شده‌اند:

۱. البیان الباهر فی صلاة المسافر

۲. دروس حول نزول القرآن

۳. دروس حول الموت و الحیات و البرزخ و اشرط الساعه

۴. دروس حول المعاد

۵. تغییر جنسیت؛ آری یا نه؟

۶. رساله هلالیه در آغاز ماه قمری

۷. رساله توضیح المسائل

۸. مناسک حج

۹. مناسک عمره

۱۰. رساله ارشاد المومنین

۱۱. رساله استفتائات

کتاب‌هایی که تکثیر شده است:

۱. تحقیق اللطیف حول التوقيع الشریف

۲. حاشیه بر عروة الوثقی

۳. حاشیه بر منهاج الصالحین